



مجله سیاست دفاعی

نشریه علمی - ترویجی مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی دانشگاه جامع امام حسین^(ع)

(شماره استاندارد بین‌المللی ۵۰۸۷-۱۰۲۵)

سال هفدهم، شماره ۴، پائیز ۱۳۸۸، شماره پیاپی ۶۸

نشانی: دانشگاه جامع امام حسین^(ع) - مرکز
مطالعات دفاعی و امنیت ملی

شماره تماس مستقیم: ۷۷۱۰۵۷۶۵

دورنگار: ۷۷۱۰۵۷۴۷

نشانی پستی: تهران - صندوق پستی ۱۶۷۶۵-۳۴۵۹
مرکز فروش: تهران - بزرگراه شهید بابایی - بعد
از پل لشکرک - دانشگاه جامع امام حسین^(ع)
ساختمان شهید بروجردی - طبقه دوم - مرکز
مطالعات دفاعی و امنیت ملی

شماره تماس: ۲ - ۷۷۱۰۵۷۴۱

صاحب امتیاز: دانشگاه جامع امام حسین^(ع)،
مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی

مدیر مسئول: علیرضا فرشچی

سر دبیر: دکتر سید یحیی صفوی

دبیر تحریریه و مدیر داخلی: علی قنبرزاده

حروف چینی و صفحه‌آرایی: پیمان شکرالهی

ناظر چاپ: اندیشگاه علم و صنعت جهان معاصر

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: انتشارات شکیب

قیمت: ۳۵,۰۰۰ ریال

درجه علمی مجله سیاست دفاعی، طبق نامه شماره ۱۳۸۲/۶/۲۵ مورخ ۳/۲۹۱۰/۸۲۷

کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، به عنوان نشریه علمی - ترویجی،

مورد تأیید قرار گرفته است.

هیأت تحریریه، مشاوران علمی و داوران مجله سیاست دفاعی

(به ترتیب حروف الفبا)

هیأت تحریریه

دکتر محمدابراهیم سنجقی (استادیار مدیریت استراتژیک، دانشگاه مالک اشتر)	دکتر علی اکبر احمدیان (استادیار مدیریت، دانشگاه امام حسین ^(ع))
دکتر سیدیحیی صفوی (دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه امام حسین ^(ع))	دکتر محمدحسین افشردی (استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه امام حسین ^(ع))
علیرضا فرشچی (رئیس مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی)	دکتر همایون الهی (استاد علوم سیاسی، دانشگاه تهران)
دکتر جهانگیر کرمی (استادیار روابط بین الملل، دانشگاه تهران)	دکتر بهادر امینیان (استادیار روابط بین الملل، دانشگاه امام حسین ^(ع))
دکتر منوچهر محمدی (دانشیار مطالعات بین الملل، دانشگاه تهران)	دکتر حسین حسینی (استادیار علوم سیاسی، دانشگاه امام حسین ^(ع))
سیدحسین محمدی نجم (پژوهشگر دانشگاه امام حسین ^(ع))	دکتر حسین دهقان (استادیار مدیریت، دانشگاه مالک اشتر)

هیأت داوران

دکتر حسین ظریف منش (فرمانده دانشگاه امام حسین ^(ع))	دکتر حسین اردستانی (استادیار علوم سیاسی، دانشگاه امام حسین ^(ع))
دکتر اصغر قائدان (استادیار تاریخ، دانشگاه امام حسین ^(ع))	دکتر سیدعلی حسینی تاش (استادیار دانشگاه امام حسین ^(ع))
غلامرضا محرابی (عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین ^(ع))	دکتر محسن رضایی (استادیار اقتصاد، دانشگاه امام حسین ^(ع))
دکتر پرویز میرعباسی (دانشیار حقوق، دانشگاه تهران)	اکبر رمضان زاده (رئیس پژوهشکده عالی جنگ)
	دکتر الله مراد سیف (استادیار اقتصاد، دانشگاه امام حسین ^(ع))

مشاوران علمی

محمدحسین قنبری جهرمی (عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین ^(ع))	دکتر هادی مراد پیری (عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین ^(ع))
احمد محمدزاده (مشاور مرکز راهبردی سپاه)	سیدکمال الدین محمد رفیعی (پژوهشگر دانشگاه امام حسین ^(ع))
دکتر عباس مهری (عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین ^(ع))	دکتر محمدعلی سبحانی (عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین ^(ع))
مهدی نطق پور (عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین ^(ع))	احمد غلامپور (عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین ^(ع))

شرایط تدوین و ارسال مقاله برای چاپ در مجله سیاست دفاعی

- ۱ - مقاله باید دستاورد پژوهش علمی نگارنده و برخوردار از مختصات روش‌شناختی، و سامان‌یافته، در ارائه موضوع مورد تحقیق بوده و برای چاپ در نشریات دیگر ارسال نشده باشد.
- ۲ - پذیرش مقاله برای چاپ به عهده‌ی هیأت تحریریه مجله است که بعد از داوری و تأیید همکاران علمی نشریه، صلاحیت چاپ آن اعلام خواهد شد. بدیهی است که مجله هیچ‌گونه تعهدی در قبال پذیرش یا رد مقاله بر عهده نخواهد داشت و کلیه مسئولیت‌های ناشی از صحت علمی یا دیدگاه‌های نظری و ارجاعات مندرج در مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن خواهد بود. در عین حال، مجله سیاست دفاعی در ویرایش مندرجات مقاله آزاد است.
- ۳ - مقاله حداکثر در ۲۵ صفحه‌ی چاپی و بر یک روی کاغذ A4، با لوح فشرده در نرم‌افزار Word نسخه‌ی ۲۰۰۳ به بعد، همراه اصل مقاله ارسال گردد.
- ۴ - مقاله‌های علمی باید دارای ساختار مقالات علمی - پژوهشی و با رعایت شرایط ذیل باشد:
 - ۴-۱ - مقاله‌های علمی باید دارای عنوان، چکیده (حداکثر ده سطر)، کلیدواژگان (سه الی پنج کلید واژه)، مقدمه، متن، نتیجه‌گیری، خلاصه انگلیسی و فهرست منابع طبق راهنمای نحوه‌ی ارائه‌ی مقاله‌های علمی در انتهای توضیحات زیر، باشد.
 - ۴-۲ - مقاله باید برخوردار از عنوان دقیق علمی متناسب با محتوا، رسا و مختصر باشد.
 - ۴-۳ - مقدمه‌ی مقاله محل طرح و بیان نظری موضوع مقاله، اهمیت و ابعاد موضوع مسأله مورد پژوهش و بیان منظور پژوهشگر از طرح و انتشار آن است.
 - ۴-۴ - نتیجه‌گیری: در پایان مقاله، می‌بایست نتایج حاصل از تحقیق و آزمون فرضیه، که روشنگر بحث و نتیجه‌گیری باشد، ارائه گردد.
 - ۴-۵ - منابع مورد استفاده: تمام منابع مورد استفاده در متن، بایستی در فهرست منابع پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا آورده شود. در نگارش ارجاعات مربوط به منابع در داخل متن، نام مؤلف، سال انتشار منبع و صفحه‌ی مورد استفاده بدین شکل (اسمیت، ۲۰۰۱، ص ۲۲) یا (Smith, 2001, p. 22) نگاشته می‌شود. در مواردی که تعداد نویسنده بیش‌تر از یک نفر باشد، ذکر منبع بدین صورت خواهد بود (اسمیت و همکاران، ۲۰۰۱، ص ۲۲) و یا (Smith, et.al, 2001, p. 22). برای ارجاع به منابع اینترنتی بدین شکل (www.smith,2001) نگاشته می‌شود. در نگارش متن، معادل لاتین اسامی افراد یا اصطلاحات و واژه‌های ضروری با شماره ارجاع در پاورقی هر صفحه آورده می‌شود.
 - ۴-۶ - ترتیب شناسه‌های کتاب‌شناختی در صفحه‌ی فهرست در مورد مقاله، کتاب، گزارش و سایر مراجع به شرح ذیل است:
 - مقاله‌ها: نام نویسنده (سال انتشار)، "عنوان مقاله"، نام مجله، دوره، شماره و صفحات مقاله.
 - کتاب‌ها: نام نویسنده (سال انتشار)، عنوان کتاب، نام مترجم یا مصحح، محل انتشار، نام ناشر.
 - منابع اینترنتی: نام نویسنده (تاریخ انتشار)، عنوان متن، نام سایت یا صفحه‌ی اینترنتی > نشانی دسترسی <، (تاریخ مشاهده).
 - ۴-۷ - خلاصه‌ی انگلیسی (۲۰-۱۵ سطر) باید همراه مقاله با مشخصات کامل نویسنده ارسال شود.

کلیه حقوق برای مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی دانشگاه امام حسین (ع) محفوظ است.

نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ آزاد است.

فهرست مطالب

مجله سیاست دفاعی، سال هفدهم، شماره پیاپی ۶۸، پائیز ۱۳۸۱

صفحه

عنوان

مقاله‌ها

- تأثیر اشغال عراق توسط آمریکا بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران ۹
/ عنایت/... یزدانی
/ زهرا صادقی
- تأثیرات فروپاشی شوروی بر سیاست منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا ۴۹
/ مهرشاد شبایی
- آمریکا و دیوان بین‌المللی کیفری ۶۵
/ نجله خندق
- میراث نومحافظه‌کاران و آینده آن در دولت اوباما ۹۱
/ محمدعلی حیدری
/ حمید رهنورد
- سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران ۱۲۱
/ علی‌اکبر اسدی
- تأثیر روند دولت - ملت‌سازی بر ثبات سیاسی و سیاست خارجی عربستان سعودی ۱۵۵
/ کریم امینی
- سیاست جدید آمریکا در خاورمیانه ۱۷۷
/ ایوب پورقیومی

معرفی کتاب

- دستورکار امنیتی در قرن بیست و یکم ۲۰۹
/ داود علمایی
- مدیریت استراتژیک ۲۲۱
/ داود علمایی

چکیده انگلیسی

/ سید سعادت حسینی‌دهمایی

سخن سردبیر

در روزگار حاضر که فناوری‌های نرم فرهنگی در حال استیلا یافتن بر فناوری‌های سخت سنتی اند، و هر از گاهی شاهد بروز نا امنی‌هایی هستیم که از توپ و تانک در پشت مرزها، بلکه مستقلاً از درون بسترهای اجتماعی ظاهر می‌شوند، دیگر نمی‌توان امنیت را پدیده‌ای بیندازیم که به سادگی به چند متغیر و مولفه قابل تجزیه باشد و سپس در شرایطی ایستا به تحلیل آن پردازیم. بلکه امنیت را باید فرایندی جاری، چند بعدی و تعاملی بدانیم که (بی‌اعتنا به شیوه‌های تحلیل سنتی) مدام در حال ظهور و تغییری تازه است: یک سیالیت و بی‌شکلی ذاتی که مدل‌بازنمایی شده آن تا حد زیادی به نگاه پدیدارشناسانه ناظر بستگی دارد. از این منظر، امنیت چیزی جز یک برساخته ذهنی نیست و البته محدود به جهان زیست‌های ناظران متعددی که انحصاراً این پدیده را از دو زوایای مختلف - می‌نگرند؛ خواه این ناظران فرد، گروه یا کشور باشند.

بدین ترتیب، یک روز چیزی به اسم امنیت استاندارد، به معنای وجود شاخص‌های واحد و توافق شده وجود ندارد. حتی موضوع امنیت (کشور، دولت، فرد یا جامعه) محل مناقشه است. تقیدات مرزی کشورها نیز مانند گذشته محل اعتنا نیست. در این شرایط بازیگران صحنه بین‌الملل باید مکتب امنیتی خاص خود را داشته باشند؛ چه بسا آنچه نزد یک بازیگر تهدید جدی امنیتی به حساب می‌آید (مثلاً تغییر ترکیب جمعیتی یا آلودگی زیست‌محیطی) در نگاه بازیگران دیگر کم‌اهمیت بنماید. مکتب امنیتی در قالب یک دکترین

جامع امنیتی قابل نهادینه شدن است، دکترینی که منشاء شکل‌گیری سیاست‌ها و راهبردها در حوزه‌های سیاست‌ها و راهبردها در حوزه‌های سیاست عمومی، سیاست خارجی، سیاست دفاعی و ... به عنوان یک کل منسجم است. واضح است در غیر اینصورت هر یک مسیری را می‌پیمایند که لزوماً بهترین راه بسوی دستیابی به اهداف امنیت ملی نخواهند بود.

نشریه علمی - پژوهشی سیاست دفاعی با عنایت به اهمیت همگرایی کنش‌های داخلی و بین‌المللی کشور، سو‌دای شکل‌گیری یک مکتب امنیتی را در سر دارد، مکتبی که متناسب با مقتضیات عینی و ذهنی جمهوری اسلامی ایران، همه ابزارهای قدرت ملی را در راستای اهدافی واحد و از پیش تعریف شده به کار نبرد. برای تحقیق این مهم، به لطف خداوند و تشریک مساعی پژوهشگران متعهد این مرز و بوم امید بسته ایم.

دکتر سیدیحیی صفوی

تأثیر اشغال عراق توسط آمریکا بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

عنایت‌ا... یزدانی^۱

زهرا صادقی^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۳/۱۰

تاریخ تأیید مقاله: ۸۸/۶/۴

صفحات مقاله: ۹-۴۷

چکیده

منطقه‌ی خاورمیانه یکی از مناطق راهبردی و حساس جهانی است. به طوری که امنیت کشورهای این منطقه متأثر از یکدیگر است و هرگونه جنگ و ناامنی در این منطقه، موجب به خطر افتادن امنیت سایر کشورها می‌شود. امنیت ملی به عنوان یک متغیر جدید به کار می‌رود، اما این متغیر جدید خود به متغیرهایی وابسته است که نادیده انگاشتن آنها باعث به خطر افتادن امنیت ملی کشورها می‌گردد. یکی از عوامل و متغیرهای مؤثر بر امنیت ملی هر کشور را نحوه‌ی تنظیم روابط خارجی آن کشور با دیگر کشورها به خصوص کشورهای همسایه شکل می‌دهد. با توجه به این امر، امنیت ملی ایران به عنوان کشوری بزرگ در منطقه‌ی خاورمیانه، به عوامل متعددی از جمله نحوه‌ی تنظیم روابط خارجی ایران با کشورهای جهان و همسایگان ارتباط مستقیمی دارد. به همین منوال، حمله‌ی آمریکا به عراق و اشغال این کشور سبب نگرانی‌هایی در منطقه، بویژه برای کشورهای همسایه‌ی عراق (ایران، سوریه و ترکیه) شده است. ایران به عنوان همسایه‌ی نزدیک عراق، بعد از حمله‌ی آمریکا به این کشور دچار یک سری چالش‌هایی شد. اما جدای از این چالش‌ها، ایران به

۱ - استادیار روابط بین‌الملل و عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان.

۲ - کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان.

تحولات عراق نگاه مثبتی دارد، چرا که می‌تواند از طریق دیپلماسی و تنظیم روابط خارجی از بهترین شرایط در جهت بهره‌برداری از فرصت‌ها و رفع چالش‌ها استفاده کند. در این راستا، این مقاله تأثیر اشغال عراق توسط آمریکا بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران را در چارچوب چالش‌ها و فرصت‌ها مورد بررسی قرار می‌دهد. این چالش‌ها و فرصت‌ها در ابعاد نظامی - امنیتی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی - اجتماعی و بهداشتی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. روش تحقیق در این مقاله از نوع توصیفی - تحلیلی و جمع‌آوری داده‌ها به روش کتابخانه‌ای و اسنادی است.

* * * * *

کلید واژگان

خاورمیانه، امنیت منطقه‌ای، خلیج فارس، ژئوپلیتیک شیعه، روابط خارجی، امنیت ملی.

مقدمه

منطقه‌ی خلیج فارس به دلیل وجود انرژی و اهمیت ژئوپلیتیک همواره مورد توجه قدرت‌های بزرگ بوده است. سه کانون مهم انرژی در این منطقه (ایران، عراق و عربستان) با یکدیگر بر سر برتری و سلطه‌ی منطقه‌ای رقابت می‌کنند. این کشورها با سه ساختار سیاسی متفاوت، دیدگاه‌های گوناگونی در مورد امنیت منطقه خلیج فارس دارند که به پیچیدگی امنیت در منطقه منجر شده است.

حمله آمریکا به عراق و تغییر رژیم آن، شاید مهم‌ترین و کلیدی‌ترین مرحله در فرآیند تغییر وضع موجود امنیتی، سیاسی و اقتصادی در خاورمیانه باشد، همچنین این امر می‌تواند برای کشورهای منطقه خطرآفرین باشد، با توجه به شرایط در این منطقه، تنظیم روابط ایران با عراق در نیم قرن گذشته همواره یکی از موضوعات مهم و اصلی در سیاست خارجی ایران می‌باشد.

هرچند تهدیدات سنتی نظامی از سوی عراق رفع شده است، اما ماهیت پیچیده‌ی سیاسی و فرهنگی این کشور و بی‌ثباتی و ناامنی سال‌های اخیر از

یک سو و حضور بیگانگان در این کشور از سوی دیگر، تهدیدات جدیدی را وارد حوزه سیاست خارجی ایران کرده است، علاوه بر آن فرصت‌هایی را نیز برای سیاست خارجی ایران از جمله برقراری روابط مبتنی بر همکاری متقابل در روابط دو جانبه، و همچنین در روابط با کشورهای حوزه خلیج فارس و جهان عرب و نهایتاً حوزه روابط بین‌الملل فراهم آورده است.

در حال حاضر، مهم‌ترین چالشی که امنیت ایران را به مخاطره می‌اندازد تداوم حضور آمریکا در عراق می‌باشد که در این زمینه می‌توان بر دو دیدگاه تأکید کرد؛ گروهی معتقدند آمریکا هر چه بیشتر در عراق باقی بماند، دستاویزی برای برپایی جنگ ملی خواهد بود، اگرچه شکست دولت و ارتش عراق به آسانی رخ داد، اما شکست مردم بسیار دشوار خواهد بود.

دیدگاه دیگری معتقد است؛ با توجه به شکاف‌های اجتماعی (قومی، مذهبی و...) تا وقتی که امنیت به طور کامل در عراق مستقر نشود و انتخابات آزاد و فراگیر برگزار نگردد و قانون اساسی تدوین نگردد، پیش‌شرط‌های بازسازی اقتصادی محقق نشود و همچنین مسئله‌ی اشتغال مردم عراق تا حدودی حل نگردد، به نظر می‌رسد با توجه به ویژگی‌های جامعه‌شناختی این کشور، به احتمال زیاد عراق کانون کشمکش‌هایی خواهد بود که تا سال‌های سال، ثبات و امنیت منطقه را به چالش خواهد کشاند. اشغال عراق را می‌توان به صورت فرصت و تهدیدهایی در پنج سطح نظامی امنیتی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، زیست محیطی بهداشتی برای ایران مورد بررسی قرار داد.

در این زمینه این مقاله در پی یافتن پاسخی مناسب برای پرسش‌های زیر خواهد بود.

۱ - نقش نیروهای نظامی آمریکا در عراق با توجه به قدرت منطقه‌ای ایران

چيست؟

۲ - اشغال عراق چه چالش‌های امنیتی‌ای برای ایران ایجاد کرده است؟

۳ - بعد از سقوط رژیم بعثی عراق، چه فرصت‌هایی بین روابط ایران و عراق ایجاد شده است؟

مفروضات مقاله نیز به صورت زیر می‌باشد:

۱ - آمریکا با توجه به منافع‌ی که در عراق دارد، کشور عراق را با وضعیت ژئوپلیتیکی موجود آن برای برقراری توازن و ایستادگی در برابر ایران مدنظر دارد.

۲ - مهم‌ترین چالش امنیتی ایران بعد از اشغال عراق را می‌توان به حضور نیروهای نظامی آمریکا در عراق، خلأ ناشی از قدرت، درگیری و جنگ داخلی، تجزیه‌ی ارضی ناامنی و بی‌ثباتی، رقابت‌های قومی - مذهبی و رقابت‌های بالقوه‌ی منطقه‌ای اشاره کرد.

۳ - سقوط رژیم بعثی عراق موجب به قدرت رسیدن شیعیان گردید که خود زمینه‌های گسترش ارتباطات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و فرهنگی را با کشور ایران فراهم می‌آورد.

امنیت ملی

درخصوص مفهوم‌شناسی امنیت باید گفت همانند بسیاری از مفاهیم دیگر، در تبیین مفهوم امنیت نیز تنوع بسیاری وجود دارد، امنیت را می‌توان مفهومی توسعه نیافته و مبهم دانست. مهم‌ترین اولویت در سیاست داخلی و خارجی کشورها بحث امنیت است، چرا که در هیچ کشوری بدون امنیت هیچ برنامه‌ای قابل اجرا نیست، تشکیل یا تداوم جامعه‌ی مدنی، برنامه‌ریزی برای رشد و توسعه، حفظ و گسترش ارزش‌های ملی، سرمایه‌گذاری اقتصادی، تأمین رفاه اجتماعی و بهداشت، حفظ محیط زیست، همه در گرو امنیت است. سازمان ملل متحد در پژوهشی تحت عنوان مفهوم امنیت آن را چنین تعریف کرده است: "این که کشورها از حمله‌ی نظامی، فشار سیاسی و اقتصادی بی‌مناک نبوده و بتوانند

آزادانه پیشرفت و توسعه‌ی خویش را تعقیب نمایند.“ (حجت‌زاده، ۱۳۷۸: ۹۸) در فرهنگ علوم سیاسی آمده است که امنیت:

۱ - تضمین ایمنی، یعنی قراردادهای تنظیمی سیاسی برای کاهش احتمال بروز خطر جنگ، برقراری مذاکره به جای محاربه، به قصد حفاظت از صلح به عنوان شرط طبیعی بین دولت‌ها.

۲ - مصونیت از تعرض و تصرف اجباری و بدون رضایت و دور ماندن از خطرات و تعدیات به حقوق و آزادی‌های مشروع. (فرهنگ علوم سیاسی، ۱۳۷۴: ۳۸۴)

امنیت برحذر بودن از خطراتی است که منافع و ارزش‌های حیاتی را مورد تهدید قرار می‌دهد، چه در مورد افراد چه درخصوص اجتماعات بشری، در حالی که تا اواخر قرن ۱۹ مفهوم امنیت، همان امنیت نظامی بود. اما آغاز قرن بیستم با تفسیر جدیدی از مفهوم امنیت همراه بود، به طوری که در این قرن جنبه‌های جدید امنیت شامل امنیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و زیست محیطی نیز مطرح شد. (حجت‌زاده، ۱۳۷۸: ۹۹)

علی‌رغم این که امنیت نظامی به خصوص به واسطه‌ی تهدیدات قدرت‌های بزرگ همچنان حائز اهمیت است، اما ملل متمدن جهان، تأمین رفاه و توسعه‌ی اقتصادی، توجه به تولیدات فرهنگی، مبارزه با جهل و بی‌سوادی، ارتقای آموزش و سطح بهداشت عمومی را جزء عناصر انکارناپذیر تأمین امنیت ملی می‌شمارند. واژه‌ی امنیت به عنوان یک واژه‌ی کلیدی هرچند در سیاست با مفهوم ملت - دولت ارتباطی تنگاتنگ دارد، ولی اغلب به جای امنیت ملی به کار می‌رود، تعاریف مختلفی درخصوص امنیت ملی وجود دارد، که به اختصار به چند مورد آن اشاره می‌شود.

امنیت ملی، حالتی است که در آن ملتی فارغ از تهدید از دست دادن تمام یا بخشی از دارایی یا خاک خود به‌سربرنند. امنیت ملی بیانگر تمام مقاصد سیاسی کشور یعنی آمادگی برای مخاصمه، بازدارندگی یا اجتناب از جنگ می‌باشد.

(علی‌بابایی، ۱۳۶۹: ۵۱) از جمله عوامل مؤثر در امنیت ملی می‌توان از روحیه‌ی نظامی، تعداد و توانمندی دانشمندان، ویژگی‌های رهبری و شخصیت‌های سیاسی، نظامی، ژئوپلیتیک و قدرت اقتصادی یک کشور نام برد. (فرهنگ علوم سیاسی، ۱۳۷۶: ۲۲۷)

بری بوزان^۱ در کتاب مردم، دولت‌ها و ترس^۲ ضمن تأکید بر امنیت بین‌الملل به جای امنیت ملی ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و زیست محیطی را مطرح می‌کند؛ به عبارت دیگر کشورها دیگر تنها به مصالح خود نمی‌اندیشند، بلکه مصالح و امنیت دیگران در سطح بین‌الملل گره خورده است، از نظر او فروپاشی شوروی بر اثر واگرایی ناشی از مناقشات قومی و... و یا اتحاد ۲۵ کشور در اتحادیه‌ی اروپا که به مثابه‌ی گذر از نظام سنتی مبتنی بر دولت - ملت است، نشان از فراملی بودن پدیده‌ی امنیت دارد و این پارادایم‌ها نشانگر آن است که همه باید به امنیت همه بیندیشند چرا که امنیت ملی و امنیت فراملی دیگر چاره‌ساز نیست، بلکه در دنیای جهانی شده‌ی امروز باید به جامعه‌ی امنیتی جهانی اندیشید. (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۶) کشور ایران به دنبال آرامش و ثبات سیاسی و امنیتی بویژه، در منطقه و کشورهای همسایه است و خواهان نوعی امنیت منطقه‌ای است که گسترش همکاری‌های اقتصادی و سیاسی می‌تواند مؤثر باشد.

ایران و آمریکا در منطقه

حضور و مداخله‌گرایی آمریکا در منطقه‌ی خلیج فارس تحت تأثیر استلزامات رئالیستی راهبرد اقتصادی، امنیتی این کشور در عرصه‌ی بین‌الملل بوده است. محققان متعددی در تحلیل راهبرد مداخله‌گرایانه‌ی آمریکا در منطقه‌ی

1 - Barry Buzan

2 - People, State and Fear

خلیج فارس به برجسته‌سازی متغیرهای دیگری هم اشاره کرده‌اند. این متغیرها را می‌توان در حمله‌ی آمریکا به عراق به صورت‌های زیر بیان کرد.

- ۱ - پایان دادن به حکومت یک دیکتاتور و متجاوز
- ۲ - جلوگیری از تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی در عراق
- ۳ - دستیابی به دستاوردهای طرح خاورمیانه‌ی بزرگ
- ۴ - نهادینه شدن فرآیندهای دموکراتیک در عراق (بلالی، ۱۳۸۲: ۳۳؛ سنبلی، ۱۳۸۲: ۵؛ قنبرلو، ۱۳۸۵: ۲۳)

آمریکا در عراق برای خود منافع فرض کرده است، به طوری که حفظ تمامیت ارضی این کشور در زمره‌ی منافع حیاتی واشنگتن است. ضمن این که اگر قرار باشد در آینده یک قدرت منطقه‌ای بتواند در برابر ایران ایستادگی کند. کشور عراق با وضعیت ژئوپلیتیکی موجود آن بهترین گزینه برای برقراری توازن مدنظر آمریکا خواهد بود. (برنا، ۱۳۸۵: ۸۳) یک عراق دموکراتیک با الگوی دارای ساخت قدرت و سیاست متفاوت از گذشته و در راستای اهداف آمریکا محور اصلی فشار و متعادل کردن رفتار و نفوذ ایران در سطح منطقه به حساب می‌آید. آمریکا در پی تضعیف ایران سعی در ایجاد دولتی با جریان اسلام‌گرایی جدید در مقابل اسلام‌گرایی از نوع ایرانی است، فرآیند دولت‌سازی با شیوه‌ی کنونی در عراق می‌تواند این فرصت را در اختیار آمریکا بگذارد که در این کشور، با تلفیق نوعی اسلام‌گرایی کنترل شده و اجزایی از دموکراسی هدایت شده، الگویی ایجاد کند که با آن، هم به نیازها و تقاضای موجود پاسخ گفته و هم کنترل کلان جریان اسلام‌گرایی را در دست گرفته و آن را به مسیر مورد نظر خود هدایت کند. عدم دقت آمریکاییان در این طرح، احتمال الگوی مردم‌سالاری دینی ایرانی را به همراه خواهد داشت که در تعریف و تصور واشنگتن یک خطر جدی برای منافع آنها و یک فرصت بنیادین برای جمهوری اسلامی ایران به حساب می‌آید.

بنابراین غرب با بنیادگرایی اسلامی تحت عنوان تروریسم به مبارزه برخاسته

است و ایران را نیز با این ادعا که از آنها حمایت می‌کند، تحت فشار قرار داده است. ایالات متحده از دو طریق با دست‌آویز جنبش‌های اسلامی و پیوند آنها با ایران به منافع کشور ضربه می‌زند. اول، فشارهای مستقیم که بر اساس آن واشنگتن خود محدودیت‌هایی را برای ایران ایجاد می‌کند که سیاست تحریم آمریکا بر ضد ایران، در این جهت است. روش دوم، از طریق کشورهای مسلمان و عرب خاورمیانه اعمال می‌گردد، از آن جا که بنیادگرایی اسلامی و جنبش‌های اسلامی در درون کشورهای اسلامی برای سرنگونی رژیم سیاسی حاکم مبارزه می‌کنند، ایالات متحده با دامن زدن به حمایت ایران از آن، روابط ایران با کشورهای مختلف خاورمیانه را تخریب می‌کند. برای مثال: روابط ایران و مصر، آسیب‌های فراوانی از این ناحیه دیده است، هیچ‌کس نمی‌تواند منکر نقش مهم روابط عادی و دوستانه ایران و مصر در تقویت موضع جهان اسلام در مقابل اسرائیل و حل مسائل منطقه‌ای کشورهای اسلامی شود. بنابراین از آن جا که ایران هر گونه پیوند و حمایت از این جنبش‌ها را انکار می‌کند، باید در عمل نیز مانع از تأثیر آنها بر سیاست خارجی خود گردد. (رنجبر، ۱۳۷۸: ۳۶)

دغدغه‌ی امنیتی دیگر در منطقه‌ی خلیج فارس، تداوم رقابت تسلیحاتی ناشی از حس تهدیدهای راهبردی است. خریداری تسلیحات پیشرفته توسط کشورهای خلیج فارس حتی توسط شیخ‌نشین‌های کوچک بحرین و امارات متحده‌ی عربی به ایجاد توازن وحشت انجامیده است که بازدارنده‌ی به کارگیری قدرت توسط دشمنان منطقه‌ای علیه یکدیگر است. آنچه در خلال دو دهه‌ی گذشته در این منطقه وجود داشته است، نقش آمریکا در تداوم عدم توازن نامتقارن علیه ایران و برداشت جمهوری اسلامی ایران از اهداف نظامی ایران در منطقه شایان گفتن است، با این حال آمریکا ناچار خواهد بود حجم نسبتاً زیادی از تجهیزات نظامی را در کشورهای ساحلی ذخیره یا در سواحل آنها مستقر کند، این امر مستلزم پیمان‌های دفاعی دوجانبه‌ی آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن است. مثلاً؛ پیمان امنیتی واشنگتن با کویت

یکی از جامع‌ترین قراردادهای امنیتی بین آمریکا و یک کشور عرب است که حق انبار کردن تجهیزات نظامی را در کویت و دسترسی کامل به تأسیسات نظامی کویت برای انجام عملیات نظامی را در منطقه به آمریکا می‌دهد. (BBCPERSIAN.COM, ۱۳۸۶) بحرین، قطر، عمان به همین شکل موافقت‌نامه‌های بلند مدتی برای واگذاری تأسیسات نظامی در خلیج فارس امضا کردند. دیدگاه تهران به این تحولات، با توجه به روابط پر تنش فعلی بین واشنگتن و تهران همچنان مایه‌ی تهدید امنیتی است، که حلقه‌ی محاصره و آسیب‌پذیری را گسترش داده است. به علاوه ظهور مجدد عراق در مقام یک قدرت منطقه‌ای، کشوری تحت اشغال نظامی آمریکا یا کشوری با حکومت طرفدار آمریکا، پیچیدگی‌های بیشتری را به مشکلات امنیتی ایران در خلیج فارس خواهد افزود.

روابط ایران و منطقه

ایران به مانند یک محور اصلی میان منطقه‌ی شرق خاورمیانه و آسیا از یک طرف، و اروپا و آسیا از طرف دیگر قرار گرفته و با برخورداری از موقعیت و نفوذ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نسبت به سایر کشورهای منطقه برتری دارد. این یکی از دلایل افزایش و گسترش نفوذ منطقه‌ای ایران در خاورمیانه است. ایران از دیرباز، با توجه به آشنایی با زبان‌ها و فرهنگ‌های منطقه و همچنین روابط تاریخی مستحکم همراه با مهارت در مدیریت اوضاع، دارای قدرت نرم است، یک قدرت سنتی که به این کشور اجازه خواهد داد، تا بدون توسل به زور و حرب‌های نظامی و صرفاً با تکیه بر سیاست‌ورزی و نفوذ فرهنگی و مردمی در میان کشورهای منطقه، منافع راهبردی حفظ نماید. البته با وجودی که ایران در منطقه‌ی خاورمیانه، فرصت‌های عظیمی را در اختیار این کشور قرار داده است، اما اختلافات درونی میان کشورهای منطقه سبب ناامنی و عدم ثبات و پایداری منطقه می‌گردد.

اگر بخواهیم روابط میان ایران و اعراب و چه در میان خود اعراب را توصیف کنیم، اصطلاح اختلاف و تشنج معنی‌دارترین و رساترین واژه است. روابط ایران و همسایگان عربش در خلیج فارس به طور قابل توجهی از اختلافات شیعه و سنی مخدوش شده است، همچنین اختلافات عربی - ایرانی نیز بر روابط میان کشورها تأثیر منفی گذاشته است. در صورتی که ایران در این زمینه بر تشیع تأکید کند، به طور قطع بین ایران و کشورهای سنی مذهب فاصله ایجاد می‌شود و اگر بر ملیت ایرانی تأکید ورزد، در روابط ایران و اقوام عرب منطقه نوعی شکاف ایجاد خواهد شد. (رنجبر، ۱۳۷۸: ۱۸۳)

از موارد دیگری که به دلیل عدم ثبات و پایداری منطقه، ایران را در منطقه در معرض آسیب‌های جدی و ناگهانی قرار می‌دهد، می‌توان به وجود هفت مرز زمینی (پاکستان، افغانستان، ترکمنستان، آذربایجان، ارمنستان، ترکیه، عراق) با کشورهای همسایه و شش مرز آبی (کویت، عربستان، بحرین، قطر، امارات متحده‌ی عربی، عمان) در خلیج فارس اشاره کرد، که ایران را در موقعیتی قرار داده که می‌بایست علاوه بر مدیریت مرزها، همواره منتظر پیامدهای ناگواری نظیر هجوم آوارگان و مهاجران کشورهای همسایه به داخل خاک خود در اثر وقوع جنگ یا بروز بلایای طبیعی باشد. برای نمونه؛ می‌توان به هجوم آوارگان عراقی و افغانی در سال ۲۰۰۱ اشاره کرد که به دلیل حمله‌ی نظامی آمریکا، راه ایران را در پیش گرفته بودند. (فرصت‌ها و تهدیدهای ایران...، ۱۳۸۶)

روابط ایران و کشورهای منطقه خاورمیانه از تنوع قابل توجهی برخوردار بوده و هیچگاه ایران یک استراتژی مشخصی را در قبال تمامی آنها به کار نگرفته است. برای مثال، راهبرد کلیدی ایران در قبال عراق بعد از صدام، فارغ از تجربه‌ی این دو کشور با یکدیگر، این بوده است که این کشور هیچگاه در شکل‌گیری جدید نظام سیاسی و اقتصادی به عراقی مشابه دهه‌ی ۱۹۸۰ بدل نگردد.

درخصوص روابط ایران با هند می‌توان گفت ایران در حال تحکیم روابط

خود با هند می‌باشد، هر چند این نزدیکی بیشتر به دلیل نیاز مبرم دهلی‌نو به نفت و گاز ارزان حادث شده است. در مورد روابط ایران با ترکیه باید اذعان کرد که نزدیکی زبانی و فرهنگ مردمان ما سبب شده است تا روابط این دو کشور از سال ۲۰۰۳ به این سو به دلیل احساسات مشترک نسبت به حضور نیروهای آمریکا در عراق و افغانستان، بیش از گذشته مستحکم‌تر گردد. (فرصت‌ها و تهدیدهای ایران...، ۱۳۸۶)

در مورد روابط ایران با کشورهای عرب حاشیه‌ی خلیج فارس باید گفت که این رابطه اگر چه در بیشتر مواقع بویژه درخصوص پرونده‌ی هسته‌ای ایران صمیمانه بوده است، اما با توجه به موضع‌گیری‌های اخیر رئیس‌جمهور ایران در برابر آمریکا و رژیم اشغالگر قدس، دیپلماسی ایران با اعراب با محدودیت‌هایی مواجه شده است. این در حالی است که جمهوری اسلامی ایران تمایل خود را برای بهبود روابط خود با کشورهای منطقه اعلام کرده است. ایران بهترین ترتیبات امنیتی برای منطقه را، با توجه به مسائل امنیتی آن، تأمین امنیت منطقه به دست کشورهای منطقه می‌داند و همواره بر سیاست عدم مداخله‌ی کشورهای خارجی تأکید می‌ورزد.

چالش‌های ناشی از اشغال عراق

با بروز تحولات جدید در عراق و شکل‌گیری نظام سیاسی، امنیتی، فرهنگی و اقتصادی جدید، هریک از بازیگران در جهت تثبیت موقعیت خود در منطقه تلاش می‌کنند. عراق جدید با توجه به ظرفیت‌های بسیار زیاد فرصت‌سازی را برای جمهوری اسلامی ایران فراهم می‌کند. اما در مقابل زمینه‌ساز چالش‌های جدیدی نیز می‌باشد. این چالش‌ها عبارتند از:

نظامی امنیتی

یکی از اصلی‌ترین ریشه‌های تنش، ناامنی و بی‌اعتمادی در سطح منطقه

حضور نیروهای بیگانه و در رأس آنها نیروهای آمریکایی در عراق است. حضور نیروهای آمریکایی مهم‌ترین چالش امنیتی است که ایران با آن مواجه است. این چالش‌ها را می‌توان به شرح زیر بیان کرد.

تهدیدات ناشی از حضور بیگانگان در اطراف مرزهای ایران

۱ - حضور نیروهای بیگانه و در رأس آنها ایالات متحده‌ی آمریکا از چند زاویه منافع ایران را به خطر می‌اندازد. این حضور موجب بی‌ثباتی و ناامنی در اطراف مرزهای ایران می‌گردد. همچنین چنین حضوری نظم طبیعی منطقه را به هم ریخته و منجر به گسترش شکاف روزافزون میان دولت‌ها و ملت‌های مختلف منطقه می‌شود، نتیجه‌ی چنین امری گسترش بی‌اعتمادی میان حکومت‌ها از طریق یارگیری و وابستگی به حمایت امنیتی نیروهای مداخله‌گر خواهد بود، که در درازمدت نظم طبیعی منطقه را به هم می‌زند.

۲ - همچنین این حضور منجر به تضعیف نفوذ طبیعی ایران در عراق جدید می‌گردد. این نفوذ طبیعی حاصل پیوستگی تاریخی، فرهنگی و مذهبی بین ملت‌های دو کشور خصوصاً شیعیان است، که در نتیجه‌ی سیاست‌های سرکوب‌گرانه‌ی صدام قطع شده بود، با تحولات جدید بار دیگر ارتباطات میان دو کشور افزایش یافت و این مسئله باعث نگرانی هرچه بیشتر ایالات متحده شده است و سعی در این دارد میدان عراق را به صحنه‌ی اصلی فشار برای جمهوری اسلامی ایران تبدیل کند، حتی به طور ضمنی تهدید به استفاده از خاک عراق برای پیگیری سیاست تغییر رژیم این می‌کند و نتیجه‌ی این سیاست کاهش نفوذ ایران در عراق را به دنبال خواهد داشت. (برزگر، ۱۳۸۵: ۶۳)

۳ - حضور فزاینده‌ی نظامی ایالات متحده در منطقه‌ی می‌تواند جهت پشتیبانی از اسرائیل و برای سرکوب و خنثی‌سازی عملیات تلافی‌جویانه‌ی ایران پس از حمله‌ی اسرائیل باشد. افزایش سربازان و ناوهای آمریکایی در حوزه‌ی

خلیج فارس تنها برای ایجاد ثبات در عراق نیست، فرستادن ضد موشک‌های پاتریوت^۱ به منطقه شاید بیشتر جهت مقابله با موشک‌های شهاب ایران در نظر گرفته شده باشد، تا ایجاد امنیت در عراق. (یوسفی، ۱۳۸۵)

۴ - آمریکا برای تداوم حضور نیروهای نظامی خود در منطقه، ایجاد امنیت و کنترل منطقه را هدف خود قرار داده است. آمریکا در روند کنونی روابط خود با ایران، به راحتی می‌تواند ایران را منبع عمده‌ی ناامنی برای کشورهای منطقه معرفی کند و ضمن جلوگیری از بهبود روابط ایران با کشورهای عربی و حفظ جو بی‌اعتمادی بین این کشورها زمینه را برای تداوم حضور خود در منطقه مطلوب نگه دارد. معاملات کلان و پرسود تسلیحاتی که بین ایالات متحده و کشورهای تولیدکننده‌ی تسلیحات و کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس انجام می‌گیرد نه تنها منطقه امن و باثبات نخواهد شد، بلکه سبب ناامنی و دامن زدن به مسابقه‌ی تسلیحاتی و فروش بیشتر جنگ‌افزار می‌گردد این تحولات خود موجب چالش‌های امنیتی برای ایران است. (رنجبر، ۱۳۷۸: ۱۶۳)

۵ - آمریکا در سطح منطقه متحد جدید و نیرومندی خواهد یافت، که معادلات قدرت را به هم خواهد زد. به این معنا که با اضافه شدن آمریکا به بازیگران منطقه‌ای شاهد تبدیل ساختار سه‌وجهی به دو‌وجهی خواهیم بود. در این صورت آمریکا و متحدینش اعم از عراق و شیوخ منطقه در یک سو و جمهوری اسلامی ایران در سوی دیگر قرار خواهد گرفت. مزیت مدل مذکور برای آمریکا آن است که بدون نیاز به اتحاد منطقه‌ای میان عراق و شیوخ شبه جزیره، ساختار قدرت را دو قطبی می‌کند. در عین حال چون آمریکا جمهوری اسلامی را در ردیف کشورهای عضو ائتلاف اهریمنی قرار داده است، عراق و اعضای شورای

1 - Patriot

همکاری علی‌رغم برقراری رابطه‌ی نزدیک با جمهوری اسلامی از ائتلاف و اتحاد منطقه‌ای با آن امتناع خواهند کرد. در نتیجه، جمهوری اسلامی ایران آشکارا از ترتیبات امنیتی منطقه نیز کنار گذاشته خواهد شد، به بیان دیگر، ایالات متحده همه‌ی راه‌ها را مسدود کرده است تا جمهوری اسلامی ایران برای خروج از انزوا و حل معضلات منطقه‌ای خود مستقیماً با خود این کشور وارد تعامل شود و این به معنای پایان سیاست نادیده گرفتن ایالات متحده خواهد بود. (پورسعید، ۱۳۸۴)

ناتوانی در کنترل نظم و امنیت در عراق

روند انتقالی عراق، چالش‌هایی برای منافع ملی ایران به همراه دارد. در رأس این چالش‌ها که عمدتاً امنیتی می‌باشد، ناتوانی دولت فعلی در هدایت و کنترل نظم و امنیت کشور قرار دارد. در چنین شرایطی زمینه‌های بروز جنگ داخلی، گسترش فعالیت‌های تروریستی، درگیری‌های قومی مذهبی و... و خطرات ناشی از هدایت آنها به درون مرزهای ایران فراهم می‌شود.

سیاسی - امنیتی

در روابط بین ایران و عراق وجود رژیم بعثی مهم‌ترین خطری بود که سبب تهدیدات و چالش‌های امنیتی برای ایران می‌شد و اما با سرنگونی این رژیم تهدیدات سیاسی به گونه‌ای دیگر که بیشتر ناشی از خلأ قدرت، تهدیدات داخلی و همچنین اشتراکات قومی که زمینه‌ای برای جدایی‌طلبی است، موجب تنش در روابط ایران و عراق می‌گردد. از جمله‌ی چالش‌های سیاسی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

چالش‌های ناشی از روند انتقال دولت در عراق

برای جمهوری اسلامی ایران، روند انتقال دولت در عراق به دلیل سابقه‌ی روابط دو کشور و مسائل جاری اهمیت زیادی دارد. ناتوانی دولت فعلی در

هدایت و کنترل نظم و امنیت کشور، سبب شکل‌گیری چهار نوع جنگ داخلی متفاوت در عراق جدید می‌شود، که هر کدام به شکلی متفاوت منافع ایران را به خطر می‌اندازد.

۱ - جنگ میان نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا و نیروهای مقاومت و ضدحکومتی (تروریست‌ها)؛

۲ - جنگ میان سنی‌ها و شیعیان دو کشور در مرکز عراق که عمدتاً جنگ برای تثبیت قدرت است؛

۳ - جنگ میان جریان‌های تندرو سلفی، القاعده و بعثی‌ها با دولت فعلی عراق؛

۴ - در درجه‌ای کمتر، جنگ میان گروه‌های مختلف سیاسی کرد و سایر اقوام در شمال عراق برای تثبیت مرزهای نفوذ. (برزگر، ۱۳۸۵: ۱۵۰؛ کوهستانی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۲۰۵)

شکاف میان دموکراسی‌سازی و امنیت‌سازی

یکی از دلایل اصلی‌ای که شعار دموکراسی‌سازی آمریکا در منطقه مورد استقبال توده‌ها و دولت‌های منطقه قرار نمی‌گیرد، تضاد آشکار آن با مسئله‌ی امنیت‌سازی است. یکی از اهداف دموکراسی تقویت نقش ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود می‌باشد، که این امر منجر به گسترش تقاضاهای سیاسی و نهایتاً ناامنی در کوتاه مدت می‌شود، و ناامنی خود به خود مانع از گسترش دموکراسی می‌گردد، که این امر نیاز به یک دولت مرکزی قوی برای ایجاد امنیت را ضروری می‌سازد. (برزگر، ۱۳۸۳: ۱۵۰) گرچه با کمک ایالات متحده فرصت نهادینه شدن فرآیندهای دموکراتیک برای عراق ایجاد شد، اما برخلاف پیش‌بینی‌ها و تصورات اولیه نتوانست در کوتاه مدت عراق را به شکل یک دموکراسی مدرن با اقتصاد بازار آزاد درآورد. بنابراین، عراق در کوتاه مدت به نمونه‌ی آنچه یک کشور باید

باشد، یا توانایی واشنگتن در ایجاد یک دموکراسی برای منطقه تبدیل نخواهد شد، اما در میان مدت باید به آینده‌ی عراق امیدوار بود. (برنا، ۱۳۸۳: ۸۷)

توجه به این نکته لازم و ضروری است که دموکراسی ایجاد شده در عراق، یک نوع دموکراسی غربی و هدایت شده‌ای است که ممکن است با نظام سیاسی ایران در تعارض باشد و بر امنیت و منافع ملی ایران آثار جدی برجای گذارد.

چالش اجرای فدرالیسم در قانون اساسی ایران

به رسمیت شناختن حق فدرالیسم در قانون اساسی خود از زمینه‌های مهم و بالقوه‌ی چالش می‌باشد که منافع ملی ایران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این مسئله به خصوص در زمینه‌ی به رسمیت شناختن ضمنی سیستم حکومتی فدرالیسم در منطقه‌ی کردستان عراق بر اساس ماده‌ی ۱۱۴ قانون اساسی برای ایران حائز اهمیت می‌باشد. (همشهری، دوشنبه ۲ بهمن ۱۳۸۵) هر چند به کارگیری فدرالیسم ممکن است گاهی در جهت پیشرفت منطقه باشد ولی به دلیل وجود مرزهای ساختگی و عدم تساهل و پذیرش یکدیگر از سوی قومیت‌ها، این مسئله ملاک شکل‌گیری تنش و تضادی است که می‌تواند آثار زیانباری بر منطقه داشته باشد. در مورد کردها، بی‌تردید خودمختاری روزافزون آنها از سوی کشورهای منطقه همچون ترکیه، ایران و سوریه به عنوان مقدمه‌ای برای استقلال تلقی می‌شود که با توجه به حضور اقلیت‌های کرد در مرزهای سرزمینی اطراف، آثار منفی بر امنیت ملی این کشورها از جمله ایران از طریق گسترش تمایلات استقلال خواهی و پیوستن به سرزمین اصلی خواهد داشت.

خطرات ناشی از خلأ قدرت در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی

سطح داخلی عراق

ناتوانی دولت جدید در برقراری امنیت و عدم شکل‌گیری یک قدرت در سطح

داخلی عراق، موجب رقابت و اختلاف نظر بین گروه‌های مختلف شیعه، کرد و سنی از یک سو و اختلافات درون گروهی هر یک از آنها در جهت پر کردن خلأ قدرت از سوی دیگر موجب تنش در سطح کشور شده است. فقدان اعتماد بین طرف‌های درگیر و نبود نهادی که قادر به تضمین امنیت عمومی باشد، درجه‌ی منازعه و خشونت را از مرحله‌ی ابتدایی به مرحله‌ی بحرانی رسانده است.

سطح منطقه‌ای

رقابت در سطح منطقه‌ای در جهت پر کردن خلأ قدرت، از دو جهت قابل بررسی است. نخست، رقابت ایران و جهان عرب؛ عمدتاً میان جمهوری اسلامی ایران به عنوان مهم‌ترین بازیگر منطقه‌ای در صحنه‌ی عراق جدید از یک طرف و بازیگران مهمی همچون عربستان سعودی، مصر و اردن از طرف دیگر می‌باشد. آنچه که بیش از همه جهان عرب را نگران می‌کند گسترش نفوذ سیاسی و فرهنگی شیعیان در سرتاسر منطقه می‌باشد.

دوم، رقابت در درون جهان عرب؛ بازیگرانی همچون عربستان سعودی، مصر و سوریه هر کدام با دیدگاه خاصی سعی در جهت نفوذ در عراق تلاش می‌کنند، که این امر خود سبب ایجاد نوعی تنش در روابط کشورهای منطقه شده است. طبق گفته‌ی زیباری، وزیر امور خارجه‌ی عراق، ایران هرچند که می‌تواند در صورت عقب‌نشینی نظامیان آمریکا از عراق، خلأ ایجاد شده ناشی از این عقب‌نشینی را پر کند ولی ایران را متهم به دخالت نظامی در امور داخلی عراق می‌کند. وی در این زمینه معتقد است، که نیرو و سلاح ایران در حمله به نظامیان مورد استفاده قرار می‌گیرد (روزنامه‌ی اعتماد ملی، ۱۶ مهر ۱۳۸۶). باید اذعان نمود آنچه که ایران خواهان آن است ثبات و امنیت در منطقه، به خصوص در همسایگان ایران و همچنین ایجاد نوعی هماهنگی مدیریت بحران و ارتباط با گروه‌های عراقی را مدنظر قرار داده است.

سطح نظام بین الملل

منافع قدرت‌های بزرگ در منطقه و ایجاد نوعی خلأ قدرت در عراق سطحی از رقابت در میان قدرت‌های بزرگ ایجاد کرده است، این رقابت در قالب مشروعیت آغاز جنگ و تداوم حضور نیروهای اشغالگر بین گروه‌های موافق و مخالف جنگ در غرب یعنی ایالات متحده و انگلستان از یک سو و فرانسه و آلمان از سوی دیگر از همان ابتدا وجود داشته و در حال حاضر نیز تداوم دارد. روسیه و چین که خواهان حفظ نفوذ سنتی خود و توسعه‌ی روابط اقتصادی با آن می‌باشند از روند هدایت و تداوم جنگ راضی نیستند، این امر بی‌تردید بر روابط ایران با این گروه از کشورها تأثیرگذار می‌باشد.

در سطح دوم، می‌توان به رقابت بین ایران و آمریکا برای گسترش نفوذ در عراق اشاره کرد. سیاست خارجی آمریکا به جای اینکه مبتنی بر تقویت انتقال عراق و حرکت آن به سوی ثبات و با تأکید بر در نظر گرفتن واقعیات سیاسی، فرهنگی و هویتی ساختار قدرت و سیاست عراق و همکاری با کشورهای مهم منطقه همچون ایران استوار باشد، مبتنی بر حذف نقش و نفوذ آنهاست که در نهایت به نفع صلح و امنیت منطقه‌ای نیست. در مجموع خلأ قدرت و حضور بازیگران رقیب در عراق جدید زمینه‌ی چالش‌های زیادی برای منافع و امنیت ایران ایجاد می‌کند.

چالش‌های قومی مذهبی

ایران کشوری است که از اقوام مختلف تشکیل شده است و بخش بزرگی از این اقوام (بویژه اقوام سنی مذهب) در کشورهای همجوار نیز سکونت دارند. از جمله اقوام ایرانی می‌توان به آذری‌ها، کردها، اعراب، ترکمن‌ها و بلوچ‌ها اشاره کرد که از لحاظ تاریخی و جغرافیایی، زبان، مذهب، شرایط اجتماعی، مذهبی و فرهنگی با هم‌کیشان خود در آن سوی مرزهای ملی ویژگی‌های مشترکی دارند.

(بشیریه، ۱۳۸۲: ۱۳) بر این اساس گرایش‌های قوم‌گرایانه و حرکت به سوی خود مختاری بیشتر کشورهای همجوار بر منافع ملی ایران نیز تأثیر می‌گذارد و چالش‌های جدیدی را برای امنیت ملی ایران به همراه دارد. در زمینه‌ی کردها، می‌توان گفت کردها در طول پانزده سال گذشته به دلیل شرایط خاص ناشی از انزوای رژیم بعثی و تضعیف قدرت دولت مرکزی و همچنین حمایت نظام بین‌الملل، عناصر مشهودی از خودمختاری و حرکت به سوی استقلال را تجربه کرده‌اند، با سقوط رژیم بعثی و شکل‌گیری تحولات جدید مناطق کردنشین خواهان خودمختاری در حاکمیت فعلی عراق، دستیابی به سرزمین‌های وسیع‌تر و نفت‌خیز همچون کرکوک، تشکیل و تقویت زمینه‌های مستقل قدرت، گنجاندن اصولی همچون فدرالیسم در قانون اساسی جدید عراق و مواردی از این قبیل، تأثیرات به‌سزایی در مناطق کردنشین ایران داشته است. در مورد اعراب نیز استفاده از گرایشات قوم‌گرایانه و تقویت حرکت‌های تجزیه‌طلبانه توسط دولت‌های خارجی در میان این قوم سابقه‌ای طولانی دارد، دولت‌های انگلستان و عراق در مقاطع مختلف تاریخی سعی کردند با طرح‌های مختلف تجزیه‌ی خوزستان، به عنوان اهرم فشاری علیه ایران استفاده کنند، که همه‌ی آنها تاکنون به شکست منجر شده است. مهم‌ترین این طرح‌ها عبارتند از: طرح تجزیه‌ی خوزستان در زمان ملی شدن صنعت نفت؛ طرح تجزیه‌ی خوزستان در سال ۱۳۳۸ در زمان عبدالکریم قاسم؛ طرح تجزیه‌ی خوزستان در سال ۱۳۴۳؛ طرح تجزیه‌ی خوزستان در زمان حزب بعث که یکی از دلایل حمله‌ی عراق به ایران بود، و نهایتاً قضایای اخیر در مناطق عرب‌نشین خوزستان که بی‌تردید دست عوامل خارجی در آن کاملاً مشهود می‌باشد. (برزگر، ۱۳۸۵: ۱۶۸)

با بروز تحولات جدید در عراق، ایران باید مانع هرگونه احساسات ملی‌گرایانه و تجزیه‌طلبانه‌ی عربی در این منطقه گردد. در مورد چالش مذهبی می‌توان به رقابت‌های ایدئولوژیک میان گروه‌های شیعی و سنی اشاره کرد.

وضعیت جدید در عراق که همراه با قرار گرفتن شیعیان در رأس قدرت می باشد زمینه های رقابت و شکل گیری نوعی فتنه ی مذهبی و حرکت به سوی افراط گیری مذهبی را بین شیعه و سنی در منطقه فراهم می کند. (برزگر، ۱۳۸۳: ۱۶۹) در واقع برای اولین بار در جهان عرب یک دولت شیعی در رأس ساختار حکومتی یک کشور عربی قرار گرفته است، این عامل می تواند موجب افزایش نقش و نفوذ ایران در منطقه و گسترش روابط فرهنگی و اقتصادی با عراق گردد که این مسئله شدیداً مورد مخالفت جهان عرب گردیده و ایران را متهم به دخالت در امور داخلی عراق و حمایت از گروه های شیعی می کنند. در همین ارتباط می توان گفت: بوش در اظهارات خویش جمهوری اسلامی را متهم به حمایت از تروریست ها و شورشیانی می کند که خواهان از بین بردن تمامیت ارضی و ثبات در منطقه می باشند. (کامل، ۱۳۸۵: ۶)

همگی این مسائل موجب تنش جدی در روابط ایران نه تنها با جهان عرب بلکه با ملت ها و توده ها می شود. از طرف دیگر، تحولی که در حال حاضر در جریان است، تضعیف هویت شیعی جمهوری اسلامی ایران از سوی شیعیان و نه سنی هاست، آمریکا در عراق در درجه ی نخست، سعی در همراه کردن شیعیان با خود می باشد، تا از امتیاز شیعیان برای تغییر رفتار ایران استفاده کند. نتیجه ی چنین وضعی به وجود آمدن وضعیت متناقض نما و در واقع نوعی چرخه ی تکراری در مورد شیعیان است که به نفع آمریکا و به ضرر ایران می باشد، ادامه ی این وضعیت، یعنی بهبود بی سابقه ی موقعیت شیعیان در کشورهای منطقه به واسطه ی اقدامات آمریکا خواهد بود تا در عمل، برگ برنده ی جمهوری اسلامی ایران در کشورهای همسایه یعنی اقلیت های شیعی اندک اندک از دست ایران خارج شده و علیه آن وارد عمل شود.

اقتصادی

در روابط اقتصادی با عراق بعد از سقوط رژیم بعثی، فرصت‌های اقتصادی بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. در دوران حکومت صدام حسین، ایران و عراق هر دو، در قبال سیاست‌های نفتی و مسائل مربوط به اوپک دارای خط‌مشی واحدی بودند و هر دو کشور از کاهش تولید و افزایش قیمت نفت طرفداری می‌کردند، با حمله‌ی آمریکا به عراق تنها پیامدهای نگران‌کننده‌ی اشغال عراق بر ایران و دیگر کشورهای عضو اوپک، به خطر افتادن ثبات نسبی حاکم بر بهای نفت است، بویژه اگر صدور نفت عراق به بازارهای جهانی به حداکثر برسد یا عراق از اوپک خارج گردد. به مورد دیگری که در این زمینه می‌توان اشاره کرد؛ تسلط آمریکا بر چرخه‌ی اقتصادی عراق در دراز مدت است که این خود می‌تواند چالشی در زمینه‌ی مرزهای سرزمین نفتی و تأثیرگذاری بر قیمت نفت ایجاد نماید.

مسلم این است که با پخش خبر حمله‌ی آمریکا به عراق بهای نفت به شدت افزایش یافت. جنگ در عراق قیمت نفت را از بشکه‌ای ۵۵ دلار به بشکه‌ای ۶۵ دلار افزایش داد، ولی از آنجا که ایران دو برابر عراق آن زمان نفت تولید می‌کند و صادرات آن از عراق بیشتر است، می‌تواند قیمت نفت را به بشکه‌ای صد دلار برساند. از آن گذشته ایران به خاطر موقعیت استراتژیک جغرافیایی و توان نظامی تهدیدی جدی‌تری برای انتقال نفت در منطقه خواهد بود. نتیجه آن که بورس سهام متزلزل می‌شود و ارزش دلار تنزلی فاحش می‌یابد، برای پیش‌گیری از پیامدهای آتی، آمریکا در مخازن خود تا ۹۵ درصد ظرفیت آنها نفت ذخیره کرده است، به طوری که حتی بدون صرفه‌جویی قادر است تا ۷۵ روز نیاز سوخت داخلی خود را از این مخازن تأمین کند. (یوسفی، ۱۳۸۵)

روزنامه‌ی «تشرین» نیز در مقاله‌ی خود نوشت «آمریکا درصدد تشکیل یک امپراطوری نفتی در جهان است». تشرین افزود: قصد آمریکا برای حمله نظامی به عراق، نخستین گام در تحقق این امپراطوری است. (ایرنا، ۲۱ مهر ۱۳۸۶)

آمریکا و شرکت‌های نفتی آن از تصمیمات و کنترل تولید و بازار نفت از سوی سازمان اوپک خسته شده‌اند. بنابراین درصدد هستند با به دست گرفتن اختیار منابع نفتی عراق که از بزرگ‌ترین منبع نفتی جهان محسوب می‌شود به سیطره‌ی اوپک و کشورهای عضو آن پایان دهند، پایگاه اینترنتی «عرب آنلاین» نیز نوشت: اگر نفت عراق به دست آمریکا بیفتد، دیگر نیاز به نفت روسیه کمتر خواهد شد، قبول این فرضیه (تسلط آمریکا بر منابع نفتی عراق) ممکن است تأثیر نامطلوبی بر معادلات و تقاضای نفتی ایران داشته باشد.

زیست محیطی - بهداشتی

آلودگی محیط رودخانه‌ای و دریایی توسط آلاینده‌های گوناگون و مؤثر بر ساختمان طبیعی آب اثرات زیان‌آوری روی ارگانیسم آب و در نتیجه بر بشر دارد. این آثار شامل مواد مسموم کننده‌ای می‌شود که از راه مصرف غذاهای دریایی مسموم صورت می‌گیرد و سلامتی بشر را تهدید می‌کند. علاوه بر آلودگی ناشی از عدم رعایت موازین بهداشتی در شط‌العرب خلیج فارس به علت وقوع دو جنگ ویرانگر، و بعد از آن حمله‌ی آمریکا به عراق، محیط زیست منطقه از وضعیت نامطلوبی برخوردار است. شط‌العرب و زمین‌های اطراف دو کشور را هنوز مواد متعددی از ابزارها و مواد منفجر شده و مواد منفجر نشده تشکیل می‌دهد که محیط زیست ساکنین منطقه را در خطر انداخته است، بویژه، در حمله‌ی آمریکا به عراق روزانه شاهد منفجر شدن تعداد کثیری از مواد منفجره در اطراف مرزهای عراق هستیم.

همچنین، در جنگ اخیر آمریکا به عراق میلیون‌ها تن نفت به دریا سرازیر شد که هنوز آثار آن بر محیط زیست دریایی مشهود است. لذا با توجه به این که بازسازی اوضاع در منطقه و بویژه آنچه که مستقیماً در اختیار ایران و عراق قرار دارد امکان‌پذیر است. بنابراین دو کشور می‌توانند با همکاری یکدیگر از طریق

برنامه‌های کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت اقدامات جدی‌ای را در زمینه‌ی پاکسازی محیط مرزی، زمینی و آبی به عمل آورند، در این زمینه می‌توان به امضای یادداشت تفاهم همکاری زیست محیطی بین ایران و عراق اشاره کرد. این تفاهم‌نامه در هشت بند در حوزه‌های محیط زیست انسانی، محیط زیست طبیعی، محیط زیست دریایی، آموزش و انتقال تجربیات و دانش و ایجاد کمیته‌ی مشترک کاری، برای اجرایی شدن یادداشت تفاهم به امضای دو طرف رسید. همکاری ایران و عراق برای کنترل آلودگی‌های ناشی از صنایع، ممنوعیت شکار در طول نوار مرزی مشترک، بیماری قابل انتقال از طریق حیات وحش، طبیعت‌گردی، بررسی و کاهش آلودگی‌های آب، خاک و هوا ناشی از استخراج و نقل و انتقال مواد نفتی، بررسی تأثیرات ناشی از جنگ بر سلامت انسان و محیط زیست از جمله مسائل مطرح شده در این یادداشت تفاهم است. (ایرنا، ۲۳ بهمن ۱۳۸۶)

بعد از حمله‌ی آمریکا به عراق انواع بیماری‌های مختلف در عراق و بویژه، در مرزهای ایران شیوع پیدا کرد. گسترش انواع بیماری آنفولانزای پرنندگان، سل، مالاریا، ایدز، وبا، اعتیاد و بیماری‌های واگیردار و غیرواگیردار دیگر در کشور عراق سبب نگرانی کشورهای همسایه بویژه، اعضای اکو در مورد بیماری آنفولانزای پرنندگان شده است. از جمله بیماری‌ای که در کشور ما شاهد گسترش آن بودیم، بیماری وبا بود که البته با کنترل و نظارت مسولین این بیماری تحت کنترل درآمد، علت ناتوانی کشور عراق در کنترل بیماری وبا ممنوعیت عرضه‌ی کلر به این کشور است، که علت این امر را می‌توان در کاربرد کلر در ساخت بمب دانست. (روزنامه‌ی اعتماد ملی، ۷ مهر ۱۳۸۶)

مسئولین نظام جمهوری اسلامی ایران با اقدامات زیر سعی در گسترش خدمات بهداشتی و عدم گسترش بیماری به داخل مرزهای ایران هستند.

- ۱ - کنترل مرزهای جغرافیایی ایران و عراق؛
- ۲ - عرضه‌ی آب سالم و دیگر خدمات بهداشتی به کشور عراق و کمک به

خط لوله‌کشی در عراق؛

۳ - کنترل مراودت‌ها و روابط بین مردم دو کشور ایران و عراق؛

۴ - آموزش امور بهداشتی به زائرین و

فرصت‌های عراق برای ایران

ایران و عراق دو کشوری هستند که وجود مرزهای طولانی، اشتراکات جغرافیایی، تاریخی، فرهنگی و مذهبی و... زمینه‌ساز به هم پیوستگی تاریخی بین دو ملت و نزدیکی آنها بوده است. ریشه‌های تنش چند دهه‌ی اخیر، نه صرفاً بر مبنای اختلافات عمیق و راهبردی بلکه به دلیل سیاست‌های قدرت‌های خارجی و رقابت‌های منطقه‌ای دو کشور بوده است. بروز تحولات سیاسی جدید و بر کناری رژیم بعثی می‌تواند نقطه‌ی عطفی در تنظیم روابط دو کشور و همچنین ایجاد فرصت‌سازی مختلف برای ایران گردد. این فرصت‌ها عبارتند از:

نظامی - امنیتی

فرصت‌هایی که در حوزه‌ی امنیتی و نظامی پس از سقوط رژیم بعثی برای ایران پدید آمده است به طور مشخص می‌توان به چند مورد اشاره کرد.

۱ - سقوط رژیم صدام، خود دستاورد و فرصت بزرگی برای جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود. زیرا گذشته از این که صدام جنگی هشت ساله با میلیاردها دلار خسارت اقتصادی و صدها هزار تلفات انسانی بر ایران تحمیل کرد، پس از پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸ از سوی ایران، عملاً به غیر از مسئله‌ی تبادل اسرا هیچ پیشرفت محسوسی در دیگر مسائل مورد مذاکره پدید نیامد و وضعیت ترک مخاصمه بر روابط دو کشور حاکم بود. به عبارت روشن‌تر پایان جنگ هشت ساله و پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸ به مفهوم برقراری صلح میان دو کشور نبود و اگر حکومت صدام سرپا می‌ماند بی‌تردید ناامنی در مرزهای دو کشور همچنان

باقی می‌ماند. بویژه، آنکه رژیم بعثی صدام حتی در آخرین روزهای فروپاشی خود نیز حاضر به پذیرش موافقت‌نامه‌ی الجزایر نشد. علاوه بر آن عراق تحت حاکمیت صدام تهدیدی اصلی در بین همسایگان ایران بود، زیرا دولت این کشور تنها دولتی بود که نسبت به مناطق عرب نشین ایران و شط‌العرب به دیده‌ی طمع می‌نگریست و سیاست‌های نظامی این کشور بویژه، با توجه به میل به دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی تهدیدی برای امنیت ایران تلقی می‌گردید. از این رو با فروپاشی رژیم بعثی صدام و حضور شیعیان در صحنه‌ی قدرت زمینه برای گسترش ارتباط و حل اختلافات بین دو کشور با تأکید بر اشتراکات فرهنگی و قومی فراهم گردید. (احمدزاده، ۱۳۸۵)

۲ - با فروپاشی رژیم بعثی در عراق مخالفان جمهوری اسلامی ایران که برای سال‌های متمادی در این کشور مستقر بودند و به کمک عراق حملاتی را علیه ایران انجام می‌دادند، خلع سلاح شده، برخی از آنها یا عراق را ترک کرده و یا اینکه در محاصره‌ی دولت‌های اشغالگر قرار گرفته‌اند. (احمدزاده، ۱۳۸۵)

۳ - یکی از نتایج مداخله‌ی نظامی واشنگتن در خاورمیانه از زمان ۱۱ سپتامبر تاکنون، تغییر بنیادین موازنه‌ی قدرت در منطقه به نفع ایران بوده است. آمریکا با حمله به افغانستان و عراق موجب خلع قدرت طالبان و نیز برکناری و اعدام صدام حسین شد که به عنوان دو تهدید عمده در غرب و شرق ایران به حساب می‌آمدند. در نتیجه ایران به عنوان مرکزیت قدرت در منطقه ظهور خواهد کرد که این امر با قدرت‌گیری شیعیان در عراق افزایش می‌یابد. البته ذکر این نکته لازم و ضروری است که تنها رقیب ایران در منطقه اسرائیل خواهد بود که این ناشی از سیاست ایالات متحده‌ی آمریکا است تا بتواند جبهه‌ی متحدین سنتی عرب را در کنار خود قرار دهد و بر منطقه‌ی هارتلند سنتی اعراب مسلط شود.

سیاسی - امنیتی

در طول قرن بیستم شیعیان عراق همواره از سوی حکام نظامی خود متهم می- شدند که به ناسیونالیسم عربی و ملیت عراقی پایبند نیستند. آنها عوامل ایران هستند، چشم امید به آن سوی مرزها دارند. اگرچه رژیم‌های کودتایی پس از ۱۹۸۵، هیچ‌گاه روابط مناسبی با کشورهای عربی برقرار نکردند، اما سیاست تبلیغی آنها علیه شیعیان با حمایت رهبران این کشورها مواجه می‌شد. (کرمی، ۱۳۸۲: ۲)

ریشه‌ی نادیده گرفتن حقوق سیاسی شیعیان و سرکوب آنها را باید به لحاظ تاریخی در رفتار دولت عثمانی، سیاست‌های استعماری انگلیس و دولت‌های عراق، به خصوص از سال ۱۹۶۸ که نقطه‌ی عطفی در نهادینه شدن ساختار بعثی گردید، دنبال کرد.

بزرگ‌ترین فرصتی که با فروپاشی رژیم بعثی در عراق برای ایران شکل گرفته ایجاد حکومتی مبتنی بر حاکمیت شیعیان است. تحولات سیاسی جدید در عراق شکل و ماهیت قدرت در عراق و جایگاه و روابط این کشور با همسایگان را تغییر داده است. افزایش نقش شیعیان و کردها در صحنه‌ی سیاسی عراق متغیرها و ویژگی‌های جدیدی را مطرح می‌کند که عمدتاً در چارچوب نوع نگاه گونه‌های جدید سیاسی در روابط با همسایگان از جمله ایران است. در اینجاست که منطق ایجاد تعادل و توازن قدرت در صحنه‌ی عراق جدید معنا می‌یابد. در چارچوب ایجاد تعادل در عراق جدید، شیعیان عراق خواهان روابط نزدیک مبتنی بر ویژگی‌ها و علائق قومی، ایدئولوژیک و فرهنگی با جمهوری اسلامی ایران هستند. این امر از یک سو به دلیل وجود سابقه‌ی اشتراکات فرهنگی و تاریخی است، و از سوی دیگر به دلیل اهمیت نقش ایران نزد شیعیان در متعادل کردن سایر هویت‌های عراق در صحنه‌ی سیاسی می‌باشد؛ یعنی شیعیان عراق به دلیل اینکه دوست طبیعی دیگری در سطح منطقه غیر از ایران ندارند، خواهان حضور پر رنگ ایران در صحنه‌ی قدرت عراق جدید می‌باشند. (برزگر، ۱۳۸۵: ۱۱۸) لذا

هرگونه افزایش نقش ایران در نزد شیعیان به معنای افزایش جایگاه ایران در سطح منطقه به حساب می‌آید که این امر از طریق روند دموکراسی‌سازی در عراق اهمیت پیدا می‌کند. چرا که روند دموکراسی‌سازی در عراق موجب تعادل میان قومیت‌های مختلف و در نهایت تشکیل یک عراق متعادل می‌گردد که هیچگاه عراق را به سوی نظامی‌گری، افراط‌گرایی و تهدید همسایگان خود نخواهد برد. این تعادل میان هر یک از گروه‌های قومی عراق سبب می‌گردد تا منافع خود را در همکاری با کشورهای همسایه دنبال کنند. بر این اساس، جمهوری اسلامی ایران از طریق همکاری با عراق می‌تواند به بسیاری از اهداف استراتژیک خود از جمله تعریف جدید از مشارکت در ترتیبات امنیتی منطقه و تنظیم روابط متعادل در جهان عرب و قدرت‌های بزرگ دست یابد. (برزگر، ۱۳۸۵: ۴۹) همچنین ایران می‌تواند با رفع اختلاف ارضی و موضوعات بر جای مانده از دوران جنگ دریچه‌ای تازه در روابط دو کشور پدید آورد، از لحاظ سیاسی - استراتژیک عراق می‌تواند از حالت متعادل کننده‌ی قدرت ایران خارج شود و در طرح استراتژی‌های سیاسی - استراتژیک حتی در کنار ایران قرار گیرد. به عبارت دیگر، با خروج از تعریف سنتی توازن قوا، فرصت جدیدی برای ایران فراهم می‌شود تا به تعریف نقش منطقه‌ای خود به عنوان یک بازیگر و قدرت منطقه‌ای بپردازد. (برنا، ۱۳۸۳: ۱۱۸)

قانون اساسی و نظام پارلمانی عراق که حکومت اکثریت را به رسمیت می‌شناسد، مهم‌ترین مبدأ فرصت‌سازی برای ایران را فراهم می‌کند. حکومت اکثریت در عراق جدید مساوی با حکومت شیعیان دوست ایران است، ایران بیشترین مرز زمینی با عراق را دارد و عراق تنها جایی است که از لحاظ استراتژیک شیعیان آن اتصال مستقیم با مرزهای ایران دارند. بر مبنای حکومت اکثریت، شیعیان می‌توانند دولت آینده‌ی عراق را تعیین کنند و اکثریت مشاغل مهم لشکری و کشوری و قضایی را از طریق پارلمان و سیستم نخست‌وزیری در

اختیار بگیرند. در نتیجه با تقویت جریان شیعه‌ی فعلی و جایگزین در قالب جدید سیاسی، ایران می‌تواند روند تثبیت سیاسی اوضاع را در جهت دستیابی به اهداف استراتژیک به نفع خود به انجام برساند. (برزگر، ۱۳۸۵: ۷۹)

از فرصت‌های دیگری که با توسعه‌ی قدرت شیعیان در ساختار سیاسی عراق ایجاد شده است، پیگیری مسئله‌ی گروه‌های معارض ایرانی مستقر در داخل عراق از جمله حزب دمکرات، کومله و بویژه، حضور سازمان مجاهدین خلق (منافقین) در آن کشور می‌باشد. بنابراین جمهوری اسلامی ایران در آینده می‌تواند موضوع گروه‌های مزبور را در دستور کار مذاکرات دوجانبه قرار دهد. در مجموع با توجه به اینکه هر سه گروه فوق از مشروعیت و اقتدار داخلی قابل اتکایی برخوردار نیستند، از ناحیه‌ی این گروه‌ها تهدید مؤثری متوجه ایران نیست، به همین صورت به نظر می‌رسد، در مناسبات دو جانبه‌ی ایران و عراق طی سال‌های آینده، بیشتر وجه سلبی این تهدید به عنوان فرصت مدنظر باشد.

اقتصادی

سابقه‌ی مبادلات اقتصادی بین ایران و عراق به دهه‌های قبل برمی‌گردد. زمانی که مبادلات تجاری و اقتصادی به طور منظم میان دو منطقه‌ی بین‌النهرین در جریان بوده و نقش مهمی در تبدیل این منطقه به مسیر ترانزیتی کالاهای وارداتی - صادراتی ایران داشتند. (کوهستانی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۲۰۷) همچنین وجود مراکز مذهبی و حوزه‌های علمیه و راه‌های تجاری به سوی غرب و مجاورت با مراکز بزرگ تجاری خاورمیانه و شمال آفریقا از جمله عواملی بودند که تداوم نقش بین‌النهرین و بازرگانی خارجی ایران را طی قرون متمادی سبب می‌شدند. پیوستگی روابط اقتصادی در قرن بیستم بین دو کشور با فراز و نشیب‌هایی همراه بود که به چهار دوره می‌توان آن را تقسیم کرد.

دوره‌ی اول، سال (۱۹۵۸ - ۱۹۲۰) که دوره‌ی همکاری و تفاهم نسبی است؛

دوره‌ی دوم، سال (۱۹۸۸ - ۱۹۵۸) را شامل می‌شود که در واقع دوره‌ی کشمکش و خصومت سیاسی بین دو طرف است که بر روابط اقتصادی طرفین نیز تأثیر منفی می‌گذارد؛

دوره‌ی سوم، از سال (۲۰۰۳ - ۱۹۸۸) می‌باشد که دوره‌ی ابهام نامیده می‌شود، به دلیل قضایای بی‌اعتمادی و سوءظن و سابقه‌ی جنگ، نوع روابط اقتصادی دو طرف نیز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. (تیشه‌یار و ظهیری‌نژاد، ۱۳۸۵: ۱۷۶)

دوره‌ی چهارم، سال‌های بعد از ۲۰۰۳ تاکنون را شامل می‌شود که با تغییر رژیم بعثی صدام حسین زمینه‌های طبیعی و مشترک روابط اقتصادی بین دو کشور را فراهم کرده است. وجود حکومت بعثی و تضادهای سیاسی بین ایران و عراق مانع اصلی گسترش روابط اقتصادی و فرصت‌سازی بین دو کشور بوده است، روابط تجاری ایران و عراق بعد از تهاجم به عراق در سال ۲۰۰۳ حدود ۳۰ درصد افزایش داشته است و ایران بعد از سوریه در سال ۲۰۰۵ با صادرات ۲۲ درصد و ترکیه با صادرات ۲۱ درصد در جایگاه سوم، کشورهایی است که بیشتر صادرات را به عراق دارد. (آفتاب، ۲۴ اسفند ۱۳۸۵)

در کل می‌توان طبق آمار به دست آمده طی دوره‌ی زمانی (۸۴ - ۱۳۷۷) حجم واردات ایران به عراق را جمعاً ۲۶۰ میلیون دلار برآورد کرد که این آمار تا سال ۸۵ به ۷۱۸ میلیون دلار هم رسیده است و منجر به تغییر جایگاه ایران در میان کشورهای گردید که بیشترین صادرات را به عراق دارند، ایران همواره آماده‌ی مشارکت در طرح‌های بازسازی عراق بوده است و با توجه به اینکه عراق عضو اوپک نیز می‌باشد خواهان مبادله‌ی نفت خام و توسعه‌ی حوزه‌های نفتی مشترک مرزی با این کشور است. مهم‌ترین صادرات ایران به عراق عبارتند از: کالاهای مصرفی، کالاهای خانگی، سیستم‌های تهویه‌ی هوا، یخچال، پودرهای شوینده و همچنین مصالح ساختمانی، تاجران عراقی ترجیح می‌دهند از ایران کالاهای مورد نیاز خود را تأمین کنند چرا که مرزهای ایران نسبت به مرزهای

سوریه و اردن که کانون حضور نیروهای شورشی سنی هستند، بسیار امن‌تر و ایمن‌تر هستند اکثر تاجران ایران ترجیح می‌دهند در کردستان که منطقه‌ی باثبات‌تری است سرمایه‌گذاری کنند، چرا که در حال حاضر امنیت مهم‌ترین مشکل موجود در عراق است. با این وجود در حال حاضر حدود ۱۰۰ شرکت ایرانی در کردستان عراق به ثبت رسیده است که سرمایه‌ی آنها بالغ بر ۴۰۰ میلیون دلار می‌شود. (ایرنا، اسفند ماه ۱۳۸۵)

از دیگر خدمات اقتصادی ایران به عراق می‌توان از پرداخت وام یک میلیارد دلاری به عراق برای اجرای طرح‌های زیربنایی در آن کشور خبر داد. با پرداخت این وام ایران می‌تواند سهم خوبی در اجرای پروژه‌های زیربنایی عراق داشته باشد (فارس، ۲۴ بهمن ۱۳۸۶). شهرهای مرزی ایران از جمله شلمچه - مهران، خسروی، پرویزخان، باشماق و تمرچین مهم‌ترین کانون‌های فعال در منطقه‌ی غرب ایران هستند که برای صادرات به کشور عراق فعال هستند و مرز دریایی اروند کنار نیز در آینده‌ای نزدیک به این مرزها اضافه می‌شود. از موارد بالقوه‌ی فرصت‌های اقتصادی ایران در عراق جدید می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

- ۱ - بازسازی و ساخت کارخانه‌های برق و تولید انرژی؛
- ۲ - بازسازی و ساخت شبکه‌های انتقال انرژی نفت و گاز؛
- ۳ - بازسازی و ساخت شبکه‌های انتقال و توسعه‌ی منابع آبی؛
- ۴ - بازسازی و ساخت شبکه‌های حمل و نقل جاده‌ای و راه‌آهن؛
- ۵ - بازسازی و ساخت پالایشگاه‌های نفت، گازوئیل، پتروشیمی؛
- ۶ - ساخت کارخانه‌های سیمان و مواد ساختمانی. (برزگر، ۱۳۸۵: ۹۴؛ عزتی، ۱۳۸۱: ۱۲۳)

مسئله‌ی مهم دیگری که زمینه‌های فرصت‌سازی اقتصادی ایران در عراق را فراهم می‌سازد، گسترش توقعات جدید اقتصادی گروه‌های سیاسی قومی عراق

بویژه، شیعیان و کردها می‌باشند که به دلیل اشتراکات فرهنگی و مذهبی بی‌تردید با تحولات انجام شده در حاکمیت عراق جایگاه ایران را در روابط اقتصادی با عراق افزایش داده است. مناطق کردنشین بویژه، شیعه‌نشین که بیشترین جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند، در طول سه دهه‌ی گذشته به دلیل شرایط جنگی و سیاست‌های سرکوبگرانه‌ی رژیم بعثی بیشتر زیرساخت‌های اقتصادی این مناطق کاملاً نابود گردید، از این رو در شرایط جدید، برخلاف گذشته شیعیان از قدرت متناسبی در حاکمیت عراق برخوردارند و زمینه‌ای ایجاد شد تا بتوانند توقعات اقتصادی خود را باز تعریف کنند. اشتراکات و پیوستگی‌های فرهنگی شیعیان و کردهای عراقی با مناطق کردنشین ایران موجب تقویت زمینه‌های فرصت‌سازی اقتصادی ایران در این مناطق شده است. در حال حاضر بسیاری از کالاهای ایرانی با استقبال مشتریان و مصرف‌کنندگان در مناطق کردنشین مواجه شده است. شهرهای مرزی ایران (سنندج، مهران، شلمچه، چذابه) را می‌توان مهم‌ترین کانون‌های فعال برای تبادلات اقتصادی بین ایران و عراق بویژه، مناطق کردنشین دانست، با گسترش روابط اقتصادی بین ایران و عراق ما شاهد هر چه بیشتر تبادلات اقتصادی و تجاری بین این دو کشور خواهیم بود.

باتوجه به موارد اشاره شده می‌توان بیان کرد که در شرایط حاضر با رفع محدودیت‌های سابق و همچنین ظرفیت‌های گسترده و بالقوه‌ی اقتصاد عراق، گسترش فعالیت‌ها و تبادلات اقتصادی با مناطق غربی ایران به دلیل وجود مزیت‌های طبیعی، فراهم گردیده است. با تقویت تبادلات اقتصادی با عراق، فرصت‌هایی مناسب برای شرکت‌ها و تجار ایرانی به دست می‌آید تا بتوانند در بازارهای مصرفی عراق حضوری فعال داشته باشند که این امر منجر به تقویت روابط راهبردی و یا حداقل رقابت سازنده و خروج از بی‌اعتمادی متقابل بین دو کشور می‌شود که یکی از مهم‌ترین زمینه‌های تنش در سطح روابط منطقه‌ای را رفع می‌کند.

فرصت سازی فرهنگی اجتماعی

بدون تردید، وجود همبستگی فرهنگی، تاریخی و ایدئولوژیک بین دو کشور از مهم‌ترین متغیرهای تأثیرگذار در مناسبات و روابط بین ج.ا.ایران و عراق است. وجود مذهب تشیع، عتبات عالیات و ویژگی‌های زبانی و قومی هر کدام می‌تواند زمینه‌ای برای گسترش این روابط باشد، اما به عنوان یک واقعیت باید پذیرفت که در مقابل به دلیل وجود برخی اختلافات فرهنگی ناشی از زبان و فرهنگ عربی و فارسی در رقابت‌های ملی و منطقه‌ای و نوع نگاه متفاوت به روابط بین‌المللی، روابط دو کشور از چالش‌هایی نیز برخوردار است؛ این امر اتخاذ یک سیاست منطقی و مبتنی بر واقعیات موجود را ضروری می‌سازد. (برزگر، ۱۳۸۵: ۹۹) آنچه که در این زمینه بعد از سقوط رژیم بعثی صدام حائز اهمیت است تقویت تعاملات فرهنگی اجتماعی دو ملت ایران و عراق در جهت گسترش زمینه‌های فرصت‌سازی اقتصادی، سیاسی - امنیتی و استراتژیکی می‌باشد ایران با توجه به مبانی و قابلیت‌های زیر می‌تواند جایگاه خود را در عراق باز تعریف نماید.

- ۱ - مذهب تشیع و ارتباط معنوی خاص که شیعیان هر دو کشور را با توجه به اعتقادات مشترک سیاسی به هم پیوند داده است «وجود جوامع وسیع شیعه در ایران و عراق، یک رابطه‌ی همزیستی میان نهادهای روحانی دو کشور به وجود آورده است». (دکمچیان، ۱۳۷۷: ۱۱۴)
- ۲ - وجود عتبات عالیات در شهرهای نجف، کربلا، کاظمین و سامرا در عراق و شهرهای مشهد و قم در ایران که باعث رفت و آمد زائران و در نتیجه عامل پیوند دو ملت می‌گردد؛
- ۳ - بافت فرهنگی اجتماعی مشابه دو کشور، با توجه به سوابق تاریخی (در طول قرون متمادی سرزمین عراق جزئی از خاک ایران بوده است) و آثار تمدن ایرانی در خرابه‌های مداین و برخی از شهرهای دیگر عراق دیده می‌شود؛

- ۴ - تعداد زیاد ایرانیان مقیم عراق و نیز عراقیان مقیم ایران؛
- ۵ - وجود حوزه‌های علمیه در دو کشور و مبادلات علمی و فرهنگی بین آنها؛
- ۶ - توجهی که شیعیان عراق برای حل مشکلات خود به حکومت ایران داشته‌اند و حکومت ایران را حتی در مقابل دولت حاکم عثمانی، حامی خود می‌دانستند، این وضع تا اواخر قاجاریه ادامه داشت و طی سه دهه - ی اخیر نیز، در «گروه‌های معارض شیعی» به طور جدی چنین توقعی از ایران داشته‌اند؛
- ۷ - همسایگی و وجود مرزهای مشترک طولانی، ساکنین نواحی مرزی در دو کشور اغلب به صورت عشایری زندگی می‌کنند و در دو طرف مرز به بیلاق و قشلاق می‌پردازند؛
- ۸ - مرجعیت یا زعامت واحد شیعه برای شیعیان دو کشور در طول تاریخ، برای نمونه می‌توان به فتوای آیت‌ا... سیدمحمدحسن شیرازی مرجع تقلید وقت و رهبر جنبش تنباکو اشاره کرد. (برنا، ۱۳۸۳: ۱۱۰-۱۰۹)
- بنابراین، وجود اصول اعتقادی مشترک (مبانی نظری مشترک اسلام و بویژه مذهب شیعه)، نقش مؤثر مقوله‌ی مرجعیت، سابقه‌ی اقامت مرجع تقلید وقت امام خمینی در عراق، وجود عتبات عالیات در عراق و مراودات بین حوزه‌های علمیه‌ی دو کشور از جمله شاخص‌های مهمی است که «همبستگی ایدئولوژیک و همگرایی تاریخی - فرهنگی» بین جامعه‌ی شیعیان عراق با ایران به عنوان اساسی‌ترین زیرساخت تأثیرگذاری ج.ا.ایران، بر جامعه‌ی شیعیان عراق تلقی می‌گردد.
- در زمینه‌ی هرچه بیشتر شدن ارتباطات فرهنگی و مذهبی بین دو کشور چندین تفاهم‌نامه و توافق‌نامه به امضا رسیده است، که در این زمینه می‌توان به سفر آقای محمدرضا باقری، معاون وزیر امور خارجه‌ی جمهوری اسلامی ایران در (۸۶/۶/۲۱) اشاره کرد که از مهم‌ترین دستاوردهای این سفر می‌توان به اختصاص بخشی از کمک‌های اعتباری ایران به عراق برای احداث طرح راه‌آهن بصره - خرمشهر و انعقاد موافقت‌نامه‌ی فرهنگی میان دو کشور یاد کرد.

این موافقت‌نامه‌ی فرهنگی در زمینه‌ی تبادلات علمی فرهنگی تبادل استاد و دانشجو، پرپایی دوره‌های بازدید علمی و فرهنگی برای اساتید و دانشجویان صورت گرفته است.

از جمله تفاهم‌نامه‌ی دیگری که بین مقامات ایران و عراق صورت پذیرفت، ارائه‌ی خدمات و تسهیلات بیشتر برای اعزام زائران ایرانی به عتبات عالیات بود. طرفین توافق کردند این تعداد در مناسبت‌های خاصی نظیر اربعین، ایام عرفه، تاسوعا و عاشورا و ایام شعبانیه در صورت امکان به ۵ هزار نفر در روز افزایش یابد. توسعه و افزایش محورهای ورودی به عراق امکان سفر هوایی به این کشور و نحوه‌ی افزایش امکانات و خدمات مورد نیاز زائران ایرانی در سفر به عتبات از دیگر محورهای بحث میان هیأت عراقی و رئیس سازمان حج و زیارت ایران بود. (خبرگزاری ج.ا.ا، ۱۳۸۶)

نتیجه‌گیری

حمله‌ی نظامی آمریکا به عراق را می‌توان نقطه‌ی عطفی در روابط ایران و عراق دانست. هرچند که به دنبال این اشغال نظامی چالش‌هایی در زمینه‌ی نظامی، سیاسی، اقتصادی و محیط زیست برای ایران ایجاد شد. اما نباید از دستاوردها و فرصت‌هایی که برای ایران به دست آمده غافل ماند. از مهم‌ترین این دستاوردها از بین رفتن صدام و نظام بعثی بود که در پی آن شیعیان توانستند قدرت را در دست بگیرند و یک حکومت اسلام‌گرای دموکراتیک «نه از نوع ایرانی» بلکه یک الگوی جدید و اشنگتن‌پسند در عراق شکل گیرد که ممکن است در درازمدت چالش‌هایی برای منافع ایران در پی داشته باشد. مهم‌ترین فرصتی که ایران می‌تواند از طریق آن نقش‌آفرینی کند ورود شیعیان در نظام سیاسی آینده‌ی عراق است چرا که ایران از این طریق می‌تواند با توجه به اشتراکات فرهنگی و ایدئولوژی که با شیعیان دارد به یک قدرت منطقه‌ای برتر تبدیل شود و زمینه را برای بهره‌برداری بهتر از شرایط موجود در راستای اعمال فشار دیپلماتیک بر آمریکا، اتحادیه‌ی

اروپا و حتی کشورهای دارای اقلیت شیعه در منطقه محیا سازد و چون این بار آمریکا نیز در مسائل شیعیان درگیر است، امکان بهره‌برداری تبلیغاتی آمریکا از صدور انقلاب اسلامی کاهش خواهد یافت، آنچه که ایران در این ارتباط باید مورد توجه قرار دهد این است که عملکرد ایران نباید تداعی کننده‌ی دخالت ایران در مسائل داخلی کشورهای همسایه از طریق شیعیان باشد. یکی از مؤثرترین روش‌ها استفاده از سازمان‌های غیردولتی در راستای گسترش و تعمیق وحدت میان شیعیان است و آنچه که برای ایران بیش از همه، در درجه‌ی اهمیت قرار دارد این است که عراق هرچه زودتر باثبات گشته و روابطی دوستانه با ایران داشته باشد. در این زمینه ایران خواهان گسترش روابط دیپلماتیک بین دو کشور است و امضای تفاهم‌نامه‌های مختلف فرهنگی، اقتصادی و... که با سفرهای مقامات ایرانی به عراق صورت می‌گیرد در جهت گسترش این روابط می‌باشد.

منابع

- ۱ - احمدزاده، داود (۱۳۸۵). "پیشنهاد امنیتی ایران برای توافق امنیتی با عراق"، از: <http://www.did.ir/document/index.fa.asp?cn=na000200412360917>
- ۲ - برزگر، کیهان (۱۳۸۵). سیاست خارجی ایران در عراق جدید، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- ۳ - برنا بلداجی، سیروس (۱۳۸۵). روند دولت‌سازی در عراق جدید بایسته‌ها و رویکردهای ج.ا.ا. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی.
- ۴ - بصیری، محمدعلی و فاطمه شایگان (۱۳۸۵). "حمله‌ی آمریکا به عراق: پیروزی یا شکست در مبارزه با تروریسم؟"، فصلنامه‌ی خاورمیانه، سال سیزدهم، شماره‌ی ۲ و ۳.
- ۵ - بشیریه، حسین (۱۳۸۲). دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی ایران، تهران: نشر نگاه معاصر، چاپ دوم.
- ۶ - بلالی، محمدرضا (۱۳۸۲). "بررسی برخی از ابعاد پنهان آمریکا در عراق"، مجله‌ی نگاه، سال سوم، شماره‌ی ۳۳.
- ۷ - بلوچی، حیدرعلی (۱۳۸۲). "امنیت ملی ایران"، فصلنامه‌ی جغرافیایی نظامی و امنیتی، سال اول، شماره‌ی ۲.
- ۸ - بهشتی‌پور، حسن (۱۳۸۶). "ایران و عراق بعد از صدام"، از: <http://www.did.ir/document/index.fa.asp?cn=pp000200534023711414>
- ۹ - بوزان، باری (۱۳۷۸). مردم، دولت‌ها، هراس. تهران: ترجمه‌ی پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی.
- ۱۰ - پورسعید، فرزاد (۱۳۸۶). "عراق جدید و تهدید منزلت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران"، از: <http://www.did.ir/document/index.fa.sap?cn=ppooo200449011218112>
- ۱۱ - تلنکس، خبرگزاری، ج.ا.ا.، (۲۱ مهر ۱۳۸۱).

- ۱ - تیشه یار، ماندانا و مهناز ظهیری نژاد (۱۳۸۵). بررسی نقش ژئوپلیتیک عراق در روابط با همسایگان، تهران: مؤلفین.
- ۱۳ - حجت زاده، عبدالحسین (۱۳۷۸). "تحول جایگاه امنیت نظامی و ابزارهای آن در تأمین امنیت"، فصلنامه‌ی امنیت ملی، شماره‌ی یک.
- ۱۴ - حجت زاده، عبدالحسین (۱۳۸۳). "ایالات متحده، امنیت، سرزمین و عوامل تهدیدکننده‌ی آن"، مجله‌ی نگاه، شماره‌ی ۴۵.
- ۱۵ - خبرگزاری آفتاب (۱۰ اسفند ۱۳۸۵). از: <http://www.aftabnews.ir/vdcjaaxeget.htm>
- ۱۶ - خبرگزاری آفتاب (۲۴ اسفند ۱۳۸۵). از: <http://www.aftabnews.ir/vdcivzat1uavw.htm>
- ۱۷ - خبرگزاری ایرنا (۲۳ بهمن ۱۳۸۶). از: <http://www.iran.ir/fa/news/view/line/811072723093316.htm>
- ۱۸ - خبرگزاری ایرنا (۲۱ اسفند ۱۳۸۵). از: <http://pooyaie.bloga.com/post2.aspx>
- ۱۹ - خبرگزاری ج.ا.ا (۲۶ بهمن ۱۳۸۶). از: <http://www2.iran.ir/fa/news/view/line9/8g11264763/53348>
- ۲۰ - خبرگزاری زمانه (۲۹ دی ۱۳۸۵). از: <http://www.radiozamaneh.com/news/2006/11/post395.htm/31k>
- ۲۱ - خبرگزاری فارس (۲۴ بهمن ۱۳۸۶). از: <http://www.mytabriz.com/newz/?p=9968>
- ۲۲ - دکمچیان، هرایر (۱۳۷۷). جنبش‌های معاصر در جهان عرب، بررسی پدیده‌ی بنیادگرایی اسلامی، ترجمه‌ی حمید احمدی، چاپ سوم، تهران: کیهان.
- ۲۳ - رنجبر، مقصود (۱۳۷۸). "ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران"، تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی.
- ۲۴ - روزنامه‌ی اعتماد ملی (۷ مهر ۱۳۸۶)، شماره‌ی ۴۷۰.
- ۲۵ - روزنامه‌ی اعتماد ملی (۱۶ مهر ۱۳۸۶)، شماره‌ی ۴۷۹.
- ۲۶ - سنبل، نبی (۱۳۸۴). "استراتژی سلطه‌ی سریع در تهاجم اخیر آمریکا به عراق"، مجله‌ی نگاه، شماره‌ی ۳۴.
- ۲۷ - سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۱). "عراق جدید، خاورمیانه‌ی جدید، پیامدهای نظری برای

- ایران، فصلنامه‌ی مطالعات خاورمیانه، سال نهم، شماره‌ی ۴ تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات خاورمیانه.
- ۲۸ - عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۱). تحلیلی بر ژئوپلیتیک ایران و عراق، تهران: وزارت امور خارجه.
- ۲۹ - علی‌بابایی، غلامرضا (۱۳۶۹). فرهنگ اصطلاحات روابط بین‌الملل، تهران.
- ۳۰ - «فرصت‌ها و تهدیدهای ایران در خاورمیانه». از:
<http://www.iraneconomics.net/falavticles.asp?id=2468>
- ۳۱ - «فرهنگ علوم سیاسی» (۱۳۷۶). مرکز مطالعات و مدارک علمی، تهران.
- ۳۲ - قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۵). «استراتژی امنیتی آمریکا در خلیج فارس»، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی، سال نهم، شماره‌ی سوم.
- ۳۳ - کامل، سیدروح‌الله (۱۳۸۵). «نگاه‌نومحافظه‌کاران به ایران در پرتو راهبرد جدید بوش در عراق»، ماهنامه‌ی مطالعات راهبردی، سال چهارم.
- ۳۴ - کریمی، حسن (۱۳۸۲). شیعیان عراق، از:
<http://www.did.ir/document/index.fa.asp?cn=pp00020042103181717>
- ۳۵ - کوهستانی‌نژاد، مسعود (۱۳۸۴). «چالش‌ها و تعاملات ایران و عراق در نیمه‌ی نخست قرن بیستم»، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهش.
- ۳۶ - محمدزمانی، فاطمه (۱۳۸۵). «ارتباطات فرهنگی». از:
<http://intculturezamai.blogfa.com/8512.aspx>
- ۳۷ - «مسابقه‌ی تسلیحاتی آمریکا در منطقه»، برگرفته از سایت خبری بی‌بی‌سی فارسی، از:
<http://groups.google.com/group/khakg/thread/42c2dc868b187535/52035128447d17a?hl=en&lnk=st&q=%>
- ۳۸ - یزدی، ابراهیم (۱۳۸۵). «ایران، عراق، آمریکا». از:
<http://fardanewz.com/show/print.php?id=21012>
- ۳۹ - یوسفی، سپهر (۱۳۸۵). «احتمال حمله به ایران و پیامدهای آن از دید ING BANK». از:
<http://www.radiozamaaneh.com/analysis/2007/01/-ing-book htm/>
- 40 - Barzegar, Kayhan, (2005) "The Middle East and the New Terrorism", Journal of Science and World Affairs, Vol.1, No.2.
- 41 - Esposito, Karin "Preceptions of Freedom: US-Iran Relations as A Product of Differing Societal Viewpoints on The Meaning of Freedom", Journal of the European Society for Iranian Studies, No.1.
- 42 - Hernandez, Nelson (2006), "Iraqi Oil Minister Resigns to Protest Higher Fuel

Prices". Washington Post, January.

- 43 - Kuper, L (1970). Ethnic and Racial Pluralism; Some Aspects of Polarization. Berkely: University.
- 44 - Nasr, Vali (2004). " Regional Implications of Shia Revival in Iraq". The Washington Quarterly, Vol.27.
- 45 - Mcdowall/d/A Modern History of the Kurds, London: I.B.Taurist (2000).
- 46 - Tripp, Charles (2002). "A History of Iraq". Cambridge University Press.
- 47 - Zubaida, Amir (1990). "Islam, The People, and The State, London: Routledge. Pp:131-137.
- 48 - <http://www.CNN.com.sep.16/2003>.
- 49 - <http://www.CNN.com.sep.22/2003>.
- 50 - <http://www.iiss.org/iraq.ph>.

تأثیرات فروپاشی شوروی بر سیاست منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا

مهرشاد شبابی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۶/۲۵

تاریخ تأیید مقاله: ۸۸/۸/۱۷

صفحات مقاله: ۴۹-۶۴

چکیده

ایالات متحده پس از فروپاشی بلوک شرق زمینه را برای بیکه تازی مناطق تحت سیطره شوروی و نیز سایر نقاط دنیا مهیا دید و از این فرصت به دست آمده استفاده کرد و با گسترش نفوذ خود بر جمهوری‌های استقلال یافته از شوروی ساماندهی و مدیریت انقلاب‌های مخملی و پشتیبانی از طرفداران این انقلاب‌ها و نیز گسترش ناتو تا شرق اروپا و خاورمیانه، به منافع کلان و بلندمدت خود که همان پیشگیری از نفوذ دو قدرت شرق یعنی روسیه و ایران بر منطقه بود، تا حد زیادی دست یافت.

وقوع حادثه‌ی مرکز تجارت جهانی نیز کمک شایانی به ایالات متحده کرد چراکه این حادثه به عنوان نقطه‌ی عطف شتاب‌دهنده برای اهدافش فراهم کرد و توانست به اسم مبارزه با تروریسم و جلوگیری از تولید و تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی، ضمن استفاده از اهرم فشار بر دو قدرت منطقه یعنی روسیه و ایران بر جریان انتقال نفت به آمریکا و هم‌پیمانانش، این مسئله را تداوم بخشد.

اما این حضور ثمره‌ای جز ناامنی و ناآرامی‌های داخلی، از بین رفتن صلح و ثبات منطقه‌ای، افزایش تروریسم سازمان‌یافته و مشکلات معیشتی در بر نداشت.

۱ - استادیار دانشگاه جامع امام حسین (ع).

کلید واژگان

نظام دوقطبی، جنگ سرد، امنیت ملی، بنیاد سوروس، انقلاب گل سرخ، آبخازیا، اوستیای جنوبی.

مقدمه

با آغاز دهه‌ی ۱۹۹۰، جهان شاهد ظهور و شکل‌گیری یکی از تحولاتی بود که آثار و تأثیرات آن، بیش از یک دهه، ساختار نظام بین‌الملل و روابط و مناسبات کشورها را متوجه خود ساخته است. این تحول چیزی نبود جز «فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی» و در نهایت، پایان جنگ سرد که نزدیک به نیم قرن بر جهان، سایه افکنده بود. اما سؤال اصلی اینجاست که فروپاشی شوروی و استقرار جمهوری‌های مستقل، چه تأثیراتی را بر سیاست‌ها و خط‌مشی‌های منطقه‌ای ایالات متحده، به دنبال داشته است؟ در جهت پاسخگویی به این سؤال و تبیین بهتر آن، مباحث نوشتار حاضر، در دو بخش، ارائه می‌شود که عبارتند از:

الف) سیاست ایالات متحده پیش از فروپاشی شوروی
ب) فروپاشی شوروی و تغییر رویه‌ی آمریکا

در ذیل به تبیین و تفصیل بیشتر هر یک از این دو بخش می‌پردازیم.

سیاست ایالات متحده پیش از فروپاشی شوروی

با پایان یافتن جنگ جهانی دوم و تأسیس سازمان ملل متحد، در سایه‌ی رقابت‌هایی که میان دو ابرقدرت آمریکا و شوروی به وجود آمد، ساختار ویژه‌ای بر نظام بین‌الملل حاکم شد که از آن تحت عنوان «نظام دوقطبی»^۱ یاد می‌شود.

1 - Bipolar System

این ساختار، پس از جنگ جهانی دوم و در چارچوب جنگ سرد میان دو ابرقدرت آمریکا و شوروی بر نظام بین‌الملل سایه افکند. جنگ سرد و نظام دوقطبی حاکم بر جهان، شرایطی را پدید آورد که در راستای آن، بین بازیگران مختلف (با توجه به اهداف و جهت‌گیری آنان در حوزه سیاست خارجی) الگوهایی از نفوذ، سطح خاصی از ارتباطات و پیوندهای سیاسی - امنیتی و نوع خاصی از کنش‌ها و واکنش‌های متقابل را ایجاد نمود. بر این اساس، هر یک از کشورها با توجه به عضویتشان در یکی از بلوک‌بندی‌های قدرت در نظام بین‌الملل، مواضع منسجم و همگونی را در برخورد با قطب دیگر ارایه می‌کردند. هر بلوک، دیگری را دشمن جدی خود تلقی می‌نمود و در نتیجه، تمام ابزارهای خود را برای مقابله با دشمن بسیج می‌نمود. (مجرد، ۱۳۸۶: ۵۱-۵۰)

از جمله ابزارها و روش‌هایی که رهبران هر دو بلوک در جهت ممانعت از پیشروی بلوک دیگر به کار می‌گرفتند، ایجاد نوعی بازدارندگی^۱ بود که از طریق تقویت توان نظامی خود و متحدانی که در همسایگی ابرقدرت دیگر قرار داشتند، صورت می‌گرفت. در این راستا، هر یک از ابرقدرت‌ها با تجهیز آن دولت‌ها از تسلیحات نظامی خود، علاوه بر تهدید منافع و امنیت ملی ابرقدرت دیگر، در آن ابرقدرت نوعی بازدارندگی را جهت حمله‌ی نظامی به قلمرو سیاسی و استراتژیک خود ایجاد می‌نمودند که جنبه‌ی پیش‌گیرانه داشت. به عنوان نمونه، می‌توان به بحران موشکی در سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ اشاره کرد که اتحاد جماهیر شوروی با تجهیز کوبا که در همسایگی ایالات متحده‌ی آمریکا قرار دارد، امنیت آمریکا را به خطر انداخت. از سویی دیگر، ایالات متحده با مجهز کردن ایران به انواع تجهیزات و تسلیحات آمریکایی، از گسترش کمونیسم و اعمال سلطه‌ی

1 - Deterrence

شوروی بر خلیج فارس و کشورهای حاشیه‌ی آن، ممانعت نمود و با تبدیل ایران به ژاندارم خلیج فارس، امنیت جریان انتقال نفت به کشورهای صنعتی غربی را تضمین نمود. (همان: ۵۲)

بنابراین در دوران جنگ سرد، رویکرد و مشی اصلی هر یک از ابرقدرت‌ها این بود که با اتخاذ راهبرد سد نفوذ^۱ در جهت پیشگیری از وقوع حمله‌ی نظامی ابرقدرت دیگر گام بردارند. (دهشیار، شرق، ۱۳۸۴) البته بایستی به این نکته نیز اذعان نمود که ظهور سلاح‌های اتمی و هسته‌ای و احتمال بهره‌گیری از آنها توسط هر یک از ابرقدرت‌ها و همچنین قدرت تخریب‌کنندگی این سلاح‌ها نیز در بازدارندگی ابرقدرت‌ها به کاربرد و توسل به زور، تأثیرگذار بود. بدین ترتیب، نوعی صلح و ثبات را در سایه‌ی دوران جنگ سرد و موازنه‌ی قدرت دو بلوک شرق و غرب، در بیشتر نقاط جهان از جمله خاورمیانه شاهد بودیم.

فروپاشی شوروی و تغییر رویه‌ی آمریکا

پایان جنگ سرد، نقطه‌ی عطف بسیار مهمی در ساختارهای سیاست بین‌الملل، نقش‌ها و کار ویژه‌های دولت - ملت‌ها و همچنین سازمان‌های بین‌المللی محسوب می‌شود. (Richard Crockatt, 2001: 92-110) بر این اساس، مهم‌ترین ویژگی‌های نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد عبارت است از:

- ۱ - فروپاشی شوروی به عنوان یک ابرقدرت
- ۲ - تحول در نقش بین‌المللی آمریکا به سوی رهبری جهان
- ۳ - روند بین‌المللی به سوی آزادسازی سیاسی و اقتصادی و
- ۴ - احیای هویت‌های ملی، قومی و مذهبی. (Muhammad Faour, 1993: 7)

1 - Containment Strategy

بدین ترتیب، سقوط هنجاری و مادی کمونیسم، منجر به دگرگونی ماهوی در نظام بین‌الملل شد. ایالات متحده در صدد آن برآمد تا ساختار نظام بین‌الملل را از دو قطبی به تک قطبی سوق دهد ولی این امر محقق نشد. با وجود این، در سایه‌ی فروپاشی شوروی جایگاه جهانی ایالات متحده کیفیتی متمایز یافت. آمریکا از نقطه‌نظر نظامی در موقعیتی بلامنازع قرار گرفت؛ چرا که بودجه‌ی نظامی این کشور بیشتر از مجموع بودجه‌ی نظامی ۲۹ کشوری است که بعد از آمریکا قرار می‌گیرند.

از سویی دیگر، آمریکا از نظر اقتصادی، برای خود یک جهان متفاوت است به گونه‌ای که تولید ناخالص ملی این کشور از تولید ناخالص ملی مجموع ۲۵ کشور اتحادیه‌ی اروپا فزون‌تر است. ایالات متحده از لحاظ فرهنگی، به جایگاهی انحصاری دست یافته است تا جایی که ارزش‌ها و محصولات فرهنگی این کشور کیفیتی جهانی یافته و به ابزار اعمال سیاست‌های آمریکا تبدیل شده‌اند. (دهشیار، شرق، ۱۳۸۴)

با درک این برتری‌ها، این امر طبیعی به نظر می‌رسید که الگوهای مداخله جویانه‌ی ایالات متحده نیز افزایش یابد. البته ساختارهای داخلی و سیاستگذاران آمریکایی، جایگاه، نقش و کارکرد فراگیری را برای ایالات متحده در دوران پس از جنگ سرد قائل می‌باشند. (متقی، ۱۳۷۶: ۱۸۳) تلقی آنها از تحولات ساختاری به گونه‌ای است که در نتیجه‌ی آن، نقش و کارکرد مداخله جویانه‌ی آمریکا را افزایش می‌دهد. در این خصوص، «جورج بوش» (بوش پدر)، رئیس جمهوری اسبق آمریکا، در مقابل اجتماع نمایندگان کنگره اعلام داشت که:

”در هر کجا که اعضای نظام بین‌الملل، اصول، مقررات و رویه‌ها را نقض نمایند، آمریکا حق دارد در صورت لزوم، به زور متوسل شود... زیرا ایالات متحده تنها کشوری است که دارای چنین مسئولیتی بوده و توانایی ایفای آن را نیز دارد.“ (New York Times, 1991: 2)

البته بایستی به این نکته اذعان نمود که عدم کارآیی و عدم کارآمدی سازمان ملل متحد در جلوگیری از بروز جنگ در دوران جنگ سرد باعث شد تا ایالات متحده، پس از فروپاشی شوروی برای خود نقش و کارکردی جهانی را قائل شده و خود را به عنوان «ژاندارم جهانی» در نظام بین‌الملل معرفی نماید. بر این اساس، پس از فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری‌های جدید در آسیای مرکزی، قفقاز و اروپای شرقی، ایالات متحده آمریکا دو سیاست و خط‌مشی را در دستور کار خود قرار داد:

الف) نفوذ آمریکا در جمهوری‌های تازه استقلال یافته و ظهور انقلاب‌های رنگی.
ب) افزایش حضور نظامی ایالات متحده در مناطق همجوار شوروی سابق (خاورمیانه)

در ذیل به تبیین بیشتر این دو سیاست و خط‌مشی می‌پردازیم.

الف) نفوذ آمریکا در جمهوری‌های تازه استقلال یافته و ظهور انقلاب‌های رنگی

در دوران پس از جنگ سرد، آمریکا با استفاده از نظریه‌ی «قدرت نرم» که برای اولین بار از سوی جوزف نای در سال ۱۹۹۰ مطرح شد کوشید با ایجاد تغییرات برنامه‌ریزی شده حکومت‌های طرفدار روسیه را در جمهوری‌های پیرامونی روسیه تغییر دهد و به سمت استقرار دولت‌های طرفدار غرب در این کشورها حرکت کند. (بهشتی‌پور، ۱۳۸۶/۴/۱۶) به عبارتی دیگر، ایالات متحده‌ی آمریکا برای دسترسی به منابع عظیم نفت و گاز آسیای مرکزی و قفقاز و ایجاد پایگاه نظامی در منطقه و فشار بر کشورهایی که با سیاست‌های آمریکا در تضاد هستند (مانند ایران و روسیه) دست به طراحی یکسری تغییرات آرام زد تا بتواند ضمن کاهش نفوذ روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز و سرنگونی حکومت‌های همسو با روسیه یکسری حکومت‌های طرفدار خود را روی کار آورد. این قبیل تغییرات تدریجی که تاکنون در کشورهای باقیمانده از بلوک سابق شرق اتفاق

افتاده را به «انقلاب‌های رنگی» تعبیر می‌کنند. وجه مشترک تمام این تحرکات و تغییرات، حرکت‌های مبارزاتی منفی‌ای هستند که عمدتاً بر ضد حکومت‌هایی که خود را متعصب و دیکتاتور نشان داده‌اند، به کار گرفته می‌شود.

علت نامیدن این گونه تغییرات به انقلاب‌های رنگی آن است که در تمام حالات، یک رنگ یا گل خاص به عنوان نماد توسط مخالفان رژیم حاکم مورد استفاده قرار می‌گرفته است. تاکنون این حرکت‌های مخالف در گرجستان (۲۰۰۳) و اوکراین (۲۰۰۴) به وقوع پیوسته است. در انقلاب‌های رنگی مذکور، مخالفان به طور کلی از دموکراسی و آزادی دفاع نموده‌اند. همچنین سازمان‌های دولتی و NGOها نقش زیادی در مدیریت و رهبری این انقلاب‌ها بازی کرده‌اند.

بنابراین ایالات متحده‌ی آمریکا پس از فروپاشی شوروی در پی کنترل تحولات منطقه، جلوگیری از احیای مجدد قدرت ملی‌گرایی در روسیه و تشکیل قدرت بزرگ‌تر در منطقه با محوریت مسکو است. گسترش ناتو به شرق، تعمیق اقتصاد آزاد در کشورهای باقیمانده از شوروی، گسترش ارزش‌های دموکراتیک و تغییر رژیم‌های منطقه به شیوه‌های گوناگون به خصوص از طریق انقلاب‌های مخملی که هم کم هزینه و هم تعمیق‌دهنده‌ی شیوه‌های دموکراتیک و مسالمت‌آمیز هستند، استراتژی اصلی آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز می‌باشد.

همچنین ایالات متحده به دولت‌های حاکم فشار می‌آورد تا از توسل به خشونت و استفاده از زور علیه مخالفان پرهیز کنند و در صورت بهره‌گیری از چنین شیوه‌هایی با انزوای بین‌المللی مواجه خواهند شد. آمریکا نه تنها با ترویج اندیشه‌های سیاسی دموکراتیک در این کشور به پیدایش و رشد انقلاب‌های مخملی کمک می‌کند بلکه از طریق ایجاد بنیادهایی مستقیماً به حمایت از حرکت‌های مدنی اقدام می‌کند. «بنیاد سوروس» که بنیانگذار آن فردی به نام «جورج سوروس» می‌باشد، از حمایت ایالات متحده‌ی آمریکا برخوردار است و در حرکت‌ها و تظاهرات مردم این کشورها نقش فعالی ایفا کرده است. این بنیاد

طی سال‌های گذشته در پیشبرد دموکراسی و گسترش انگیزه‌های آزادیخواهانه در حوزه‌ی کشورهای باقیمانده از بلوک شرق سابق فعال بود. آژانس توسعه‌ی بین‌المللی آمریکا، به همراه مؤسسه‌ی نیمه خصوصی جمهوری خواهان بین‌الملل، مؤسسه‌ی دموکراتیک ملی در امور بین‌الملل و خانه‌ی آزادی به‌طور مستقیم در این انقلاب‌ها درگیر بودند. اخبار و اطلاعات مربوط به پایگاه‌های اطلاعاتی این سازمان‌ها که نشان می‌دهد سه مورد نخست آنها با بودجه‌ی دولتی آمریکا ایجاد شده‌اند، دخالت آمریکا در انقلاب‌های مخملی را تایید می‌کند.

بدین ترتیب، در سایه‌ی نفوذ ایالات متحده، حکومت‌های کشورهای تازه استقلال یافته‌ی آسیای مرکزی با نوعی بحران داخلی مشروعیت مواجه شدند که نتیجه‌ی آن ظهور انقلاب‌های رنگی در این کشورها و تبدیل آنها به کشورهای همسو با ایالات متحده شده است. در ذیل به طور جداگانه به چگونگی شکل‌گیری و ظهور این انقلاب‌ها در هر یک از این کشورها می‌پردازیم. (الگوهای تغییر رژیم، شماره ۱۹۹ و ۲۰۰)

گرجستان (۲۰۰۳)

انقلاب گل سرخ به انقلاب موفقیت‌آمیز ۲۰۰۳ در کشور گرجستان اشاره دارد که در اثر آن حکومت ادوارد شوارد نادزه سرنگون شد. این انقلاب بدون خونریزی بود و از گل سرخ به عنوان نماد اقدام غیر خشونت‌آمیز بهره گرفت و از نظر بسیاری از صاحب‌نظران به نمونه‌ی عالی و مشخص انقلاب‌های رنگی تبدیل گردید. ادوارد شواردنادزه آخرین وزیر خارجه‌ی شوروی از سال ۱۹۹۲، در این کشور حاکم بود و از سال ۱۹۹۵ به عنوان رئیس جمهور گرجستان حکومت می‌کرد. دولت و خانواده‌ی شوارد نادزه به فساد گسترده‌ای دامن زدند که به رشد اقتصادی گرجستان ضربات مهلکی وارد ساخت. دو منطقه‌ی جدایی طلب تحت حمایت روسیه، آبخازیا و اوستیای جنوبی، همچنان خارج از کنترل دولت تفلیس قرار

داشتند و در جمهوری خودمختار آجار یک رهبر شبه جدایی طلب به نام اسلان آبشیدز حکومت می‌کرد. درست قبل از انتخابات پارلمانی در ۲ نوامبر ۲۰۰۳، بحران‌های سیاسی و اقتصادی اجتماعی به اوج خود رسیدند. متحدین سیاسی شوارد نادزه، شعار «برای گرجستان جدید» و آبشیدز شعار «اتحاد دموکراتیک احیای گرجستان» را انتخاب کردند. در مقابل احزاب مردمی دیگر از جمله میخائیل ساکاشویلی قرار داشتند که جنبش ملی متحد را تشکیل دادند. انتخابات پارلمانی گرجستان در ۲ نوامبر ۲۰۰۳ تحت نظارت ناظران بین‌المللی و محلی برگزار شد. میخائیل ساکاشویلی ادعا کرد که او نفر پیروز انتخابات بوده است - ادعایی که از سوی منابع مستقل انتخاباتی تأیید شد - و دولت گرجستان به ضرر او وارد عمل شده است. ساکاشویلی از مردم گرجستان خواست تا به شیوه‌ی غیرخشونت‌آمیز در مقابل اقتدار دولت به نافرمانی مدنی دست بزنند. احزاب عمده‌ی مخالف در پاسخ به این تقاضا متحد شده و خواستار برگزاری انتخابات شدند. در اواسط نوامبر راهپیمایی‌های ضد دولتی توده‌ای در خیابان‌های اصلی تفلیس به راه افتاد و به سرعت اغلب شهرهای بزرگ و کوچک گرجستان را فرا گرفت. جنبش مقاومت مدنی در سراسر کشور به حرکت درآمد. سازمان جوانان (کافی) که از سوی سوروس حمایت می‌شد به همراه چندین سازمان غیردولتی دیگر در همه‌ی حرکت‌های اعتراضی فعال بودند. دولت شوارد نادزه از سوی رهبر منطقه‌ی خودمختار آجار که در پی جدایی از گرجستان بود حمایت می‌شد و هزاران نفر از حامیان خود را برای حمایت از دولت به تظاهرات در تفلیس فرا خواند. تظاهرات مخالفان دولت در ۲۲ دسامبر، روز افتتاح پارلمان جدید که نامشروع تلقی می‌شد، به اوج خود رسید. در همین روز مخالفان به رهبری ساکاشویلی با یک گل سرخ در دست کنترل ساختمان مجلس را در دست گرفته و در سخنرانی رییس جمهور، شوارد نادزه اختلال ایجاد کردند و با فشار او را از محافظان خود جدا کردند. بعد از آن شوارد نادزه اعلام وضع اضطراری کرده و به بسیج نیروها برای حمایت و حفاظت از خود دست زد. اما برخی واحدهای نظامی برجسته از حمایت از دولت

امتناع کردند. در صبح روز ۲۳ نوامبر شوارد ناذره با رهبران مخالفان ساکاشویلی و زوراب زاوانیا برای بحث در مورد اوضاع به وجود آمده ملاقات کرد. بعد از این دیدار که توسط وزیر خارجه‌ی روسیه ایگور ایوانف ترتیب داده شده بود، شوارد ناذره استعفای خود را اعلام کرد و بیش از ۱۰۰ هزار نفر از مخالفین به خیابان‌ها ریخته و پیروزی خود را جشن گرفتند. رییس مجلس اعلام کرد که تا برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، رییس جمهور اداره‌ی کشور را بر عهده خواهد داشت و دادگاه عالی نتایج انتخابات پارلمانی را ابطال کرد و بالاخره در ۴ ژانویه ۲۰۰۴، میخائیل ساکاشویلی به ریاست جمهوری گرجستان رسید.

دومین مرحله‌ی انقلاب مخملی در می ۲۰۰۴ در منطقه‌ی جدایی طلب آجار روی داد. پس از ماه‌ها تنش میان رئیس جمهور جدید گرجستان و اسلان آبشیدز، دیکتاتور خود خوانده‌ی آجار، هزاران نفر از مردمان این منطقه علیه سیاست جدایی طلب و نظامی‌گری آبشیدز اعتراض کردند. آبشیدز از نیروهای امنیتی و نظامی برای سرکوب تظاهرات استفاده کرد، اما در کنترل و سرکوب مخالفان شکست خورد و در نتیجه هر روز بر تعداد مخالفان افزوده شده و از قدرت حکومت کم گردید. در ۶ می ۲۰۰۴ به رغم سرکوب سنگین اعتراضات در روز قبل، همه‌ی مخالفان از سراسر منطقه در باتومی آجار جمع شدند. نخست وزیر جدید گرجستان و نخست وزیر پیشین این کشور با نخست وزیر منطقه‌ی آجار برای عقب نشینی نیروها از منطقه‌ی مورد اختلاف «رودخانه‌ی سولوکب» و استقرار نیروهای ویژه گرجستان در منطقه مذاکره کردند. آبشیدز در مقابل فشارهای مردمی مقاومت خود را از دست داد و ضمن اعلام توافق با موضوع فوق، گرجستان را به مقصد مسکو ترک کرد. روز بعد ساکاشویلی از باتومی دیدار و آزادی آجار را جشن گرفت. از این رو، دولت آمریکا با حمایت آشکار دیپلماتیک و تبلیغاتی از مخالفین دولت گرجستان در تقویت روحیه‌ی آنها برای مقاومت بیشتر مؤثر بود.

اوکراین (۲۰۰۴)

ماجرای انقلاب نارنجی اوکراین نیز با اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری تشدید و به اوج خود رسید. در انتخابات ریاست جمهوری اوکراین دو جریان اصلی حزب حاکم روس‌گرا و غرب‌گرا شرکت داشتند. ویکتور یائوکویچ نخست‌وزیر این کشور نامزد مورد حمایت روسیه و رئیس جمهور اوکراین، کوچما، بود؛ در مقابل نیروهای مخالف کوچما از ویکتور یوشچنکو حمایت می‌کردند. سه ضلع مخالفان کوچما، یعنی یوشچنکو (ملی‌گرا)، یولی تیموشنکو (اقتصادی) و موروز (جامعه‌شناس) که از سال ۲۰۰۱ در جرگه‌ی مخالفان قرار گرفته بودند، قبل از انتخابات به هم پیوستند و نسل جدید را نمایندگی کردند که در اوکراین رشد کرده و فرهنگ سیاسی شوروی را نداشتند. در انتخابات ۳۱ اکتبر سال ۲۰۰۴ رقابت تنگاتنگی میان دو نامزد وجود داشت و در مرحله‌ی نخست یائوکویچ تنها توانست نیم درصد بیشتر از یوشچنکو رای بیاورد به دلیل این‌که هیچ‌کدام از دو نامزد نتوانسته بودند بیش از ۵۰ درصد از آرا را به دست آورند و انتخابات به دور دوم کشیده شد. ۶۰۰ ناظر بین‌المللی از سازمان امنیت و همکاری اروپا، ناتو و پارلمان اروپا از ابتدا در جریان انتخابات اوکراین بودند و طی گزارش‌های متعددی از نقض قانون، ناعادلانه بودن انتخابات و تقلب گسترده خبر دادند.

سوء قصد به جان یوشچنکو و حمایت صریح آمریکا باعث شعله‌ور شدن آتش انقلاب نارنجی شد. مردم بی‌اعتماد به دولت کوچما با شال‌های نارنجی رنگ به خیابان‌ها ریختند تا از یوشچنکو حمایت کنند. دور دوم انتخابات در ۲۱ نوامبر برگزار شد و دولت یائوکویچ را برنده‌ی انتخابات اعلام کرد که بلافاصله تمام پایتخت و غرب اوکراین از رنگ نارنجی معترضین پر شد و حتی این اعتراضات به مناطق روسی زبان شرق و جنوب اوکراین نیز کشیده شد. تظاهرات چند صد هزار نفری مردم کی‌یف تلاش و فشار دولت‌های غربی،

و مذاکرات هیات‌های مختلف به نتیجه رسید و مجلس ناچار قوانین را دستکاری کرد تا انتخابات مجدداً برگزار شود. ۲۶ دسامبر دور سوم انتخابات برگزار شد و ویکتور یوشچنکو با ۹۹/۵۱ درصد در مقابل ۲/۴۴ درصد بر رقیب خود پیروز شد و رئیس جمهور اوکراین گردید.

ب) افزایش حضور نظامی ایالات متحده در مناطق همجوار شوروی سابق (خاورمیانه)

با فروپاشی شوروی، ایالات متحده به قدرتی بلا منازع در جهان تبدیل شد و همین امر، باعث شد تا نقشی ویژه که همان «ژاندارمی جهان» بود، را برای خود طرح‌ریزی کرده و براساس آن، وارد عرصه‌های مختلف نظام بین‌الملل گردد. شکل‌گیری چنین احساسی از تحولات ساختاری و با تأکید بر نقش، کارکرد و ابزارهای سیاست خارجی ایالات متحده، این زمینه را فراهم ساخت تا آن کشور در دهه‌ی ۱۹۹۰، طیف گسترده‌ای از مداخلات نظامی را در مناطق مختلف جهان با بهره‌گیری از ابزارهای سیاسی، اقتصادی، نظامی، امنیتی، فرهنگی و گاهی نیز به صورت ترکیبی از این ابزارها، به انجام رساند. در این میان، منطقه‌ی خاورمیانه که در نظر آمریکایی‌ها به عنوان قلب تپنده‌ی جهان مطرح بود، سهمی ویژه را از این مداخلات نظامی با خود همراه داشت.

در واقع، پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی آغاز دوران جدیدی بود که باعث نفوذ و آزادی عمل بی‌سابقه‌ی ایالات متحده در منطقه‌ی خاورمیانه گردید. بر این اساس، محور سیاست خارجی آمریکا در یک دهه پس از فروپاشی شوروی در خاورمیانه، بویژه در آسیای مرکزی و قفقاز، بر مهار روسیه از یک سو و ایران از سوی دیگر قرار گرفت. (Sergo Mikoyan, 1998) در این راستا، آمریکا از دو ترفند تبلیغاتی استفاده کرد:

۱ - معرفی روسیه به عنوان کشوری ناتوان، برای شکل‌دهی به امور دولتی، حکومتی.

۲- ایجاد نگرانی از «بنیادگرایی اسلامی» در بین سیاستمداران کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز.

در کنار این‌ها ایالات متحده از چند اهرم برای گسترش نفوذ خود در منطقه بهره جست. یکی از این اهرم‌ها، دادن وعده‌های اقتصادی و فراهم کردن راه نفوذ شرکت‌های آمریکایی و چندملیتی غرب و دیگری ایجاد فضای مناسب در داخل کشورهای منطقه برای تشکیل یک حکومت به سبک غربی بود. در این خصوص، پس از سفر جیمز بیکر (وزیر امور خارجه‌ی دوره اول کلینتون در سال ۱۹۹۳)، کشورهای بر جای مانده از شوروی سابق، از بین دو الگوی «تئوکراتیک» و «سکولار دموکراتیک»، الگوی دوم را تحت فشار ایالات متحده، به عنوان نوع حکومت خود انتخاب کردند تا به واسطه‌ی وابستگی‌های فرهنگی و سیاسی به غرب، از نفوذ روسیه یا ایران در کشورهاشان جلوگیری کنند.

همچنین در جهت تکمیل این حلقه‌ی محاصره که برای جلوگیری از نفوذ روسیه و ایران در دستور کار ایالات متحده بود، محور اصلی سیاست آمریکا از دهه‌ی ۱۹۹۰ تاکنون، بر گسترش ناتو به شرق اروپا و منطقه‌ی خاورمیانه متمرکز شد. در واقع، یکی از اولین تأثیرات فروپاشی سیستم امنیتی دوره‌ی جنگ سرد، به وجود آمدن ناامنی‌های متعدد در نقاط مختلف جهان بود. در این بحبوحه ایالات متحده تلاش کرد با ایفای نقش اساسی در حل و فصل این بحران‌ها و مناقشات، از وضعیت موجود نهایت استفاده را برده و خود را به عنوان قدرت برتر به جهانیان معرفی کند. نمونه‌ی چنین موردی را در ابتدای دهه‌ی ۱۹۹۰ در پی تهاجم نظامی عراق به کویت و اشغال کویت توسط نظامیان عراقی به چشم دیدیم. در آن زمان ایالات متحده به همراه متحدین غربیش در پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) پس از جلب همکاری سازمان ملل متحد و غالب اعضای شورای امنیت پس از پیمودن همه‌ی راه‌های دیپلماتیک و اعمال تحریم علیه رژیم عراق و پس از دادن اولتیماتوم به رژیم عراق برای ترک خاک کویت، نهایتاً حمله‌ی نظامی به این

کشور را از زمین و هوا در دستور کار خود قرار داد و با بیرون راندن نظامیان عراقی از خاک کویت، این کشور را از اشغال خارج ساخت. (قالیباف، ۱۳۸۶/۳/۳)

بنابراین با فروپاشی شوروی، شرایط به گونه‌ای شد که هم ناتو متمایل و مهیا بود که به سمت شرق گسترش یابد و هم جمهوری‌های آسیای میانه و قفقاز بی‌میل نبودند که از پشتوانه‌ی امنیتی ناتو و پشتوانه‌ی مالی اروپای غربی و آمریکا برخوردار گردند. بدین ترتیب، روند گسترش ناتو به شرق تا پیش از وقوع حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، در سایه‌ی مخالفت‌های کشورهای هم‌چون روسیه، چین و هندوستان همچنان روندی افتان و خیزان داشت و ایالات متحده در پی ایجاد فرصتی بود که روندی شتابان به این پدیده دهد.

وقوع حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، موجب شد تا فرصتی بی‌نظیر برای ایالات متحده فراهم شود تا با بهره‌گیری از آن در راستای جنگ با تروریسم و مبارزه با تولید و تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی، بر دامنه‌ی مداخله‌های نظامی و توسل به زور در برخی کشورهای خاورمیانه که به رغم آمریکا، خطر و تهدیدی بالقوه^۱ برای صلح و امنیت جهانی محسوب می‌شوند بیفزاید. در این راستا، ایالات متحده‌ی آمریکا با تهاجم نظامی به افغانستان و عراق، در قالب عملیات‌های آزادسازی^۲ با کمک نیروهای ائتلاف و پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، کوشید تا از یک سو به تقویت هژمونی خود در جهان بویژه منطقه‌ی خاورمیانه پرداخته و از سوی دیگر، به اهدافی که در «طرح خاورمیانه‌ای بزرگ»^۳ در نظر گرفته شده بود (مانند جلوگیری از نفوذ روسیه و ایران در منطقه)، تا حد مطلوبی جامه‌ی عمل بپوشاند. (رستمان، ۱۳۸۱: ۲-۵۳)

در کنار آن، در پی حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دولت آمریکا از کشورهای

1 - Imminent Threats

2 - Operation Enduring Freedom

3 - The Greater Middle East Project

منطقه‌ی آسیای مرکزی خواست در «جنگ با تروریسم» با آمریکا مشارکت کنند. در پی این درخواست، آمریکایی‌ها برای نخستین بار توانستند در جمهوری‌های آسیای مرکزی که نزدیک به دو سده زیر نفوذ و سلطه‌ی روس‌ها بودند، بویژه ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان، حضور مستقیم پیدا کنند. نیاز آمریکا و هم‌پیمانانش به سرزمین‌های منطقه برای تدارک جنگ و حمله به افغانستان، ایالات متحده را بر آن داشت تا در آن جمهوری‌ها پایگاه نظامی بر پا کند. بر این اساس، آمریکایی‌ها دو پایگاه نظامی یکی در خان‌آباد در نزدیکی تاشکند پایتخت ازبکستان، و دیگری در مناس در نزدیکی بیشکک، پایتخت قرقیزستان ایجاد کردند. (یزدانی، ۱۳۸۴: ۹۴)

بدین ترتیب، می‌توان چنین نتیجه گرفت که با فروپاشی شوروی، زمینه برای یکه تازی ایالات متحده در مناطق تحت نفوذ شوروی و سایر نقاط جهان فراهم شد. در این راستا، آمریکا توانست با گسترش نفوذ خود بر جمهوری‌های بر جای مانده از شوروی، با ترتیب‌دهی انقلاب‌های رنگی و حمایت از طرفداران آنها از یک سو و گسترش ناتو به شرق اروپا و خاورمیانه، به منافع کلان خود که جلوگیری از نفوذ روسیه و ایران در منطقه است، تاحد زیادی دست یابد. وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نیز به عنوان نقطه‌ی عطف و کاتالیزوری بود که بر دامنه‌ی یکه تازی‌های ایالات متحده افزود و به این کشور این فرصت را داد تا در قالب مبارزه با تروریسم و جلوگیری از تولید و تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی، ضمن ایجاد پایگاه‌های نظامی در جمهوری‌های آسیای مرکزی، حضور نظامی خود را در منطقه‌ی خاورمیانه تداوم بخشد و در کنار اعمال فشار بر روسیه و ایران، تداوم جریان انتقال نفت به آمریکا و متحدانش را تضمین نماید. اما چنین حضوری برای کشورهای منطقه، ثمره و پیامدی جز «ناامنی و ناآرامی‌های داخلی در قالب انقلاب‌های رنگی، از بین رفتن صلح و ثبات منطقه‌ای، افزایش کشتار و قتل عام غیرنظامیان در سایه‌ی گسترش تروریسم، اشغال نظامی، ممنوعیت از حق تعیین سرنوشت، فقر و محرومیت ملی و ...»، به دنبال نداشته است.

منابع

- ۱ - برگرفته از: الگوهای تغییر رژیم، نگاهی به الگوی انقلاب رنگی، پژوهشکده مطالعات راهبردی و دو هفته نامه‌ی پگاه حوزه، شماره ۱۹۹ و ۲۰۰.
- ۲ - بهشتی‌پور، حسن، از صلح سرد تا جنگ نرم، ۱۳۸۶/۴/۱۶، موجود در وبلاگ شخصی ایشان به آدرس: (<http://beheshtipour.blogfa.com/post-43.aspx>)
- ۳ - دهشیار، حسین، چگونه پیش‌گیری آمریکایی‌ها، پیش‌دستی شد، روزنامه‌ی شرق، ۱۳۸۴/۵/۲۰.
- ۴ - رستمان، محمدرضا، سپتامبر سیاه: بررسی وقایع ۱۱ سپتامبر و افغانستان: تحلیل عوامل و علل حمله‌ی آمریکا و سرانجام واقعه، انتشارات سنا، تهران، ۱۳۸۱.
- ۵ - قالیباف، محمدباقر، علل گسترش ناتو به شرق، ۱۳۸۶/۳/۳، موجود در پایگاه اینترنتی ایشان به آدرس: (http://www.havadar.ir/news/printable_detail.asp?id=3105)
- ۶ - متقی، ابراهیم، تحولات سیاست خارجی آمریکا: مداخله‌گرایی و گسترش (۱۹۹۷ - ۱۹۴۵)، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۶.
- ۷ - مجرد، محسن، تأثیر انقلاب اسلامی بر سیاست بین‌الملل، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران، بهار ۱۳۸۶.
- ۸ - یزدانی، عنایت‌الله، حضور نظامی آمریکا و روسیه در آسیای مرکزی: مورد قرقیزستان، نشریه‌ی اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۱۷ و ۲۱۸، تهران، مهر و آبان ۱۳۸۴.
- 9 - Crockatt, Richard, The End of the Cold War, in John Baylis and Steve Smith (eds.), The Globalization and World Politics, 2nd Edition (Oxford University Press, 2001).
- 10 - Faour, Muhammad, The Arab World After Desert Storm, (Washington: US Institute of Peace Research, 1993).
- 11 - Mikoyan, Sergo, Russia, the US and Regional Conflict in Eurasia, Survival, vol. 40, no. 3, Autumn 1998.
- 12 - New York Times, 7 March 1991.

آمریکا و دیوان بین‌المللی کیفری

نجله خندق^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۶/۱۵

تاریخ تأیید مقاله: ۸۸/۸/۶

صفحات مقاله: ۶۵-۸۹

چکیده

در دهه‌ی ۱۹۴۰ ایالات متحده با تلاش‌های بین‌المللی‌ای همراهی کرد که هدف از آن جایگزین کردن یک سیستم قانون محور جدید در دنیای آشفته‌ی پس از جنگ بود. بدین منظور مقررات بین‌المللی جدیدی تصویب گردید که استفاده‌ی از قوای مسلح را محدود ساخت و مراقبت از حقوق اساسی بشر در زمان مخاصمات مسلحانه را بهبود می‌بخشید. مجموعه‌ی این مقررات امروزه تحت عنوان «حقوق بشردوستانه‌ی بین‌المللی» نام گرفته شده است. امروز اما در آغاز قرن بیست و یک، همین مقررات دولت‌های قدرتمند را مقید ساخته و اجرای آن در موارد بسیاری اسباب زحمت آنها شده است. ایالات متحده با مقرراتی که اقتدار ملی و منافع حیاتی آن را مقید می‌سازد، خصمانه برخورد می‌کند. در این میان حوادث ۹/۱۱ با این استدلال که مقررات بین‌المللی پاسخگوی چالش‌ها جدید جهانی نیستند، دست‌آویز مناسبی برای توجیه تلاش‌های دولت بوش در بازسازی سیستم مقررات جهانی و از جمله عدم تصویب آیین‌نامه‌ی رم در مورد دادگاه جنایی بین‌الملل شده است. در این مقاله با تمرکز بر دیوان بین‌المللی کیفری به منزله‌ی یکی از مهم‌ترین سازوکارهای حقوق بشردوستانه کوشش می‌شود تا این موضوع از

چشم‌اندازی سیاسی حقوقی مورد بررسی قرار گیرد. لذا ضمن اشاره به نادیده انگاشتن تعمدی این دسته از حقوق از سوی آمریکا با نام منافع ملی و امنیت، چنین نتیجه حاصل می‌شود که میان حقوق مکتوب بین‌الملل و چگونگی کارکرد واقعی این سیستم ارتباط اندکی وجود دارد. اما هدف اصلی ما اشاره به این مطلب است که حقوق بین‌الملل هر اندازه که ناقص و نیز محدودکننده باشد، وجودشان ضروری است و بازتابگر حداقل استانداردهای رفتار مشروع دولت‌ها می‌باشد و اگر قرار است که عملکرد دولت‌ها قابل توجیه باشد تبعیت از آنها ضرورت می‌یابد.

* * * * *

کلید واژگان

دیوان بین‌المللی کیفری، سیستم قانون محور بین‌الملل، آمریکا و حقوق بین‌الملل.

مقدمه

یکی از سئوالاتی که اغلب مطرح می‌شود این است که اگر قرار باشد دادگاه‌ها در تعقیب و پیگرد جنایات بین‌المللی دخالت کنند، کدام یک - دادگاه‌های ملی یا دادگاه‌های بین‌المللی - برای تعیین مجازات علیه آن دسته از فجایع ضدبشری و جنایات جنگی که از اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰، از منظر حقوق بین‌الملل غیرقانونی تلقی شده‌اند، مناسب‌ترند؟

سؤال فرض را بر این می‌گذارد که اجرای حقوق جنایی از سوی دادگاه‌ها در پیگرد جنایات بین‌المللی راه حل مناسبی است؛ هرچند تنها روش نیست و نباید در رابطه با تأثیر این دسته از حقوق درگیر تصورات واهی بود و مسلماً این کار علاج قطعی تمام مصائب و مشکلات جهان نخواهد بود و نمی‌تواند تخطی‌های فاحش از حقوق بشر را ریشه‌کن کند. اما شاید در رابطه با برخورد با هولناک‌ترین جنایات و یا دست کم برخی از آنها گزینه‌ی مناسبی محسوب شود. سایر گزینه‌ها چندان جالب نیستند و یا همواره عملی نمی‌باشند. اعدام مجرمین

که سابقاً گزینه‌ی مناسبی محسوب می‌شد، امروزه چندان مطلوب نیست. عفو مرتکبین جنایات بین‌المللی، همانگونه که در شیلی اتفاق افتاد و در نتیجه بسیاری از قربانیان به حال خود رها شده و احساس کردند که عدالت جاری نشده است، نیز به همان اندازه نامناسب است. فرآیندهایی نظیر «صلح و دوستی» در آفریقای جنوبی پس از پایان رژیم آپارتاید و یا معاملات دیپلماتیک میان دولتی نیز همواره امکان‌پذیر نمی‌باشند.

پس از جنگ جهانی دوم، جامعه‌ی بین‌الملل تصمیم گرفت که عوامل جرایم و جنایات فجیع را در دادگاه‌ها به محاکمه کشیده و با اقدامات آنها همانند اعمال جنایی برخورد کند. در این راستا دلایلی نظیر ممانعت از تکرار، کیفر و کشف حقیقت مستمسک قرار گرفت. تصویب اساسنامه‌ی دیوان بین‌المللی کیفری، برای عملی شدن این تصمیم زمینه‌ی مناسب‌تری را فراهم کرد. نقش دولت انگلیس (۱۹۹۷) در تصویب آن بسیار بارز بود؛ و امروز انگلیس یکی از افراطی‌ترین حامیان دادگاه بین‌المللی محسوب می‌شود و در این مورد تقریباً رو در روی ایالات متحده قرار دارد؛ هرچند با توجه به مبانی ارزشی تقریباً یکسان این دو کشور، این مسئله چندان قابل توجیه نیست.

با آنکه بیل کلینتون اساسنامه‌ی دیوان کیفری را امضا کرده بود، اما دولت بوش از همان آغاز به کار خود، برای تضعیف دیوان بین‌المللی کیفری از هیچ اقدامی فروگذار نکرد. رویکرد آمریکا در قبال این موضوع در واقع بخشی از سناریوی عظیم حمله به حقوق بین‌الملل و همچنین سیاست یک بام و دو هوای این کشور بود و مسلماً از تأثیر این گونه از مفاهیم قانونی در حال رشد می‌کاست. این رفتار به خصوص هنگامی که در بافت تاریخی آمریکا مورد توجه قرار می‌گیرد، تعجب‌آور است؛ چراکه ایالات متحده، خود روزگاری ایفاگر نقشی کلیدی در تثبیت دادگاه‌های جنایی بین‌الملل بوده است. به علاوه این رویکرد با نظر دولت آمریکا مبنی بر مناسب بودن دادگاه‌های جنایی بین‌المللی برای سایر

کشورها در تقابل آشکار است. در این میان می‌توان گفت رابطه‌ی ویژه بریتانیا و ایالات متحده هیچ تفاوت محسوسی را بر رویکرد آمریکا نداشته است. البته بر اساس حقوق بین‌الملل، امضای معاهده، تعهد قانونی الزام‌آوری ایجاد نمی‌کند و هرگونه تعهد بعدها و به دنبال تصویب یا توافقات ملی ایجاد می‌شود. اما با توجه به امضای کلیتون، اقدام دولت بوش نه تنها برای نومحافظه‌کاران - که دیوان بین‌المللی کیفری را با اقتدار ملی آمریکا در تناقض می‌دانند - بلکه برای بسیاری از مفسران آمریکایی نیز اقدامی بس بعید بود. دونالد رامسفلد، وزیر دفاع وقت ایالات متحده، دلایل مخالفت‌های علنی دولتش را با دیوان بین‌المللی، فقدان معیارها و موازنه‌های کنترل اختیارات شاکیان و قضات این دیوان، کم‌رنگ کردن اختیارات شورای امنیت سازمان ملل متحد در رابطه با شکایت‌های بین‌المللی و فقدان یک مکانیسم مؤثر برای ممانعت از شکایت‌های سیاسی از کارکنان و مأموران آمریکایی می‌دانست. (www.amicc.org, 2003)

در واقع مقررات دیوان به ایالات متحده و یا سایر کشورها اجازه نمی‌دهد که برای کنترل اقداماتش به قدرت سیاسی متوسل شوند و این از نظر آمریکا بزرگ‌ترین نقطه ضعف این دیوان محسوب می‌شود. در این میان حادثه‌ی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ نیز بهانه‌ای بزرگ را به دست آمریکا داده است. همان‌گونه که رامسفلد بدان اشاره می‌کند، نگرانی دولت آمریکا در بحبوحه‌ی جنگ پرمخاطره ضدتروریسم و با در نظر گرفتن این احتمال که دیوان بین‌المللی کیفری در قبال کارکنان و شهروندان آمریکایی درگیر در فعالیت‌های ضدتروریستی و سایر عملیات‌های نظامی، مدعی دادرسی باشد، حتی بیشتر نیز می‌شود. به راستی چرا این مسئله نباید برای سایرین مشکل ساز باشد؟ سؤالی که هرگز بدان پاسخی داده نشده است. در واقع باز پس گرفتن امضا راهکاری است که ایالات متحده را در پرداختن به مبارزه‌ی شدید علیه دیوان آزاد می‌گذارد و بدین ترتیب دولت بوش خود را از هرگونه احتمال محاکمه آمریکاییان در این دیوان رها می‌کند.

بوش در استراتژی جدید امنیت ملی آمریکا می‌گوید: «ما هر گونه اقدام لازم را انجام خواهیم داد تا اطمینان حاصل کنیم که تلاش‌هایمان برای حفظ امنیت ملی و حمایت از آمریکاییان بی‌نتیجه نمی‌ماند.» (18 www.molossia.org)

مبارزه‌ی بوش علیه دیوان بین‌المللی کیفری در سرتاسر جهان نگرانی‌هایی را ایجاد کرده است و گاه و بیگاه به سوژه‌ی مطبوعاتی تبدیل می‌شود. چنین فشارهایی رنجش فوق‌العاده‌ای را ایجاد می‌کند. استانداردهای دوگانه نیز که می‌گویند دادگاه‌های جنایی بین‌المللی برای سایرین خوب است، اما برای آمریکاییان خیر، از تأثیر مشابهی برخوردارند. یک دولت در پذیرش یا عدم پذیرش یک توافق دولتی کاملاً آزاد است. به عنوان مثال چین و روسیه به دیوان بین‌المللی کیفری ملحق نشده و رویکرد معقول «انتظار و مشاهده» را برگزیده‌اند. از سوی دیگر، عملکرد دولت آمریکا در قبال دیوان باعث به وجود آمدن موضوعات جدی‌تری نظیر رویکرد منفی به حقوق بین‌الملل شده است. به راستی علت اینکه دیوان کیفری بین‌المللی با چنین واکنش سختی مواجه شده است، چیست؟ آیا تمام این حملات منطقی هستند؟ و در کل برای توجیه این رفتار چه تفسیری را می‌توان ارائه داد؟

دیوان بین‌المللی کیفری و رویکرد آمریکا نسبت به آن

نحوه‌ی برخورد ایالات متحده با دادگاه بین‌المللی کیفری با حمایت تاریخی این کشور از دادگاه‌های جنایی بین‌المللی برای غیرآمریکاییان در تضاد است. بعد از جنگ اول جهانی، دولت رئیس‌جمهور ویلسون پیش‌نویس اولیه‌ی ماده‌ی ۲۲۷ معاهده ورسای را آماده کرد و همین پیش‌نویس بود که امکان متهم کردن ویلهلم از آلمان را فراهم آورد. (www.usinfo.state.gov) هرچند وی با پناهنده شدن به هلند هرگز به محاکمه کشیده نشد، اما الزام این عهدنامه به لحاظ تاریخی در برداشتن نخستین قدم بسوی مسئولیت کیفری خاص در مقابل جنایات جنگی،

حتی برای سران دولت‌ها از اهمیت بسزایی برخوردار بود. تقریباً در اواخر جنگ دوم جهانی این تعهد گام مهم دیگری برداشت. رئیس جمهور فرانکلین روزولت طرح وینستون چرچیل مبنی بر اعدام جنایتکاران جنگی آلمان را رد کرده و دولت بریتانیا را قانع کرد تا اصل تشکیل یک دادگاه نظامی بین‌المللی را برای محاکمه‌ی مقامات عالی‌رتبه نازی بپذیرد. روزولت سرپرستی هیئت آمریکایی حاضر در نورنبرگ را به روبرت جکسون یکی از قضات دیوان عالی ایالات متحده سپرد و اندکی بعد وی به سمت دادستان ارشد دادگاه نظامی بین‌المللی نورنبرگ منصوب شد. این دادگاه در حوزه‌ی اعلام مسئولیت کیفری خاص تحت حقوق بین‌الملل، نقطه‌ی عطفی محسوب می‌شد و مبنای سایر تلاش‌های سازمان ملل متحد در تقویت ایده‌ی مسئولیت فردی برای جنایات که نخستین بار در کنوانسیون نسل‌کشی ۱۹۴۸ انعکاس یافته بود، به شمار می‌رفت.

در نخستین سالگرد مرگ روزولت، جکسون دلایل حمایت رئیس جمهور از نورنبرگ را چنین عنوان می‌کرد: «جنایاتی که چکسلواکی و سایر کشورها را درنوردیده و چنان تبعات وحشیانه‌ای را بر ساکنین این کشورها تحمیل کرده بود، باید شناسایی و کیفر داده می‌شد - نه فقط برای انتقام - بلکه عمدتاً به این علت که وی احساس می‌کرد این کیفر راهکاری است که می‌تواند از تکرار چنین جنایاتی مانع شده و یا احتمال وقوع مجدد آن را به حداقل برساند.» (Charles B. Field and Richter H. Moore Jr., 1999: 277)

از سوی دیگر این دولت آمریکا بود که در دهه‌ی ۱۹۵۰، طرح ایجاد یک دیوان دائمی کیفری را برای نخستین بار در سازمان ملل متحد مطرح ساخت و نهایتاً این وظیفه به کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد واگذار گردید و این کمیسیون، سال‌ها بعد، پیش‌نویس اساسنامه‌ی دیوان کیفری بین‌المللی را تهیه کرد. دولت کلینتون از این پیش‌نویس که با جنایات جنگی یوگسلاوی و رواندا همزمان شده بود، استقبال کرد. در واقع، وزیر امور خارجه‌ی کلینتون، مادلین

آلبرایت، در شورای امنیت سازمان ملل متحد، سردمدار تلاش‌هایی بود که هدف از آن ایجاد نخستین دادگاه‌های جنایی بین‌المللی پس از نورنبرگ و کیوتو بود. در ۱۹۹۳، شورای امنیت برای رسیدگی به جنایات یوگسلاوی سابق دادگاهی را تشکیل داد که وظیفه‌ی آن تعقیب «افرادى بود که مسئولیت تخلفات فاحش از حقوق بشر دوستانه‌ی بین‌الملل در یوگسلاوی سابق از ۱۹۹۱ متوجه آنها بود». (For a general account, 2003) سال بعد، دومین دادگاه بین‌المللی کیفری نیز ایجاد شد. وظیفه‌ی این دادگاه رسیدگی به شنیع‌ترین جنایات بین‌المللی واقع شده در سرزمین رواندا بود. البته این سری از محاکم بین‌المللی به عنوان بخش‌هایی از شورای امنیت سازمان ملل متحد به وجود می‌آمدند و این بدین معنی بود که اعضای دائم شورای امنیت، از جمله ایالات متحده‌ی آمریکا، می‌توانستند کنترل قابل ملاحظه‌ای را بر تصمیمات مهم آنها اعمال کنند؛ مثلاً انتصاب دادیار، انتخاب قضات و تعیین بودجه. دادگاه‌های رواندا و یوگسلاوی با اهمیت بودند و برای ایجاد یک سیستم بین‌المللی قضاوت جنایی، قدم‌های مثبتی به شمار می‌رفتند. لذا بسیار باعث تأسف است که به عنوان افکار ثانوی و معادل‌های در نظر گرفته شده جهت ممانعت از اقدام نظامی زود هنگام علیه نقض فاحش حقوق اساسی بشر در بالکان و نسل‌کشی بوسنی، کنار گذاشته شوند.

امروز ایالات متحده همچنان در هر دو محکمه بین‌المللی به ایفای نقش اصلی خود ادامه می‌دهد و تاکنون عمده‌ترین تأمین‌کننده‌ی بودجه‌های مورد نیاز این دو محکمه بوده است. ظاهراً هیچ چیز بدون حمایت یا پیش‌قدم بودن آمریکا به وجود نخواهد آمد و برخی از رسواترین متهمان - بویژه اسلوبودان میلوسویچ - بدون فشار آمریکا، هرگز به لاهه تحویل داده نخواهند شد. بر اساس گزارشات متعدد و موثق، دولت بوش تهدید کرده بود که در صورت عدم تسلیم میلوسویچ به دیوان از سوی دولت جدید یوگسلاوی، کمک مالی خود را تا سقف ۱۰۰ میلیون دلار کاهش خواهد داد. (Conrad Black, 2003: 1088) بدین ترتیب واضح

است که در اصل ایده‌ی محاکم جنایی بین‌المللی با هیچ مخالفتی روبرو نیست و اگر مخالفتی هم هست با قلمرو صلاحیت نظامی این محاکم جنایی است. در واقع این دسته از تلاش‌های بین‌المللی که قریب به پنجاه سال در جریان بوده است - در نورنبرگ، توکیو، لاهه، اروشا (تانزانیا) - بازتاب این حقیقت است که در برخی از موارد دادگاه‌های ملی قادر به تعقیب - یا خواهان تعقیب - جنایات فاحش بین‌المللی نیستند. به عنوان مثال مورد پینوشه نقش بالقوه‌ی دادگاه‌های بین‌المللی را نشان داد. به گواهی تاریخ دادگاه‌های ملی، حتی در صورت به قدرت رسیدن دولت جدید، این دولت به ندرت شهروندان خود را به علت جنایات جنگی یا جنایات ضد بشری یا نسل‌کشی به محاکمه می‌کشد؛ چراکه اغلب مجبور است تا در خارج از قلمرو خود به حل و فصل این دسته از جنایات بپردازد و در چنین مواردی تنها راه ارتباط با متهم، احتمالاً حضور گاه و بیگاه وی در قلمرو دولت است. در مورد پینوشه نیز دادگاه‌های انگلیس تنها به علت حضور اتفاقی وی در بریتانیا قادر به بررسی جرایم او بودند. دادگاه‌های سنگال نیز صرفاً به این علت قادر به اقامه‌ی دعوی علیه حسین هاربر، رهبر اسبق چاد شدند که وی در آن کشور در تبعید به سر می‌برد. (Gary Jonathan Bass, 2001: 215) در اغلب موارد، کیفرخواست جنایی هنگامی منتشر شده است که متهم حتی در حوزه‌ی صلاحیت قضایی دادگاه، حضور نداشته است: نمونه‌ی بارز این مورد، کیفرخواست یک شاکی بلژیکی از نخست وزیر اسرائیل، آرییل شارون، بود که ایالات متحده را وادار به تهدید عدم شرکت در اجلاس ناتو در ستاد مرکزی آن سازمان در بروکسل کرد. نمونه‌های دیگر شامل کیفرخواست یک شاکی بلژیکی علیه وزیر امور خارجه‌ی جمهوری دمکراتیک کنگو، کیفرخواست یک شاکی فرانسوی علیه قذافی، رئیس جمهور لیبی و متهم شدن تونی بلر از سوی یک دادگاه صربی می‌باشد. هرچند شکایت‌هایی از این گونه همواره سیاسی تلقی شده و از نظر مشروعیت بین‌المللی مشکوک می‌باشد و برای موفقیت نیز هیچ شانس ندارد.

البته هدف از ایجاد محاکم کیفری بین‌المللی صرفاً اجرای عدالت در مواقع ناکامی دادگاه‌های ملی نمی‌باشد. به عنوان مثال در دهه‌ی ۱۹۹۰ سازمان ملل متحد دادگاه‌هایی از این دست را در بوسنی و کوزوو ایجاد کرد. این دادگاه‌ها شامل قضاات ملی و بین‌المللی هستند و تلفیقی از حقوق جنایی بومی و بین‌المللی را اعمال می‌کنند. در سال ۲۰۰۰، دیوان بین‌المللی ویژه‌ی سیرالئون، پس از عقد عهدنامه‌ای میان سازمان ملل متحد و سیرالئون تشکیل شد و هدف آن به محاکمه کشاندن رهبرانی بود که بیشترین مسئولیت تخطی جدی از حقوق بین‌الملل و قوانین سیرالئون متوجه آنان بود. و در سال ۲۰۰۳، سازمان ملل متحد برای ایجاد یک بخش ویژه از سیستم دادگاه‌های کلمبیا، به منظور محاکمه‌ی رهبران خمر سرخ که عمده مسئولیت جنایات فاحش آوریل ۱۹۷۵ تا ژانویه‌ی ۱۹۷۹ متوجه آنان بود، سرانجام با دولت این کشور به توافق رسید. ایالات متحده‌ی آمریکا با هیچ یک از ابداعات فوق و یا اصل اعمال حقوق جنایی در مورد مرتکبین فاحش‌ترین جنایات بین‌الملل، مخالف نبوده است. و همچنین در هیچ یک از این پرونده‌ها، ایالات متحده ابداً به محاکمه‌ی رهبران عالیرتبه‌ی سیاسی و پرسنل نظامی اعتراض نکرده است. بلکه بر عکس، وزیر امور خارجه‌ی آمریکا، کالین پاول مدعی است که ایالات متحده «همواره سردمدار اجرای عدالت در جهان بوده است. از دادگاه یوگسلاوی و دادگاه رواندا و همچنین از به راه‌اندازی دادگاه سیرالئون حمایت کرده است و بالاترین استانداردهای پاسخگویی در جهان متعلق به این ملت است.»

با این تفاسیر چگونه می‌توان رویکرد آمریکا در قبال دیوان بین‌المللی کیفری را توضیح داده و یا توجیه نمود؟ ایده‌ی دادگاه جنایی بین‌الملل نخستین بار و به طور جدی در سال ۱۹۴۶ و در نورنبرگ مطرح شد. در دهه‌ی ۱۹۵۰، این موضوع با عنوان کمیسیون حقوق بین‌الملل مورد توجه قرار گرفت و به عنوان یکی از نهادهای تحت نظر سازمان ملل متحد، وظیفه‌ی آن تدوین و گسترش مقررات حقوق

بین‌الملل بود. این کمیسیون از طرف مجمع عمومی سازمان ملل متحد موظف به مطالعه‌ی میزان مطلوبیت و امکان استقرار یک نهاد بین‌المللی قضایی برای محاکمه‌ی افرادی بود که متهم به نسل‌کشی بودند. انجام این وظیفه به دلیل پیچیدگی‌های قانونی و سیاسی این دست از دادگاه‌های بین‌المللی تا سال ۱۹۹۴ به طول انجامید. طرحی که کمیسیون حقوق بین‌الملل از آن برآمده بود، طرحی معقول و متعادل محسوب می‌شد و سی و پنج عضو آن - از وکلا گرفته تا مشاوران دولتی و دانشگاهی و غیره - قصد ایجاد نهاد کاملاً نوریسته و تازه‌کاری را نداشتند که در پی اجرای مقررات مجزای خود باشد. در سازوکار جدید هر کشوری که عضو یکی از کنوانسیون‌های حقوق جنایی بین‌الملل به شمار می‌رفت و از صلاحیت تعیین حکم قضایی و نگهداری متهم برخوردار بود، می‌توانست متهمان را به دیوان بین‌المللی کیفری تحویل دهد (Adam Le Bor, 2004: 187-253) و دیوان پس از آن صرفاً با توافق دولت مربوطه عمل می‌کرد. نقطه‌ی کلیدی این بود که طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل این امکان را برای افراد به وجود نمی‌آورد که بتوانند فرد بخصوصی را متهم کنند. کنترل چنین تصمیماتی در اختیار خود دولت‌ها بود. به علاوه، این سیستم زمینه‌ی زورگویی دولت‌های قدرتمندتر بر دولت‌های کوچک‌تر را فراهم می‌آورد.

طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل با انتقاد کشورهایی که با هر امر جاه‌طلبانه‌ای مخالفت می‌کردند، روبرو شد. بافت سیاسی آن زمان نیز سخت بود. پروفیسور جیمز کراوفورل از دانشگاه کمبریج، به عنوان یکی از طراحان اصلی کمیسیون حقوق بین‌الملل، در این رابطه می‌گوید: «مشکل کمیسیون در دهه‌ی ۱۹۹۰ عظیم بود. هیچ تجربه‌ای در رابطه با اجرای بین‌المللی عدالت کیفری وجود نداشت [از زمان نورنبرگ و کیوتو]. تلاش برای ایجاد یک دیوان کیفری بین‌المللی با مشکلات بسیاری روبه‌رو می‌شد و عمدتاً تفکری آرمانی به نظر می‌رسید. حقوق جنایی بین‌المللی در جهات متفاوتی رشد کرده بود و انجام جنایاتی که

فی‌نفسه بین‌المللی هستند (نسل‌کشی، جنایات جنگی) تقریباً به طور کامل غیرممکن بود.» (www.law.harvard.edu)

اما طرح عاقبت در زمان مناسب خود تکوین یافت. بدین صورت که در مواجهه با نقض فاحش حقوق اساسی بشر در اروپای مرکزی و آفریقا، دول قدرتمند و شورای امنیت نتوانستند مانع از بروز فجایع شوند. ناگزیر توجه آنها به تشکیل دادگاه‌های جنایی بین‌المللی یوگسلاوی و رواندا معطوف شد. در همان اثناء سازمان‌های غیردولتی عفو بین‌المللی و دیده‌بان حقوق بشر، طرح برنامه‌های مربوط به اجرای عدالت جنایی بین‌المللی را از سر گرفتند. به علاوه، تغییرات دمکراتیک، بویژه در اروپای مرکزی و شرقی، آفریقا و آمریکای جنوبی در برابر جنایات نظام‌مند تحت آپارتاید و سایر رژیم‌هایی که به طور فاحشی از آزادی‌های مدنی و حقوق اساسی سوء استفاده کرده بودند، باعث شده بود که بر پاسخگویی‌های اختصاصی تأکید شود. این فاکتورها دست به دست هم داد و جامعه بین‌المللی را برای اجرای عدالت در مناطقی که فاحش‌ترین جنایات بین‌المللی واقع می‌شد، به سمت عقاید جدید سوق دادند. مجمع عمومی سازمان ملل متحد نخست به بررسی طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل پرداخت (۱۹۹۵) و نهایتاً در سال ۱۹۹۶ به تأسیس یک دیوان، حکم داد. کمیته مقدماتی درخصوص تأسیس یک دیوان جنایی بین‌المللی از ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۸ تشکیل جلسه داد.

دیوان بین‌المللی کیفری

یکی از موضوعات اساسی‌ای که دغدغه‌ی کنفرانس رم به شمار می‌رفت این بود که آیا دولت‌ها می‌توانند سد راه شکایت‌ها شود یا خیر؟ مباحث پرتنش دیگر اجلاس عبارت بودند از اینکه آیا شکایت‌ها صرفاً باید با اجازه‌ی شورای امنیت پیگیری شود؟ برای مقید کردن استقلال شاکی و ممانعت از سوء استفاده از شکایت چه مکانیزه‌هایی باید اتخاذ می‌شد؟ آیا دادگاه از صلاحیت تعیین حکم قضایی در رابطه با جرم تعرض و مصاف غیرمشروع ضرورت داشت؟ دادگاه

تحت چه شرایطی می‌توانست در مورد شهروندان دولت‌هایی که عضو اساسنامه‌ی دادگاه نبودند، حکم قضایی صادر کند؟ رابطه‌ی میان این دادگاه و دادگاه‌های جنایی ملی چه بود؟

روند مذاکرات کنفرانس رم گسترده و غالباً تند بود و تا روز آخر تقریباً هیچ اجماعی به چشم نمی‌خورد. بر همین اساس هم در ساعات آخر ایالات متحده با این تصور که پیش‌نویس اساسنامه رأی نخواهد آورد، خواستار به رأی گذاردن آن شد و بر خلاف انتظار فقط هفت کشور از ۱۴۸ کشور حاضر در کنفرانس رأی منفی دادند. بعدها کارمندان آمریکایی هیئت نمایندگی ترینیداد و توباگو از این ماجرا با عنوان «شکست فجیع دیپلماتیک» یاد می‌کردند. (Quoted by John Bolton, 2002) با آنکه رأی‌گیری مخفی بود، اما ایالات متحده، چین و اسرائیل اعلام کردند که به پیش‌نویس رأی منفی داده‌اند. سایر مخالفین احتمالاً لیبی، عراق و یمن بودند.

اساسنامه‌ی رم چهار سال بعد در تاریخ یکم جولای ۲۰۰۲ و پس از تصویب شصت کشور، لازم‌الاجرا شد. در حال حاضر بیش از نیمی از دول جهان از جمله بیست و چهار عضو از بیست و پنج عضو اتحادیه‌ی اروپا به جمع تصویب‌کنندگان آیین‌نامه‌ی فوق پیوسته‌اند.

متن نهایی اساسنامه، به طور چشمگیری از نسخه‌های پیشین متفاوت است و دیوان دایمی و مستقلی است که جدی‌ترین جنایات بین‌المللی در حوزه‌ی صلاحیت آن قرار می‌گیرند. این جنایات به طور جداگانه در اساسنامه تعریف شده است که نسل‌کشی، جنایات ضدانسانی و جنایات جنگی از آن جمله‌اند. برخی از نظرات حاکی از این هستند که در آینده حوزه‌ی صلاحیت قضایی دیوان، حملات بدون مجوزی نظیر حمله‌ی آمریکا به افغانستان را نیز در برخواهد گرفت؛ البته صرفاً بعد از آنکه طرفین قرارداد بر روی یک معنای خاص توافق کنند که با در نظر گرفتن مخالفت احتمالی اعضای ناتو و اینکه چنین

رویدادی مستلزم توافق نود درصدی دول عضو است، وقوع آن چندان محتمل به نظر نمی‌رسد. در هر حال حوزه‌ی صلاحیت قضایی دیوان می‌تواند هر یک از اتباع دول عضو و یا هر شخصی را که در قلمرو این دولت‌ها مرتکب جنایات شده باشد، در برگیرد و به عنوان مثال اگر یک آمریکایی در خاک انگلیس (یا سایر دول عضو) مرتکب جنایتی ضدانسانی شود، در اصل در حوزه‌ی صلاحیت قضایی دادگاه مرتکب جنایت شده است.

اما برای آنکه دیوان قادر به اعمال اختیارات قضایی خود شود، باید موانع متعدد و بسیاری را پشت سر بگذارد. نخست اینکه، دیوان صرفاً ایفاگر یک نقش تکمیلی یا «متمم» است. به عبارت دیگر در اساسنامه مشخص شده است که جنایات باید نخست و در وهله‌ی اول در سطح ملی مورد بررسی و پیگرد قرار گیرند و دیوان جنایی بین‌المللی صرفاً در صورتی وارد عمل می‌شود که پیگردهای ملی ناموفق باشد. ثانیاً، با آنکه دادستان دیوان بین‌المللی از توان مقدماتی لازم برای پیشقدم شدن برخوردار است، اما باید پیش از آغاز، کلیه شرایط خاص را نیز در نظر گرفته و بررسی کند. این بدین معنی است که حیطه فعالیت دادستان این دیوان در مورد پیگردهایی که انگیزه‌ی سیاسی داشته باشد، اگر نگوئیم هیچ، بسیار محدود است. موضوع دیگر اینکه دادستان صرفاً در صورتی می‌تواند اقدام به بررسی کند که نظر مساعد سه تن از قضات دیوان بین‌المللی لاهه را نیز جلب کرده باشد. به علاوه هر شخصی فقط در صورتی می‌تواند دستگیر شده و یا به حضور دادگاه احضار شود که دادستان، سه تن از قضات را پیش از محاکمه نسبت به بین‌المللی بودن جنایت وی متقاعد کرده باشد. دادستان همچنین باید جلسه‌ی پیش از محاکمه را متقاعد کند که دستگیری فرد برای تضمین حضور وی در دادگاه ضرورت دارد. بدین ترتیب، استقلال واقعی دادستان محدود و مشروط است. وی همچنین به خودی خود فاقد توان تحقیق یا دستگیری است و این توان تحت کنترل قضات می‌باشد و به جز یک

مورد، دادستان نباید از سوی دولت‌ها مجبور به اتخاذ راهکار خاصی شود و آن مورد در ماده‌ی ۱۶ آیین‌نامه قید شده است: «در صورت درخواست عدم پیگیری شورای امنیت از دیوان، دیوان تا دوازده ماه حق پیگیری یا بررسی موضوع مد نظر شورای امنیت را نخواهد داشت.» (www.un.org) در این مورد ایالات متحده معترض بود و معتقد بود که آغاز تمام تحقیقات و پیگیری‌ها باید منوط به نظر مساعد شورای امنیت باشد. در این صورت یکی از اعضای دائمی شورای امنیت همواره می‌توانست هر تحقیق جنایی را وتو کند و دقیقاً به همین علت هم این رویکرد از دید اکثر دول حاضر در رم یک رویکرد غیرقابل پذیرش بود. به اعتقاد آنها چنین چیزی می‌توانست دیوان را در معرض فشارهای سیاسی و نیز کنترل اعضای دائمی شورای امنیت سازمان ملل قرار داده و بدین ترتیب به استقلال دیوان و دادستان لطمه وارد سازد. طرح آمریکا همچنین می‌توانست زمینه‌ساز دادوستدهای سیاسی شود؛ دادوستدهایی نظیر معاهده‌ی سیاسی میان اسپانیا و ایتالیا که به بازگشت زود هنگام پینوشه به شیلی منجر شد (Knut Dörmann, Louise Doswald-Beck and Robert Kolb, 2003) و یا اعمال

فشارهایی که در پایان رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی رخ داد.

در مجموع، استدلال آمریکا موفق به متقاعد کردن اکثریت نشد. استفاده از حق وتو در جلوگیری از پیگیری پرونده غیرقابل پذیرش بود. این امر خشم شدید نمایندگان آمریکا در رم را در پی داشت و متعاقباً رویکرد دولت بوش را از زمان بر روی کار آمدن تحت تأثیر قرار داد و همچنین توجه‌گر حوادث تلخی شد که از ژانویه‌ی ۲۰۰۱، دیوان را در خود غرق ساخته است. به راستی چرا باید یک قدرت سیاسی بی‌منطق بتواند حکومت قانون و فرآیندهای مشروع آن را لگدمال کند؟ این سؤال بزرگی است و نتایج مذاکرات رم حاکی از سنگینی کفه‌ی ترازو به سمت ملاحظات سیاسی محضی است که اجازه‌ی فائق آمدن را یافته‌اند. در هر حال ناتوانی ایالات متحده در تحمیل دیدگاه‌های خاص خود

بیانگر این است که قدرت برتر ممکن است «دست کم بر روی کاغذ» بسیار بیشتر از آنچه که برخی از مفسران تصور می‌کنند، محدود باشد.

حوزه‌ی صلاحیت قضایی دیوان

اقدامات احتیاطی منظور شده در اساسنامه‌ی رم برای بسیاری از دولت‌ها از جمله دولت بریتانیا و فرانسه قابل پذیرش می‌باشند. این دو کشور نیز همانند ایالات متحده، از اعضای دایمی شورای امنیت هستند و به طور منظم نیز برای تضمین تلاش‌های حافظ صلح شورای امنیت در سرتاسر جهان، نیرو اعزام می‌کنند. بریتانیا و فرانسه اساسنامه‌ی رم را تصویب کرده و از جمله اعضای بنیانگذار دادگاه محسوب می‌شوند. اندکی پیش از آغاز مخاصمات عراق، این پرسش مطرح شد که آیا عضویت بریتانیا در دیوان بین‌المللی سربازان بریتانیایی را، به خصوص اگر جنگ غیرقانونی باشد، در معرض پیگرد قانونی قرار می‌دهد یا خیر؟ پاسخ دولت بریتانیا این بود که سربازان انگلیسی در خطر نیستند، چرا که مرتکب جنایات جنگی یا سایر اقدامات داخل در حوزه‌ی صلاحیت قضایی دادگاه نمی‌شوند و حتی اگر در معرض پیگرد قانونی قرار گیرند، بازجویی از آنان تابع قوانین انگلیس خواهد بود. حوادث بعدی پاسخ دولت انگلیس را تأیید کرد و شماری از سربازان انگلیسی به دلیل بدرفتاری در عراق، تحت پیگرد دادگاه‌های انگلیس قرار گرفتند.

آنچه که مسلم است حوزه‌ی صلاحیت قضایی دیوان بین‌المللی کیفری، مشروعیت جنگ عراق را دربر نمی‌گیرد. بنابراین امکان صدور هر گونه کیفرخواست علیه نخست وزیر انگلیس، دادستان کل و یا سایر رهبرانی که در تصمیم‌گیری شرکت قوای انگلیسی در جنگ عراق دخالت داشته‌اند، از سوی دادستان دادگاه بین‌المللی لاهه، مطرح نمی‌باشد. اما شایعات فراوان است و گاهاً مطبوعات به طور تحریک‌آمیزی مدعی می‌شوند که «اگر گروهی از قضات دیوان

بین‌المللی کیفری مشروع بودن پاره‌ای از اقدامات قوای انگلیسی حاضر در عراق را از نقطه نظر حقوق بین‌الملل، زیر سؤال ببرند، این قوا در رابطه با قتل تحت پیگرد قانونی قرار خواهند گرفت و حتی تطابق کامل رفتار آنها با بالاترین استانداردهای ارتش نیز نمی‌تواند در توجیه اقدام آنها مورد استناد قرار گیرد».

(James Crawford: 124) چنین ادعایی کذب محض است. مطبوعات بی‌شک از فحای اساسنامه‌ی رم ناآگاهند و بر اساس اساسنامه‌ی دیوان نمی‌تواند روند یک جنگ غیرمشروع را که در حکم تعرض و تهاجم است، مورد پیگرد قانونی قرار دهد. مع‌هذا، به نظر می‌رسد که این‌گونه از تصورات غلط عامیانه افکار نظامیان بلندپایه را نیز متأثر کرده است. طبق شایعات صرف وجود دیوان بین‌المللی کیفری، سر مایکل بویس، فرماندهی ستاد دفاعی انگلیس در جنگ عراق را واداشت تا دیدگاه شفاف و عاری از ابهام دادستان کل انگلیس را درباره‌ی مشروعیت جنگ جو یا شود. (Bart Brown, 2000: 13) شرایطی که پاسخ این سوال تحت آن و دقیقاً دو روز پیش از آغاز جنگ ابراز شد، برای دولت انگلیس همچنان در حکم یک موضوع سیاسی چالش‌برانگیز و رو به وخامت باقی مانده است. پاسخ این بود: حوزه‌ی صلاحیت قضایی دیوان بین‌المللی کیفری صرفاً محدود به هدایت جنگ است و تصمیم به آغاز در جنگ را در بر نمی‌گیرد.

بنابراین اگر وجود دیوان بین‌المللی کیفری برای انگلیس و فرانسه کاملاً مناسب است، چرا برای ایالات متحده اینگونه نباشد؟ دولت بوش برای توجیه حمله‌ی بی‌امان خود به دیوان بین‌المللی کیفری، بر سه استدلال عمده تکیه کرده است. با آنکه موضوعات مطروحه در این استدلال‌ها به ظاهر از جلوه‌ای آکادمیک برخوردارند، اما هیچیک نمی‌توانند هیجان و تقریباً تشنجی را که اشاره به دیوان بین‌المللی کیفری در بسیاری از بخش‌های دولت آمریکا و نیز در میان جمع کثیری از دانشگاهیان این کشور ایجاد می‌کند، توجیه کنند. تنها از یک طریق می‌توان این واکنش‌ها را توضیح داد: دیوان بین‌المللی کیفری می‌تواند برای حمله به ناقضان حقوق بین‌الملل و ایجاد محدودیت برای یک قدرت برتری جو به

ابزار مناسبی مبدل شود. اینگونه هدف قرار دادن دیوان بین‌المللی توسط بوش در مناظره‌ی خود با سناتور جان کری در اکتبر ۲۰۰۴، کاملاً مبین این نقطه نظر می‌باشد. وی در این مناظره صراحتاً می‌گوید که دادن قدرت اجرایی در رابطه با حقوق بین‌الملل گزینشی است.

عدم وابستگی دادستان و مستقل بودن وی در رأس نگرانی‌های ایالات متحده قرار دارد. در ژوئن ۲۰۰۳، اعضای اساسنامه‌ی رم، به اتفاق آرا، لویس مورنو اوکامپو را به عنوان نخستین دادستان دیوان بین‌المللی کیفری برگزیدند. به عنوان یک آرژانتینی تجربه‌ی اوکامپو شامل تعقیب قانونی شماری از نظامیان حاضر در جنگ آرژانتین، بررسی موضوع ناپدید شدن هزاران تن از هواداران اتحادیه‌ها، دانشجویان و رهبران روشنفکر و نیز محاکمه‌ی پلیس مخفی شیلی در رابطه با قتل ژنرال کارلوس پراتس، در رژیم پینوشه است و تمام افرادی که وی را از دوران دادستانی‌اش در آرژانتین می‌شناختند به صداقت و درستی وی معترفند. (www.icc-cpi.int) تمهید اتخاذی رم بدین معنا است که دادستان دیوان بین‌المللی مستقل و غیروابسته است و نمی‌تواند تحت تأثیر مستقیم ایالات متحده یا هر کشور دیگری باشد که از طریق شورای امنیت سازمان ملل متحد عمل می‌کند. به عبارت دیگر و در نتیجه آقای اوکامپو نمی‌تواند از صدور کیفرخواست علیه شهروندان آمریکایی از جمله پرسنل نظامی و رؤسای سیاسی آنها منع شود. (Philippe Sands, 2005)

شیوه اعمال اختیار و قدرت صدور درخواست، در تمام سیستم‌های سیاسی و حقوقی، موضوع مهم و قابل توجهی است و همراه با بیشترین میزان ریاکاری می‌باشد. بسیاری از افرادی که قاضی گارزن، دادیار جنایی اسپانیایی را به علت شکایت از پینوشه مورد انتقاد قرار می‌دادند، از تحقیقات کنث استار درباره بیل کلینتون و موضوعاتی که در اغراق‌آمیزترین حالت نیز نمی‌توانستند در حکم جنایات ضدبشری باشند، خوشحال بودند. اگر بحث حکومت قانون است، دادیاران باید مستقل و بی‌طرف باشند. اگر دادیاران ملی نباید مشمول کنترل

سیاسی باشند، پس چرا باید در سطح بین‌المللی شرایط متفاوتی حاکم باشد؟ دادیار در برابر قضات دادگاه بین‌المللی کیفری و دولت‌های عضو اساسنامه‌ی رم پاسخگو و مسئول است و اگر بر خلاف وظایف آیین‌نامه‌ای خود عمل کند، از سمت خود برکنار می‌شود. بنابراین ضروری است که از حق عملکرد مستقل و بی‌طرفانه برخوردار باشد.

این بدین معنی نیست که دادستان می‌تواند مطابق میل خود عمل کند. اساسنامه‌ی رم معیار توازن است و نهایتاً اختیار را به قضات واگذار می‌کند و نه دادستان و وی صرفاً در صورت متقاعد کردن قضات می‌تواند تحقیقات و پیگیری را آغاز کند. این مسئله برای صد کشور عضو دیوان از جمله اعضای که قوای آنها فعالانه در مأموریت‌های نظامی سرتاسر جهان شرکت دارند، کاملاً روشن است. اما ایالات متحده باز هم دادستان دادگاه را «دادیار غیرقابل اعتماد» و قدرت قضایی وی را کنترل‌نشده» (Sandy Telegraph, 2004: 24) می‌خواند. چنین شکایت‌هایی نمی‌تواند این واقعیت را انکار کند که محدودیت‌های دادستان و قضات دیوان بین‌المللی کیفری به مراتب بیشتر از محدودیت‌های هم‌تایانشان در محاکم قضایی یوگسلاوی و رواندا می‌باشد. ظاهراً آنچه که برای صرب‌ها، کروات‌ها، بوسنیایی‌ها و رواندایی‌ها خوب و کافی است برای آمریکاییان نه خوب است و نه کافی. این نمونه‌ای از یک استاندارد دوگانه و کاملاً آشکار است و ادعای قرار گرفتن در معرض کیفرخواست‌های سیاسی ناروا نیز چیزی بیش از یک بلوف و بزرگ‌نمایی بیهوده نیست.

سیاست دوگانه‌ی ایالات متحده

دولت بوش نگرانی عمده‌ی دیگری را نیز مطرح کرده و چنین استدلال می‌کند که حوزه‌ی صلاحیت قضایی دادگاه بر اشخاص بقدری گسترده است که حتی عدم پذیرش اساسنامه‌ی رم از سوی آمریکا نیز نمی‌تواند اتباع این کشور را از پیگیری قانونی دیوان بین‌المللی کیفری مصون نگه دارد. البته حوزه‌ی صلاحیت

قضایی دیوان، صرفاً شامل اتباع دول عضو نمی‌باشد و افرادی که در قلمرو یکی از دول عضو، مرتکب جنایت بین‌المللی شده باشند، نیز در این حوزه می‌گنجند. به عنوان مثال یک تبعه‌ی آمریکایی که در افغانستان مرتکب جنایت جنگی یا ضدبشری شده باشد، به علت پذیرش اساسنامه‌ی رم از سوی افغانستان در فوریه‌ی ۲۰۰۳، می‌تواند از سوی دیوان مورد پیگرد قرار گیرد. همچنین مأموران سازمان خبرسانی مرکزی آمریکا می‌توانند به علت بازپرسی‌های غیرقانونی خود در پایگاه هوایی بگرام، در این دیوان به محاکمه کشیده شوند. به اعتقاد دولت بوش این موضوع صرفاً تضعیف استقلال آمریکا و محدود شدن اختیاراتش را در سرتاسر جهان در پی خواهد داشت. (www.browse.guardian.co.uk) داشتن اختیار برای انجام چه کاری؟ جنایات جنگی؟ یا حمایت از سایرین در انجام جنایات ضدبشری؟ یا نادیده گرفتن نسل‌کشی هم‌پیمانانش؟ به عبارت صریح‌تر داشتن اختیار در اینجا عبارت است از اینکه هیچ یک از شهروندان آمریکایی نباید تحت هیچ شرایطی توسط دیوان بین‌المللی کیفری به محاکمه کشیده شود. همانگونه که دونالد رامسفلد می‌گوید: «ایالات متحده هر گونه تلاش دیوان یا دول عضو اساسنامه‌ی رم را در به محاکمه کشاندن اتباع آمریکایی غیرقانونی می‌داند.» (Magic Eye Inc. and Marc Grossman, 2004) با توجه به محدودیت‌های لحاظ شده در اساسنامه‌ی رم، چرا نباید شهروندان آمریکایی مظنون به ارتکاب جنایت بین‌المللی در قلمرو دول عضو دادگاه، تحت پیگرد یا بازجویی قرار گیرند؟

چند ماه بعد از آنکه دولت بوش اعلام کرد که اساسنامه‌ی رم را تصویب نخواهد کرد، کنگره لایحه‌ی حفاظت از نظامیان آمریکایی را به تصویب رساند. (Clint Willis, 2004: 220) به گزارش دیده‌بان حقوق بشر، هدف از تصویب این لایحه مرعوب ساختن کشورهای بود که با تصویب اساسنامه رم بر خلاف میل آمریکا عمل کرده بودند. این لایحه در واقع رئیس‌جمهور آمریکا را در استفاده از تمام راهکارهایی که برای رهایی آمریکاییان از توقیف یا بازداشت دیوان بین‌المللی، لازم و مناسب بود، آزاد می‌گذارد. از این لایحه گاهی اوقات با عنوان

«لایحه‌ی حمله به لاهه» یاد می‌شود. این لایحه تمام آمریکاییان را از همکاری با دیوان بین‌المللی کیفری (به جز دادگاه‌های یوگسلاوی و رواندا) منع کرده و قوای آمریکایی را از شرکت در عملیات‌های حافظ صلح سازمان ملل باز می‌دارد؛ مگر آن که از خطر پیگرد دیوان بین‌المللی کیفری کاملاً در امان باشند. در واقع دولت آمریکا با لحاظ کردن این تبصره هشدار داده است که تا زمان دریافت حق معافیت و بخشودگی برای پرسنل دول غیرعضو دیوان بین‌المللی کیفری از این دادگاه و از هر حوزه‌ی قضایی دیگری، بجز حوزه‌ی قضایی دولت فرستنده، با ادامه‌ی عملیات حافظ صلح آگوست ۲۰۰۳ سازمان ملل متحد در لیبیا مخالفت خواهد کرد. (Ibid)

«لایحه‌ی حمله به لاهه» پس از لازم‌الاجرا شدن، برای منصرف کردن بسیاری از دولت‌ها از عضویت در دیوان بین‌المللی کیفری، مورد استفاده قرار گرفته است. این لایحه واکنش شدیدی را در سرتاسر جهان، از کشورهای بزرگ و کوچک، کارائیب، و آمریکای جنوبی تا دول اروپای مرکزی و شرقی ایجاد کرده است. در این میان تسلیم میلوسویچ به دیوان جنایی بین‌المللی یوگسلاوی از طرف دولت صرب و منتنگرو دستاویز خوبی برای انتقاد شدید از سیاست‌های دوگانه‌ی ایالات متحده شده است. قدر مسلم این دوگانگی به سیستم حقوقی بین‌الملل لطمه زده و زمینه‌ی ادامه‌ی ارتکاب جنایات توسط جنایتکاران و آرامش خاطر آنها را فراهم می‌آورد. (Francis Anthony Boyle, 2004)

در اعمال «لایحه‌ی حمله به لاهه» دولت بوش، با اتکا به یک برنامه‌ی جاه‌طلبانه کوشیده است تا تمام دول جهان، از جمله متحدین خود را نسبت به عدم تحویل آمریکاییان، تحت هر شرایطی به دیوان بین‌المللی کیفری، متقاعد کند. این اقدام آمریکا مبتنی بر قرائت مبهمی از اساسنامه‌ی رم و خصوصاً ماده (۲) ۹۸ آن است و دیوان را از واداشتن هر کدام اعضای معاهده نسبت به تحویل برخی از اشخاصی که بر طبق توافقات بین‌المللی از حق مصونیت برخوردار می‌باشند، به دیوان باز می‌دارد، مگر اینکه دولتی که شخص مورد نظر را فرستاده

با تحویل وی به دیوان موافقت کند. ظاهراً هدف تدوین‌گران این ماده، دیپلمات‌ها و پرسنل نظامی و یا همان مأمورینی بوده که تحت کنوانسیون‌های دیپلماتیک یا توافقات بین‌المللی برای انجام امور دولتی از کشوری به کشور دیگر فرستاده می‌شوند (Frederic L Kirgis, 2003) و توریست‌ها یا تجار یا اشخاصی که در چنین هیأتی مسافرت می‌کنند، مد نظر آنها نبوده است و لذا چنین کسانی نمی‌توانند مشمول مصونیت قید شده در ماده‌ی (۲) ۹۸ باشند. اما همانگونه که گفته شد ایالات متحده سخت در تلاش است تا تمام جهان را نسبت به عدم تحویل آمریکاییان از هر نوع و تحت هر شرایطی به دادگاه بین‌المللی کیفری، متقاعد کند و متقابلاً نیز هیچ‌گونه تعهدی را نسبت به محاکمه‌ی آن دسته از اتباع خود که در جنایات جنگی یا نسل‌کشی دخالت داشته‌اند، نمی‌پذیرد.

تمام دول مخالفی که از پذیرش این توافقات یک‌جانبه سر باز می‌زنند با تحریم‌های شدید آمریکا روبرو شده، و حمایت نظامی آمریکا را از دست می‌دهند. به راستی ایالات متحده تا چه وقت قادر به ادامه دادن چنین روشی خواهد بود؟ در دنیایی که هر بخش از آن به بخش دیگر وابسته است و به سمت یک پارچه شدن پیش می‌رود، تصور بازگشت به طبیعت و بازگشت به سیاره آشفته‌ای که در آن هر دولتی بتواند مطابق میل خود و رها از تعهدات بین‌المللی عمل کند غیرممکن است. همانگونه که آمریکا و انگلیس در عراق و در جنگ ضد تروریسم خود آموختند، این تصویری واهی است.

نتیجه‌گیری

حقوق بین‌الملل و تمام نهادهای برخاسته از آن هر اندازه که ناقص باشند، وجودشان ضروری است و بازتابگر حداقل استانداردهای یک رفتار قابل قبول می‌باشند. این قوانین و نهادها برای قضاوت درباره‌ی مشروعیت اقدامات بین‌المللی یک استاندارد ارائه می‌دهند. آنها وجود دارند و اگر قرار است که عملکردها قابل توجیه باشد، تبعیت از آنها ضرورت می‌یابد. نمی‌گوییم که

عملکرد دیوان بین‌المللی و کلاً حقوق بین‌الملل نیازمند ارزیابی منظم نیستند. سیستم دادگاه و حقوق بین‌الملل با چالش‌های بسیاری روبرو است که چالش‌های مربوط به فرضیات دهه‌ی ۴۰ روزولت و چرچیل و سایر سران از آن جمله می‌باشد. نظام حقوقی جهان دیگر در انحصار دولت‌ها نیست. حقیقت این است که امروزه روابط بین‌الملل مفهوم اقتدار ملی را تغییر داده است و این ادعا که اقتدار امروز دولت‌ها به همان اندازه‌ی پنجاه سال پیش است، مستلزم نادیده گرفتن واقعیت است. عرصه‌ی رو به گسترش وابستگی‌های متقابل، رشد روزافزون حقوق بین‌الملل را به دنبال داشته است و این بدان معنی است که الزامات بین‌المللی دولت‌ها را محدود کرده و دست و بال آنها را بسته است و مقرراتی که روزگاری تصویب شده بود، منطق و زندگی مصوبان خود را تسخیر و از محدوده‌ای که مصوبین در زمان تصویب در ذهن خود داشتند فراتر رفته است. البته این به معنای پایان اقتدار ملی نیست و همین‌طور به معنای نابودی دولت‌های مستقل نمی‌باشد. اما به طور اجتناب‌ناپذیری به معنی اعمال محدودیت‌های بیشتر بر آزادی‌های ملی است. هر معاهده‌ی بین‌المللی دارای یک تأثیر الزام‌آور است و اساسنامه رم نیز چنین است و اگر چنین نبود در اجرای اهداف خود موفق نمی‌شد و در واقع هیچ یک از معاهدات بین‌المللی هرگز صرفاً یک مانور سیاسی نمی‌باشد.

باید پذیرفت که ظهور نهادهای جدید بین‌الملل با مقررات مفصل‌تر، جزئی‌تر و اجرایی‌تر اقتدار ملی دولت‌ها را عمیقاً متأثر می‌سازند. اما در اکثر کشورها بخش عمده‌ای از این معاهدات مورد بحث و بررسی قرار نمی‌گیرند. کمیته‌ی خاصی وجود ندارد که بر مذاکرات مربوط به عهدنامه‌های بین‌المللی یا تصمیم‌گیری در مورد تصویب یا عدم تصویب یک معاهده‌ی خاص نظارت داشته باشد. این به خصوص زمانی که جهان به طور روزافزون در پی تصویب معاهدات بین‌المللی جدید است شکافی هول‌انگیز و تکان‌دهنده محسوب می‌شود. در این میان پیدایش دیوان بین‌المللی کیفری که عهده‌دار تصمیم‌گیری

درباره موضوعات مختلف از حقوق بشر تا تجارت و از حفاظت محیط زیست تا سرمایه‌گذاری خارجی باشد، تنش‌های مهمی را در پی خواهد داشت. قضات چه کسانی هستند؟ چگونه منصوب می‌شوند و چرا باید تصمیماتی را اتخاذ کنند که زندگی عامه‌ی مردم را به شدت متأثر سازد؟

برخی با استناد به این تغییرات چنین استدلال می‌کنند که دیوان بین‌المللی کیفری فاقد کارایی لازم است و باید تغییر یابد. دولت‌مردان آمریکایی از جمله این افرادند. اما باید پذیرفت که اکثر قوانین و مقررات مربوط به این دیوان بر اساس دلایل متقنی تصویب شده‌اند و غالباً هم به لحاظ منطقی از کارکرد مناسبی برخوردارند. آنها در حد توان بازتابگر ارزش‌های مشترک ملت‌ها هستند. چگونه و با کدام منطق می‌توان باور کرد که ۹/۱۱ یا حوادثی نظیر جنگ عراق بتوانند شعور بشریت را اساساً تغییر داده و الگوهای اخلاقی جدیدی را ایجاد کنند.

امروز آمریکا در مواجهه با محدودیت‌های ایجاد شده در حوزه‌ی اقتدار ملی خود در پی طفره رفتن از این قوانین به خصوص در بخش‌هایی است که هیچ منفعت اقتصادی مستقیمی را برای این کشور به دنبال ندارند. بسیاری از دولت‌ها نیز چشمان خود را بر روی حقایق فوق‌بسته و یا حتی در صدد تباری هستند. اما این نحوه از عملکرد سیستم قانون‌محور پس از جنگ جهانی دوم را بی‌آنکه جهان را به مکانی امن‌تر و یا بهتر مبدل سازد، در معرض آسیب جدی قرار خواهد داد. این روند نه تنها از پیشنهاد یک جایگزین عملی باز می‌ماند بلکه با راندن بسیاری از متحدین بریتانیا و غیرمعتقول جلوه دادن اقداماتش به منافع دراز مدت نیز آسیب می‌رساند. در بحبوحه‌ی چالش‌های بزرگ مقررات و رعایت آنها مهم‌تر از هر زمان دیگر خواهد بود. سیاست‌های حقوق بین‌الملل و نهادهای برخاسته از آن احتمالاً تغییر خواهند یافت اما هرگز نمی‌توانند تابع امیال شده و یا کنار گذاشته شوند.

منابع

- 1 - See <<http://www/amicc.org/rumsfeld-21-02.pdf>> on the emerging system of international criminal justice. See also P. Sands, *From Nuremberg to the Hague: the Future of International Criminal Justice* (Cambridge University Press, 2003). See also M. Lattimer and P. Sands, *Justice for Crimes against Humanity* (Hart Publishing, 2003).
- 2 - See <<http://www.molossia.org/lawoftreaties.html>> Vienna Convention on the Law of Treaties, Article 18.
- 3 - Statement issued by the USA Department of Defense, at <<http://usinfo.state.gov>>.
- 4 - See Charles B. Field and Richter H. Moore Jr., *Comparative-International-Criminal-Justice-Nontraditional* (Waveland Pr Inc, 2005). See also Delbert L. Rounds, *International-Criminal-Justice-Issues-Perspective* (Allyn & Bacon, 1999).
- 5 - For a general account see Pierre Hazan, M. Cherif Bassiouni and James Thomas Snyder, *Justice-Time-War-International-Yugoslavia* (Texas A&M University Press, 2004). See also Margaret Macmillan and Richard Holbrooke, *Paris 1919: Six Months that Changed the World* (Random House Trade Paperbacks, 2003).
- 6 - Conrad Black, *Franklin Delano Roosevelt: Champion of Freedom* (Public Affairs, 2003).
- 7 - Gary Jonathan Bass, *Stay the Hand of Vengeance: The Politics of War Crimes Tribunals*, (Princeton University Press, 2001).
- 8 - Adam LeBor, *Milosevic: A Biography* (Yale University Press, 2004).

- 9 - <http://www.law.harvard.edu/students/orgs/hrj/iss16/sharp.shtml>.
- 10 - Quoted by John Bolton in his remarks to the Federalist Society, 14 November 2002, full text is available at <http://www.mtholyoke.edu/acad/intrel/bush/icc2.htm>.
- 11 - <http://www.un.org/law/icc>.
- 12 - See Knut Dörmann, Louise Doswald-Beck, and Robert Kolb, *Elements of War Crimes under the Rome Statute of the International Criminal Court: Sources and Commentary* (Cambridge University Press, 2003).
- 13 - See James Crawford, 'the drafting of the Rome Statute', in P. Sands, *op.cit.*
- 14 - See Bart Brown, 'The Statute of the International Criminal Court: Past, Present and Future', in *The United States and the International Criminal Courts*, American Academy of Arts and Sciences, September 2000.
- 15 - http://www.icc-cpi.int/otp/otp_bio.html.
- 16 - See Philippe Sands, *Lawless World*, Third Chapter (Penguin Books, 2005).
- 17 - *Sandy Telegraph*, 29 February 2004.
- 18 - <http://browse.guardian.co.uk>.
- 19 - See Magic Eye Inc. and Marc Grossman, *Magic Eye Beyond 3D: Improve Your Vision* (Andrews McMeel Publishing 2004).
- 20 - Clint Willis, *The I Hate Dick Cheney, John Ashcroft, Donald Rumsfeld, Condi Rice. . . Reader: Behind the Bush Cabal's War on America* (Thunder's Mouth Press, 2004), p. 220.
- 21 - See Francis Anthony Boyle, *Destroying World Order: U.S. Imperialism in the Middle East before and after September 11th* (Clarity Press, 2004).
- 22 - See Frederic L Kirgis, *Security Council Resolution 1502 on the protection of humanitarian and United Nations personnel* (American Society of International Law 2003).

میراث نومحافظه کاران و آینده آن در دولت اوباما

محمدعلی حیدری^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۵/۵

حمید رهنورد^۲

تاریخ تأیید مقاله: ۸۸/۷/۴

صفحات مقاله: ۹۱-۱۲۰

چکیده

نومحافظه کاری واژه‌ای است که در ادبیات روابط بین‌الملل در طول هشت سال دولت بوش به کثرت یاد شده است. به راستی نومحافظه کاری چیست؟ آیا یک جنبش فکری است یا یک روند و مسئله‌ی تاریخی که با قدمتی هفتاد ساله با تلفیقی از آموزه‌های فکری متنوع، تبدیل به جریانی پیچیده، مبهم و البته قدرتمند گردیده است. در روند تحول نومحافظه کاری که با قدرت‌گیری آن در عرصه‌ی دولتی همراه بوده، منجر به وقوع دو جنگ افغانستان و عراق و اتخاذ تصمیمات بنیادین در عرصه‌ی داخلی گردیده است. لذا این سؤال در ذهن متبادر می‌گردد که نومحافظه کاری دارای چه پتانسیل و روند فکری ای بوده که توانسته این چنین اقداماتی را در دو سطح یاد شده ایجاد نماید؟ تحلیل خواهیم نمود که نومحافظه کاری دارای ریشه‌های عمیق تاریخی بوده که از دهه‌ی ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ نشأت گرفته و در طول حیات خود به واسطه‌ی ترکیب آموزه‌های مختلط همچون لیبرالیسم، محافظه‌کاری و سوسیالیسم دارای پیچیدگی‌های مفهومی گردیده است. عقایدی که شامل بازار

۱ - دکتری روابط بین‌الملل از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

۲ - کارشناس ارشد سیاست‌گذاری عمومی از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، پژوهشگر مرکز تحقیقات استراتژیک.

آزاد، دموکراسی، فردگرایی، حقوق برابر و در آخر طرفداری از تئوری‌های مارکسیستی همچون کشمکش طبقاتی و دخالت بیشتر حکومت در جامعه می‌باشد. همچنین به دلیل دمیده شدن آموزه‌های ارزشی آمریکایی در عرصه سیاست خارجی که شامل مذهب، حقوق بشر و دموکراسی می‌گردد دارای نقطه تمایز برجسته‌ای از جریان محافظه کاری گردیده است. موارد مطرح شده با توجه به وجود پایگاه اجتماعی قابل توجه نومحافظه کاران در آمریکا، فعال بودن مؤسسات و نهادهای پژوهشی و نظری نومحافظه کاری و تداوم ساختارهای بنیادین در سیاست خارجی آمریکا، می‌تواند از جمله عوامل تداوم نظری برخی آموزه‌های نومحافظه کاری در سیاست خارجی آمریکا باشد. در نهایت بر این اعتقادیم که نومحافظه کاری تبدیل به پوسته‌ی سختی در سیاست خارجی آمریکا گشته که دمکرات‌ها توانایی گذر از آن را به طور کامل نخواهند داشت.

* * * * *

کلید واژگان

نومحافظه کاری، محافظه کاری، سیاست خارجی، دولت بوش پسر، دولت اوباما

مقدمه

اگر شما جمله‌ای را بخوانید که با «نومحافظه کاران معتقدند» شروع شود ۹۹/۴۴ درصد این احتمال وجود دارد که این جمله دارای هر مفهومی می‌باشد، که در آن صورت غیرواقعی خواهد بود. (Brooks, 2004: p. 24) دقیقاً نومحافظه کاری به چه معناست؟ اکنون حتی برخی از سیاستمداران آمریکایی با اعتماد به نفس زیادی درخصوص اینکه نومحافظه کار چه کسی است، صحبت می‌کنند و به نظر می‌رسد که تصور می‌کنند معنی این کلمه کاملاً آشکار است. این در حالی است که بسیاری از کسانی که تحت عنوان نومحافظه کار نامیده شده‌اند، از این استدلال که آنها را نومحافظه کار می‌نامند در شگفت هستند. امروزه آنچه که نومحافظه کاری می‌نامیم یکی از جریان‌های روشنفکری آمریکایی بوده که به طور متناوب ادامه

داشته است و برخلاف آنچه که منتقدان تئوری توطئه مطرح می‌نمایند این یک جنبش نیست، بلکه نومحافظه‌کاری مسئله‌ای است در تاریخ که به دقت نام‌گذاری شده است. فوکویاما معتقد است نومحافظه‌کاری مجموعه‌ای به هم پیوسته از ایده‌ها، استدلال‌ها و نتایجی از تجربه است که بایستی در منظومه‌ی خودش مورد قضاوت قرار گیرد (Fukuyama, (a) 2006: 73) به همین جهت است که بررسی و شناخت ابعاد مختلف جریان نومحافظه‌کاری ضرورت می‌یابد. جریانی که به‌رغم تکرار مکرر واژه‌ی نومحافظه‌کاری در روابط بین‌الملل در دوره‌ی بوش از شناخت کافی در نزد بسیاری از متخصصین حوزه‌ی علوم اجتماعی نیز به اندازه کافی امروزه برخوردار نگردیده است. از سویی دیگر با توجه به پایگاه اجتماعی قابل توجه نومحافظه‌کاران در جامعه‌ی آمریکا امکان بازگشت آنها به قدرت هرچند می‌تواند با تغییراتی در پاره‌ای از آموزه‌های فکری آنها همراه باشد، وجود دارد.

لذا علی‌رغم کنار رفتن رئیس‌جمهور نومحافظه‌کار از قدرت در آمریکا، اهمیت بررسی و مطالعه‌ی علمی این جریان کاهش نیافته و همچنان شناخت ابعاد مختلف آن مورد بحث محافل آکادمیک می‌تواند قرار گیرد. به همین جهت بخشی از این مقاله به بررسی بنیان‌های نظری این جریان پرداخته است و در بخش بعدی دلایل عینی خود را مبنی بر امکان بازگشت نومحافظه‌کاری به عرصه‌ی قدرت به آزمون می‌گذاریم. تمرین عملی بازگشت نومحافظه‌کاری را از طریق دو متغیر مورد بررسی قرار می‌دهیم اولاً به بررسی و تحلیل نقش مؤسسات، سیاستمداران و نظریه‌پردازان برجسته‌ی این جریان فکری می‌پردازیم و این سوال را مطرح می‌نماییم که تا چه حدی این نهادها و افراد هم‌چنان در عرصه‌ی قدرت آمریکا فعال هستند و در اتخاذ تصمیم‌سازی مؤثر می‌باشند؟ و دوماً سیاست خارجی دولت اوباما که برگرفته از کارشناسان و مشاوران دولت کلینتون می‌باشد، چه میزان توانسته است که نسبت به سیاست‌های هشت ساله بوش تغییراتی را اعمال نماید؟ لذا سؤال اصلی این مقاله عبارت است از پیشینه

و ریشه‌های فکری جریان نومحافظه‌کاری چیست؟ و سؤال فرعی آن که زمینه‌های احتمالی تأثیرگذاری و بازگشت نومحافظه‌کاری در سیاست خارجی آمریکا کدامند؟ مفروض این تحقیق آن است که به دلیل وجود پایگاه اجتماعی قابل توجه نومحافظه‌کاران در آمریکا و هم‌چنین فعال بودن مؤسسات و نهادهای پژوهشی و نظری نومحافظه‌کاری و در نهایت تداوم ساختارهای بنیادین در سیاست خارجی آمریکا، می‌تواند از جمله عوامل تداوم نظری برخی آموزه‌های نومحافظه‌کاری در سیاست خارجی آمریکا باشد. در این پژوهش قصد داریم طی دو بخش ابتدا به بررسی سیر پیدایش و تحول نومحافظه‌کاری پرداخته و سپس در بخش دوم سیاست خارجی نومحافظه‌کاران و امکان تداوم آن در سیاست خارجی دولت اوباما و چشم‌انداز آتی این جریان فکری را مورد آزمون و بررسی قرار دهیم. شایان توجه این که این پژوهش عمدتاً بر آن بوده است که محورهایی از سیاست خارجی را که در دوره‌ی نومحافظه‌کاران به دوره‌ی جدید انتقال یافته است، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. لذا بحث درخصوص وجوه جدید و تغییر یافته‌ی سیاست خارجی دولت اوباما مجالی دیگر را می‌طلبد.

نومحافظه‌کاری به چه معناست؟

ریشه‌ی نومحافظه‌کاری در طیف برجسته‌ای از روشنفکران عمدتاً یهودی قرار دارد که در اواسط و اواخر دهه ۱۹۳۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۴۰، توسط افرادی که در دانشگاه نیویورک حضور داشتند پایه‌گذاری شده است، گروهی که شامل ناتان گلزر^۱، دانیل بل^۲، ایروینگ هوو^۳ و کمی بعد دانیل پاتریک موینیهان^۱ می‌شدند.

1 - Nathan Glazer

2 - Daniel Bell

3 - Irving Howe

داستان این گروه در بعضی از کتب و مقالات ارائه شده است که به طور قابل توجه - ای در فیلم مستند جوزف دورمن^۲ بنام «مستدل کردن جهان»^۳ ارائه شده است. مهم - ترین میراث گروه دانشگاه نیویورک با رهیافتی ایده آلیستی درخصوص پیشرفت اجتماعی و جهانی بودن حقوق بشر با احساسات شدید ضدکمونیستی روسی همراه بوده است. پس این تصادفی نیست که چرا بسیاری از اعضای این گروه به عنوان تروتسکیست‌ها معروف شدند. لئون تروتسکی اگرچه یک کمونیست بود، اما حامیانش او را در مقام مقایسه با خصوصیات متناسب به رژیم استالین مانند بی‌رحمی و خشونت گسترده، همسان وی نمی‌دانستند. این در حالی است که چپ ضدکمونیستی در تقابل با راست آمریکایی نسبت به کمونیسم سمپاتی نیز داشت که این به واسطه امکان دستیابی به اهداف اجتماعی و اقتصادی مورد نظر کمونیسم بود. اما در دهه‌های ۱۹۴۰-۱۹۳۰ در پی به قدرت رسیدن سوسیالیست‌ها، آنها تبدیل به نظام سیاسی شدند که نتوانستند به حداقلی از اهداف اعلام شده‌ی خود نایل گردند. (Fukuyama, (b) 2006) در حالی که همه‌ی متفکران گروه نیویورکی مذکور به سوی نومه‌حافظه‌کاری متمایل نشدند، خطر حرکت به سوی ایده‌آلیسم افراطی موضوعی بود که در زیرمجموعه‌ی کار بسیاری از اعضای این گروه قرار می‌گرفت.

نومه‌حافظه‌کاری اولین نمونه از یک مدل محافظه‌کاری قرن گذشته و محصولی آمریکایی است و همان‌طور که اشاره گردید به گروهی کوچک که اکثراً روشنفکران لیبرال یهودی بودند که در دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ از نظر فکری رشد نمودند تعلق دارد، هر چند به عنوان افراطی‌گرایان چپ اجتماعی آمریکا نیز نگریده می‌شدند. هم‌چنین آنها از عدم اختصاص هزینه‌ی کافی برای مسائل

1 - Daniel Patrick Moynihan

2 - Joseph Dorman

3 - Arguing the World

دفاعی ناراضی بودند که می‌توان به سناتورهای دمکرات همچون جاکسون^۱ و هنری اسکول^۲ که عقاید ضدکمونیستی شدیدی داشتند اشاره کرد. در این راستا لیبرال‌ها اولین کسانی بودند که از پیشوند «نو» به کسانی که بیشتر محافظه‌کار بودند اطلاق کردند. در دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بیشتر لیبرال‌ها در نشریاتی که موضوعات اصلی‌شان سیاستگذاری داخلی بود، قلم می‌زدند، ولی سیاست خارجی همیشه در موضعی ثابت برای نومحافظه‌کاران تعریف شده است. عرصه‌ی دیگری که نومحافظه‌کاران از آن طرفداری نمی‌کردند، سیاست تشنج‌زدائی بوده است، آنها سعی در محدود نمودن شوروی و رویارویی مستقیم‌تری با بلوک شرق بودند که این سیاست‌ها منجر به بازدارندگی در مقابل شوروی در دهه‌ی ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ گردید. (Christian Science Monitor, 2007)

به همین دلیل است که نیویورک تایمز معتقد است که نومحافظه‌کاری تقریباً در هر سطحی از عقایدشان، از راهروهای پژوهشکده‌ها تا پنتاگون نفوذ کرده است. همچنین به نقل از نیوزویک به نظر، تفکر نومحافظه‌کاری تبدیل به پوسته‌ی سخت در سیاست خارجی آمریکا شده است، یا به عبارت دیگر از دوره‌ی ریگان ساختارهای بنیادین سیاست خارجی آمریکا را تحت تأثیر قرار داده است.

جریان فکری نومحافظه‌کاری امیدوار است، غمگین نیست، آینده‌نگر است، نوستالوژیک نیست و روند کلی آن امیدوارکننده است. نظریه‌پردازان برجسته‌ی قرن ۲۰ آن تمایل داشتند به تی.آر.اف.دی.آر و رونالد ریگان و نویسندگان جمهوری خواه و محافظه‌کار مانند کالوین کولدج^۳، هربرت هوور^۴، دویت

1 - Jackson

2 - Henry Scool

3 - Calvin Coolidge

4 - Herbert Hoover

آیزنهاور^۱ و بری گلدواتر^۲، به دلیل همسویی عملی این سیاستمداران با نظریات‌شان به دیده‌ی احترام به آنها بنگرند. بر همین اساس اغلب سیاستمداران جمهوری‌خواه اواخر قرن ۲۰ بهره‌ای از این اندیشه‌ها داشتند و این حقیقتی است که سیاست‌های نومحافظه‌کاری در آن دوران به نتایجی فراتر از پایه‌های سنتی آن رسیده بود، که این امر کمک نمود که بسیاری از ایده‌های نومحافظه‌کاری برای اکثریت رأی دهندگان آمریکایی جذابیت بیشتری داشته باشد. (Kristol and Dean, 2003) و پیروزی بوش پسر در سال ۲۰۰۰ مصداق این تأثیر بود.

در دهه‌ی ۱۹۹۰ نومحافظه‌کاری از چندین جریان فکری و روشنفکری دیگر تغذیه شد. یکی از این جریان‌ها از سوی دانشجویان لئواشترانس، تئوریسین سیاسی یهودی آلمانی بود، کسی که بر خلاف اغلب مطالب بی‌مفهومی که درباره او به وسیله افرادی همانند آنا نورتون^۳ و شادیا دروری^۴ نوشته شد، یک خواننده جدی متن‌های فلسفی بود و شخصی که نظراتش را درباره‌ی سیاست‌ها یا خط‌مشی‌های معاصر اغلب بیان نمی‌کرد و بالاتر از آن ادله‌ی مربوط به بحران مدرنیته که به وسیله‌ی نسبی‌گرایانی چون هایدیگر و نیچه مطرح شده بود، او را نگران می‌کرد و به همان اندازه‌ی این حقیقت که نه ادعاهای مذهبی و نه اعتقادات عمیق درباره‌ی ماهیت زندگی خوب نمی‌توانست او را از سیاست دور کند، ولی همانند متفکرین عصر روشنگری اروپائی، به آینده امیدوار و خوش‌بین بود. جریان روشنفکری دیگر ناشی از تفکرات آلبرت ولستر^۵ استراتژیست

1 - Dwight Eisenhower

2 - Barry Gold Water

3 - Anna Norton

4 - Shadia Drury

5 - Albert Wohlster

مؤسسه‌ی رند و کسی که معلم ریچارد پرل^۱، زلمای خلیل زاد^۲ (سفیر اسبق آمریکا در عراق) و پاول ولفوویتز^۳ (معاون سابق وزیر دفاع) که در میان شاگردان دیگر او بودند، نشأت می‌گیرد. ولستر به شدت از مسئله‌ی گسترش سلاح‌های هسته‌ای و شکاف باریکی که پیمان منع گسترش این سلاح‌ها در سال ۱۹۶۸ باقی گذاشته بود، نگران بود و معتقد بود که این حمایت برای دستیابی به انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای، گریزگاه مناسبی برای کشورهای خاص برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای خواهد شد. (Fukuyama, (b) 2006)

در مسیر بررسی تاریخچه‌ی نومحافظه‌کاری لازم است نگاهی به تفکرات فرانسیس فوکویاما بیندازیم، شخصی که مصراانه بیان داشته که با شاخه‌های مختلف جنبش نومحافظه‌کاری در ارتباط گسترده‌ای بوده است. او خود را دانشجوی اشتراوس می‌داند. کتاب «انسداد ذهن آمریکایی» را به عنوان یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌ها نوشته است، در مؤسسه‌ی رند شاغل بوده و با ولستر در موضوعات مربوط به خلیج فارس همکاری می‌کرد و هم‌چنین در دو پروژه با ولفوویتز مشارکت داشت. او اظهار می‌دارد که بسیاری از مردم کتاب وی تحت عنوان «پایان تاریخ و آخرین انسان» را یک رساله نومحافظه‌کاری تفسیر می‌کنند، هر چند او با این دیدگاه موافق نیست. او استدلال می‌کند با این دیدگاه موافق است که یک گرسنگی جهانی برای آزادی وجود دارد، در همه‌ی مردمی که به صورت اجتناب‌ناپذیری به سوی دمکراسی لیبرال هدایت می‌شوند و نیز این نکته که ما (غربی‌ها) در اواسط یک جنبش در حال رشد فزاینده و فراملی در جهت لیبرال دمکراسی زندگی می‌کنیم. فوکویاما معتقد است که این تفکر یک سوء فهم

1 - Richard Perel

2 - Zalmay Khalilzad

3 - Paul Wolfowitz

از این استدلال است. پایان تاریخ در نهایت استدلالی درباره‌ی مدرنیزاسیون است. پیشرفت تکنولوژیک برای یک جامعه‌ی مدرن، موفقیت و مطلوبیت محسوب می‌شود، زیرا اگر جامعه‌ای خشنود باشد، تمایل به تقاضای بیشتری برای مشارکت سیاسی دارد. از نظر وی لیبرال دموکراسی یکی از محصولات فرعی این روند مدرنیزاسیون می‌باشد، تفکری که تبدیل به خواستی جهانی (البته با تفاسیر گوناگون) صرفاً در دوره‌ی تاریخی اخیر درآمده است.

پایان تاریخ به عبارت دیگر، نوعی استدلال مارکسیستی برای وجود روند طولانی مدت از تکامل اجتماعی را ارائه نموده است، ولی حرکت آن به سوی لیبرال دموکراسی است نه کمونیسم. این موضع نومه‌محافظه‌کاری توسط افرادی همچون کاگان و کریستول در مقابل مکتب لنینیستی شکل داده شده است که تاریخ می‌تواند از طریق اعمال درست قدرت و اراده به جلو رانده شود. لنینیسم تراژدی دیدگاه بلشویکی بود (نقش روشنفکران آوانگارد در گذار به سوسیالیسم) که انعکاسی از آن به تقلید در آمریکا عمل شده است و نومه‌محافظه‌کاری به عنوان یک سمبل سیاسی و هم به عنوان یک مجموعه‌ی فکری در یک چنین مسیر تکامل یافته‌ای قرار دارد. (Fukuyama, (b) 2006) که فوکویاما معتقد است که او نمی‌تواند خیلی از آن حمایت کند.

گزاره‌های محوری نومه‌محافظه‌کاری

هسته‌ی مرکزی نومه‌محافظه‌کاری را می‌توان در سه گزاره‌ی اصلی و چهار گزاره‌ی الزامی از آن بیان کرد.

شرایط انسانی، انتخاب میان خیر و شر است و اقدام واقعی یک مشخصه‌ی سیاسی از طریق اراده‌ای که گذشتگان برای رویارویی با شر تأسیس نموده‌اند به وجود می‌آید.

اساس بنیادین دولت، متکی بر قدرت نظامی و اراده‌ی استفاده از آن است.

خاورمیانه و اسلام سیاسی، تهدید اصلی برای منافع ماورای دریاهای آمریکا است و برای فعال ساختن این سه عبارت نومحافظه‌کاری بایستی، موضوعات بین‌المللی به لحاظ اخلاقی به شکل مطلق‌گرا دیده شود. نومحافظه‌کاران متقاعد شده‌اند که آنها به تنهایی دارای زمینه‌های اخلاقی برتری هستند و استدلال می‌کنند که عدم تمکین به شکل مؤثر، رویارویی با دشمن را الزام‌آور می‌کند. تأکید بر ماهیت تک قطبی قدرت آمریکا، زمینه را برای اعمال گزینه‌ی نظامی به عنوان اولین انتخاب سیاسی فراهم می‌کند تا آخرین. آنها دانسته‌های درس ویتنام را بی‌اعتبار می‌دانند و اعتقاد دارند که این گونه باورها اراده‌ی آمریکا را برای اعمال قدرت نظامی تضعیف می‌کند. لذا بیشتر از آن پذیرای درس‌های مونیخ می‌باشند که معتقدند آنها بایستی قدرت نظامی پیشگیرانه‌ی آمریکا را تأسیس کنند.

تحلیل‌های ساده‌انگارانه و عمل‌گرایانه‌ی نمایندگان بوروکرات و دیپلماتیک همانند وزارت خارجه و متخصصین کشوری، باعث مشوش نمودن شناخت ایدئولوژیک سیاست‌های آنها می‌باشد.

پرهیز از ورود به پیمان‌ها و نهادهای بین‌المللی به دلیل اینکه عضویت در آنها باعث انتقاد از آمریکا توسط آنها شده و معتقدند که این حقیقت آمریکایی می‌باشد. (Halper and Clarke, 2004)

در همین راستا دولت بوش پدر از نقطه نظر نسل‌های اولیه‌ی این نحله‌ی فکری که خودشان را به عنوان نومحافظه‌کار معرفی نمودند، بر این اعتقاد بودند که آموزه‌های آنها پیچیده و موضوعی برای تفسیرهای متفاوت می‌باشد و بر چهار اصل مشترک که نقطه‌ی برجسته‌ی این تفکر بعد از جنگ سرد می‌باشد و عبارت بودند از:

- ۱ - رعایت دموکراسی و حقوق بشر و به صورت کلی‌تر مداخله در امور سیاست‌های داخلی دولت‌های دیگر،

- ۲ - باور به اینکه قدرت آمریکا می‌تواند برای اهداف اخلاقی به کار برده شود،

۳ - زلزله و تشکیک درباره‌ی توانایی حقوق بین‌الملل و مؤسسات بین‌المللی برای حل مسائل جدی امنیتی،

۴ - دیدگاهی که مهندسی اجتماعی جاه‌طلبانه را مطرح می‌کند، که اغلب به نتایج غیرقابل انتظار منجر شده و بنابراین اهداف خودش را تضعیف می‌کند.

این تردید درخصوص نتایج مهندسی اجتماعی جاه‌طلبانه که اوایل اغلب برای سیاست‌های داخلی در راستای اقدامات مثبت همانند تجارت و رفاه اعمال می‌شد، پیشنهاد رهیافتی محتاطانه در راستای نگرش به جهان و آگاهی از این که ابتکارات و طرح‌های جاه‌طلبانه همیشه نتایج غیرقابل پیش‌بینی داشته است به کار می‌رفت. (Fukuyama, (b) 2006) اما امروزه این باور درخصوص استفاده از ظرفیت‌های اخلاقی قدرت آمریکا یا به عبارت دیگر، مداخله‌گرایی آمریکایی که در صورت اعمال می‌تواند ساختار سیاست‌های جهانی را مجدداً شکل دهد، با تردید روبرو شده است. نمونه‌ی جنگ عراق که این باور در شکل استفاده از آن برای اعمال قدرت علیه تهدیدهایی که درخصوص مهندسی اجتماعی وجود داشت، غلبه پیدا کرده بود، قابل تعریف است. دیدگاهی که بیشتر در نظریات نومحافظه‌کارانه کریستولی و کاگانی که چگونه و چرا قدرت بایستی مورد استفاده قرار بگیرد؟ وجود داشته است. آنها معتقدند که ماهیت قدرت آمریکا انجام چنین هدفی را ایجاب می‌کند. بدین معنا که ایجاد یک نظم جهانی دمکراتیک و صلح‌آمیز که از طریق ابزارهایی که کریستول و کاگان این ویژگی‌ها را مورد اشاره قرار می‌دهند (اشاره به چهار اصل مشترک نومحافظه‌کاری بعد از جنگ سرد می‌باشد). ویلیام معتقد است که نومحافظه‌کاران تمایل دارند که تأکید بر فضیلت سیاسی به عنوان ابزاری برای برخورد با چالش نهیلیسم داشته باشند. به طور صریح او معتقد است که نومحافظه‌کاری در جستجوی نجات فرهنگ آمریکایی از طریق بازسازی و بسیج مجدد فضیلت جمهوری خواهی است. نومحافظه‌کاران معتقدند که ایمان شکننده

شده و آزادی در حال تهدید می‌باشد و تحت این شرایط فضیلت، حیاتی و جوهری می‌باشد. (Cantell, 2007 Kosma, Mikko and)

بایستی توجه نماییم گسترش جریان نومحافظه‌کاری در درون جامعه‌ی آمریکا متأثر از اتخاذ موضعی اخلاقی و فرهنگی در قالب ضدیت با گسترش سکولاریسم افراطی و افول ارزش‌های مذهبی و آزادی‌های جنسی بوده است. مهم‌ترین نمایندگان سیاسی این جنبش سناتور مک‌کارتی، سناتور گلد واتر و جورج والاس بودند که مجله‌ی نشنال ریویو را به عنوان سخنگوی جریان فکری خود مطرح نمودند. در واقع نومحافظه‌کاری واژه‌ای با دامنه‌ای گسترده بوده که برای تشریح مجموعه عقایدی به کار رفته است که بین درخواست کاهش مالیاتی تا سانسور بیشتر برنامه‌های تلویزیونی و حتی مخالفت با مهاجرت خارجی‌ان و تلاش برای بازگرداندن آنان به وطن‌شان متغیر می‌باشد. با این وجود دو مضمون اصلی را می‌توان در مقوله‌ی نومحافظه‌کاری تفکیک کرد، ابتدا حمایت مجدد از اقتصاد لیبرالیسم کلاسیک و سپس عقاید محافظه‌کاری سنتی قرن نوزدهم در زمینه‌ی حفظ نظم، اقتدار و انضباط اجتماعی می‌باشند. پس تقریباً آنچه آشکار است در نهایت عقاید نولیبرال و نومحافظه‌کاری بر یکدیگر منطبق گردیدند.

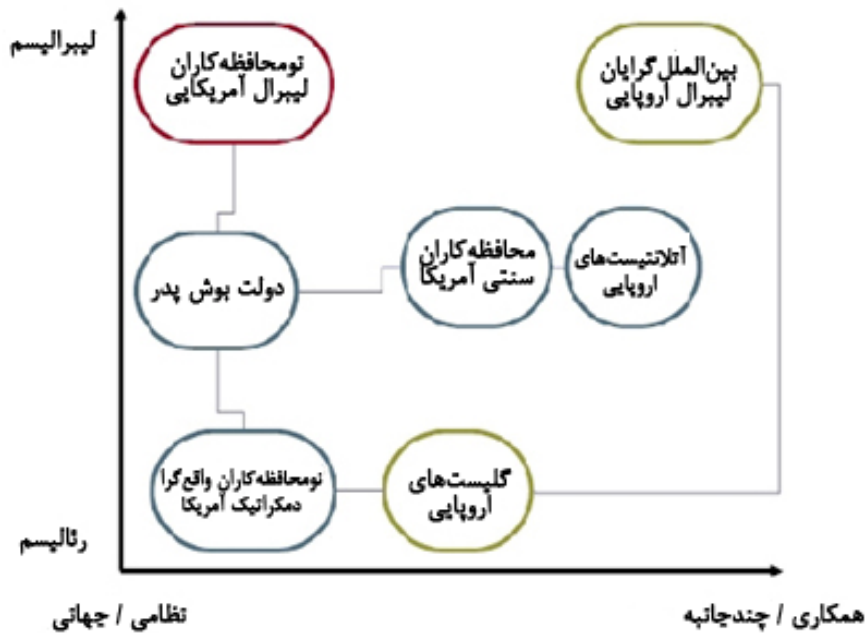
لذا اگرچه نومحافظه‌کاری محصول عوامل تاریخی متعددی است، ولی یکی از مهم‌ترین دوره‌های زمانی تأثیرگذار بر آن به دنبال رونق اقتصادی بلندمدت بعد از پایان جنگ جهانی دوم بود که به رکود اقتصادی اوایل دهه ۱۹۷۰ منجر شد، که همزمان با آن افزایش بیکاری، همراه با تورم شدید باعث شد عقاید کینزی دربارهِ مدیریت اقتصادی دولت تحت فشار بسیاری از جانب جناح راست سیاسی قرار بگیرد، از طرفی دیگر نومحافظه‌کاری تحت تأثیر عوامل اجتماعی، بویژه بسط یک فلسفه‌ی اجتماعی نولیبرالیستی قرار گرفت. هراس آنها از این بود که این وضع منجر به فساد دوگانه، بی‌بندباری و وابستگی به رفاه گسترده شود. جریان نومحافظه‌کاری در آمریکا با جذب شماری از روشنفکران لیبرال همچون

ایروینگ کریستول و نورمن پادهورتز که به صورت منتقدین آشکار دولت دمکرات کارتر مطرح شدند، از حمایت چشمگیری در نزد افکار عمومی برخوردار شدند. (Christian Science Monitor, 2007) در نهایت عوامل بین‌المللی نیز باعث تقویت احساسات ملی‌گرایی در درون نومحافظه‌کاری شد و ترس از کمونیسم را تشدید کرد و باعث گردید نومحافظه‌کاری از قدرت فزاینده‌ی نظامی آمریکا و نیز کاهش اعتباراتش به واسطه جنگ ویتنام و مسئله‌ی گروگان‌گیری کارکنان سفارت آمریکا در تهران احساس خطر نماید.

در واقع بسیاری از نومحافظه‌کاران دارای عقاید اجتماعی عمیق محافظه‌کاری هستند. هر چند که آنها طرفدار آزادی هستند، اما آزادی را در شرایط اساساً اقتصادی آن تعبیر می‌کنند. (Wolfson, 2004) با این مهم آزادی اقتصادی باید با توجه به نظم اجتماعی تعدیل شود. از این روست که برای نومحافظه‌کاری مقدور است که از گسترش آزادی در امور اقتصادی و همزمان با آن خواست اقتدار در حیات اجتماعی دفاع نماید. پس نومحافظه‌کاری از برخی جهات واکنشی به بی‌بندوباری‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ است. در طول این دهه رفاه فزاینده پس از دوران جنگ منجر به آمادگی بیشتر بویژه در میان جوانان برای زیر سؤال بردن و انتقاد از اخلاق مرسوم و معیارهای اجتماعی شده بود؛ به طوری که در طول این سال‌ها دیگر نومحافظه‌کاران علاقمند به تمرکز بر سیاست داخلی نبودند و به نقایص نیودیل و جامعه‌ی بزرگ آگاه بودند. آنها به طور قابل توجهی در ظرفیت دولت برای حل بسیاری از مسائل عمیق اجتماعی شک کردند، به این دلیل پودهرتز به نومحافظه‌کاران این دوره به عنوان لیبرال‌هائی که با واقعیت روبرو شده‌اند اشاره می‌کند. (Atkins and Tartakovsky, 2003)

با توجه به مطالب ارائه شده در آموزه‌های فکری نومحافظه‌کاران باعث گردید این گونه معرفی شوند که آنها از قدرت آمریکا برای پیشبرد منافع حیاتی آن به هر اقدام ممکن دست خواهند زد. این مهم دقیقاً نکته‌ای است که

نومحافظه‌کاران را از محافظه‌کاران سنتی جدا می‌کند. با جنگ بالکان نومحافظه‌کاران نشان دادند که چگونه خشونت در بوسنی را به دلیل غیر استراتژیک بودن آن به عنوان مسئله‌ای غیر مهم تلقی نمودند به طوری که وزیر امور خارجه‌ی آمریکا جیمز بیکر اظهار داشت که نیرویی در این جنگ نداریم، ولی سپس نومحافظه‌کاران از مداخله علیه صرب‌ها به دلیل نقض حقوق بشر و شاید دلیل اصلی آن حمایت بیدریغ روس‌ها و ضرورت مهار آنها در بالکان از بمباران ناتو حمایت کردند. این در حالی بود که از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ نقض حقوق بشر در بالکان به شکل گسترده در جریان بود و این پاسخ دیر محقق گردید. امروزه نومحافظه‌کاران نه تنها در محافل پر قدرت مالی و بانکی و در مؤسسات پژوهشی و نظریه‌پردازی حضور دارند، بلکه با توجه به پیشینه‌ی طولانی این جریان روشنفکری از قدرت استدلال قابل توجهی نیز بهره‌مند می‌باشند. (Atkins and Tartakovsky, 2003) با توجه به حضور قابل توجه نومحافظه‌کاران در ساختارهای اجتماعی و اقتصادی جامعه‌ی آمریکا و از سویی دیگر علایق و منافع حیاتی آمریکا در سیاست خارجی، عوامل بنیادینی هستند که می‌تواند دولت اواما را به تداوم بخش عمده‌ای از مسیر سیاست خارجی طی شده توسط نومحافظه‌کاران سوق دهد. (برای اطلاعات بیشتر در مورد تفاوت‌های محافظه‌کاری با نومحافظه‌کاری به نمودار ۱-۱ توجه فرمایید.)



نمودار ۱-۱ - نومحافظه‌کاری در نقشه ائتلاف سیاست خارجی

سیاست خارجی نومحافظه کاران و امکان تداوم آن در سیاست خارجی اوباما

در اول ژوئن ۲۰۰۲ در وست پوینت، بوش اصول سیاست خارجی دولت خود را که به عنوان دکترین بوش شناخته شد اعلام کرد. این دکترین شامل سه بخش بود،

- ۱ - آمریکا صرفاً به دکترین‌های جنگ سرد مانند بازدارندگی و مهار تکیه نخواهد کرد، بلکه به جای آن استراتژی دخالت پیش‌گیرانه در راستای جنگ با دشمن، تخریب طرح‌های آنها و روبرو شدن با بدترین تهدید قبل از آنکه آنها پدیدار شوند را تعقیب می‌کند.
- ۲ - آمریکا بر صدور دمکراسی تمرکز خواهد کرد و الزامات ضروری برای آزادی در سراسر آفریقا، آمریکای لاتین و کل جهان اسلام را اعمال خواهد کرد.

- ۳ - آمریکا برتری نظامی خود را فراتر از هر چالشی حفظ خواهد کرد.

در سپتامبر ۲۰۰۲ دولت بوش استراتژی امنیت ملی آمریکا را اعلام کرد که

دکترین بوش را در این سه عنصر فرمول‌بندی کرده بود:

۱ - ضربه‌ی پیش‌دستانه

۲ - توسعه‌ی دمکراسی

۳ - برتری نظامی. (Gui, 2005)

اصول مطرح شده دال‌های مرکزی سیاست خارجی دولت بوش را مدیریت می‌نمود. اکنون این سوال می‌تواند مطرح گردد که آیا امکان تداوم این متغیرها که به منزله‌ی تداوم افکار نومحافظه‌کاران در سیاست خارجی آمریکا است چگونه خواهد بود؟ همچنین با توجه به منافع تعریف شده و گسترده‌ی آمریکا در جهان که از آن به عنوان منافع حیاتی آمریکا نام برده می‌شود، در شرایط کنونی با مدنظر قراردادن موضع‌گیری‌های او‌باما امیدهای ایده‌آلیستی برای انجام تغییرات آیا به نظر تحقق‌پذیر می‌رسد؟ اگر پاسخ را منفی بدانیم آیا این به معنای تداوم خط‌مشی اتخاذ شده از سوی نومحافظه‌کاران نیست؟ پاسخ به این سئوالات محورهای اصلی این بخش را تشکیل خواهد داد. به همین جهت مقایسه‌ای تطبیقی از سیاست خارجی نومحافظه‌کاران و سیاست خارجی دولت او‌باما در سه متغیر بالا اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

هشت سال سیاست خارجی بوش و عدم پیروی از رژیم‌های چندجانبه‌گرایی همانند سازمان ملل و ناتو و به طور کلی بی‌اعتنایی به قواعد حقوق بین‌الملل برای تضمین بهتر منافع ملی آمریکا تعقیب شد، اصلی که امروزه به شدت توسط تیم سیاست خارجی او‌باما مطرود شمرده شده است. او‌باما معتقد به اصل چندجانبه‌گرایی و تقسیم هزینه‌های سیاست خارجی به متحدین آمریکا می‌باشد و در این راستا قدم‌های متعددی را برداشته است، هر چند توجه به این نکته ضروری است که چندجانبه‌گرایی مدنظر هرگز به معنای سنگین بودن و برابری صندلی‌های دور میز مذاکره نیست، بلکه در این چندجانبه‌گرایی نیز سیاستمداران آمریکایی به دنبال نقش رهبری‌کننده در تصمیم‌سازی‌های بین‌المللی می‌باشند.

صدور دموکراسی در سیاست خارجی آمریکا همواره از اصول تعریف شده در قانون اساسی این کشور می‌باشد که برای سیاستمداران آن تعریف نموده است که ارزش‌های آمریکایی را که بویژه بعد از جنگ جهانی دوم تحت عنوان حمایت از جهان آزاد تداوم یافته است، حمایت کند. در واقع حمایت از این اصل بنیادین در سیاست خارجی آمریکا بدین لحاظ بوده است که پیرو جمله کانت که کشورهای دموکراتیک با یکدیگر نمی‌جنگند، آمریکا به دنبال ترویج اصول دموکراسی در کشورهای دیگر بوده است. ولی در انتقال این جریان ارزشی، یک استثنا همواره وجود داشته است و آن اینکه سیاست ترویج دموکراسی و حمایت از جهان آزاد پیش شرط ایجاد امنیت در آمریکا بوده است. در نتیجه در ابعاد زمانی و مکانی شاهد هستیم در صورت تهدید خود امنیت، حمایت از دموکراسی همواره در بعد دوم سیاست خارجی آمریکا قرار گرفته است. به عبارت دیگر حمایت از دموکراسی زمانی که با منافع ملی آمریکا در تضاد بوده است به اولویت بعدی سیاست خارجی آمریکا منتقل شده است که مصداق‌های فراوان بعد از جنگ جهانی دوم شاهد این مدعا می‌باشد. بویژه آن که تیم سیاست خارجی آمریکا همانند دولت بوش بسیار آرمان‌گرا نبوده و به دلیل روحیه‌ی عمل‌گرایی، توازنی میان حمایت از دموکراسی و منافع حیاتی آمریکا و توانایی‌های آن مطمئناً ایجاد خواهد کرد.

گستره‌ی منافع ملی آمریکا در سطح جهانی باعث گردیده است که حوزه امنیتی گسترده‌ای را نیز برای این امر تعریف نماید، به طوری که آمریکا امروزه در بیش از ۱۰۰ کشور جهان حضور نظامی دارد. لذا از نظر سیاستمداران کاخ سفید برتری نظامی قاطع نسبت به سایر رقبای احتمالی آمریکا یکی از اولویت‌های اساسی در سیاست‌های استراتژیک این کشور همواره بوده است که دولت اوباما نیز از این گزینه حمایت‌های لازم را ابراز داشته است.

بررسی موضوعی سیاست خارجی دولت بوش و اوباما

برای قرار دادن یک موضوع در دستور کار سیاستمداران یکی از متداول‌ترین روش‌ها طرح اولیه آن در محافل آکادمیک و مراکز تحقیقاتی مربوط به سیاست خارجی است که توسط متخصصین حوزه‌های مربوطه مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفته و جوانب مختلف آن تجزیه و تحلیل گردیده و نهایتاً پس از طی فرآیندهای تصمیم‌گیری به سیاست تبدیل می‌گردد. نومحافظه‌کاران در مراکز مختلف آکادمیک و تحقیقاتی مانند مؤسسه‌ی امریکن اینترپرایز حضوری قدرتمند در عرصه‌ی تصمیم‌سازی و حتی تأثیرگذاری بر افکار عمومی جهت پذیرش بیشتر ایده‌های خود را دارند و این باعث گردیده است که با توجه به ریشه‌های تاریخی و پایگاه‌های اجتماعی این جریان که از دهه‌ی ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ آغاز شده و تاکنون تداوم یافته است، تأثیرگذاری این جریان بر افکار عمومی غیرقابل چشم‌پوشی باشد. در واقع علت موفقیت این جریان فکری را بایستی در تکیه بر دال‌های مرکزی فرهنگ جامعه‌ی آمریکا از جمله استثناگرایی آمریکایی، (Lipset, 1997) ضرورت حمایت از ارزش‌های ایده‌آلیستی مانند دموکراسی و آزادی و غیره جستجو کرد که به واسطه‌ی روحیه‌ی میهن‌پرستی عمیقی که در آمریکا وجود دارد، با تلفیق ایده‌های مذکور در سیاست خارجی در قالب حمایت از جهان آزاد، دموکراسی و حقوق بشر تبلور یافته است و تقریباً اکثر دولت‌های حاکم بر آمریکا بویژه از جنگ جهانی دوم به این سو کم و بیش بر آنها تأکید کرده‌اند.

از سویی دیگر جدال مرکزی در آمریکا با توجه به آرایش طبقاتی جامعه آمریکا جدال سیاسی مبتنی بر یک شکاف اجتماعی اصلی است که حزب جمهوری‌خواه عموماً نماینده‌ی طبقات متوسط و متوسط به بالا بوده و حزب دمکرات نماینده طبقات متوسط و متوسط به پایین و اقلیت‌ها می‌باشد. بنابراین نومحافظه‌کاران که جریانی از حزب جمهوری‌خواه تلقی می‌شوند با توجه به بهبود وضعیت اقتصادی یا رکود آن دارای پایگاه اجتماعی قابل توجهی می‌باشند که

تحت شرایط متفاوت سیاسی و اقتصادی بعضاً دچار صعود و یا نزول می‌گردند، اما در هر حال امکان بازگشت آنان به قدرت با توجه به وجود این پایگاه اجتماعی وجود دارد. برای نمونه بیل کلینتون به عنوان یک رئیس جمهور موفق دمکرات بویژه از نظر اقتصادی که در طول هشت سال ریاست جمهوری توانست بیش از ۲۲ میلیون شغل ایجاد نماید و با مازاد ۱۶۰ میلیارد دلاری، ریاست جمهوری را به نومحافظه‌کاران واگذار کرد، مصداقی از این ادعا می‌باشد. بنابراین حتی موفقیت یک رئیس جمهور دمکرات در بهبود شرایط اقتصادی و سیاسی آمریکا در داخل و خارج تضمین قطعی برای جلوگیری از بازگشت نومحافظه‌کاران به قدرت نیست. زیرا علاوه بر مباحث مهم اقتصادی که در تصمیم‌گیری رای‌دهندگان آمریکایی تأثیر اساسی دارد، مباحث فرهنگی، اجتماعی و امنیتی و طبقاتی نیز در گرایش رای‌دهندگان تأثیرگذار است، به همین دلیل نایستی شکست نومحافظه‌کاران در انتخابات نوامبر سال ۲۰۰۸ را به معنی پایان کار آنان در زندگی سیاسی آمریکا تلقی کرد. بویژه که آمریکا در صحنه داخلی با بحران اقتصادی و در صحنه بین‌المللی با رقبای در حال رشدی همانند چین روبرو است.

از بعدی دیگر تغییراتی که دولت اوباما مدعی ایجاد آن است نتیجه‌ی مستقیم بازخوردهایی است که سیاست خارجی دولت بوش در هشت سال اخیر به وجود آورده است. به نحوی که خود دولت بوش پس از تحلیل هزینه و فایده نتایج منفی پاره‌ای از دکترین خود مانند یک‌جانبه‌گرایی عملاً در دور دوم دولت بوش به تغییراتی قابل توجه در استراتژی سیاست خارجی خویش با انتخاب کاندالیزا رایس مبادرت ورزید. به طوری که دیپلماسی چندجانبه‌ی رایس درخصوص مسائل هسته‌ای ایران و کره‌ی شمالی در همین راستا قابل تجزیه و تحلیل است. بنابراین به نظر می‌رسد اوباما نیز با درک نگرش منفی افکار عمومی آمریکا به درگیر شدن بیش از پیش آمریکا در مباحث سیاست خارجی، بویژه از نوع نظامی‌گرایانه‌ی آن مانند افغانستان و عراق خواهان کاهش مداخلات نظامی

آمریکا در خارج گردید. از همین رو اتخاذ این سیاست‌ها را تا حدودی می‌توان ناشی از درک ضرورت تغییر سیاست خارجی دولت بوش در حوزه‌های معین که بعضاً خود دولت بوش نیز بدان اقدام کرده بود، برشمرد و صرفاً تغییری ناشی از روی کار آمدن دولت جدید نیست.

در این راستا می‌توان به مصداق‌های عینی متعددی اشاره کرد.

تداوم مخالفت با تشکیل دادگاه جنایی بین‌المللی که می‌تواند در آینده امکان محاکمه‌ی فرماندهان نظامی آمریکا را به‌خاطر کشتار غیرنظامیان در برداشته باشد. دستور اوباما برای عدم محاکمه و مجازات شکنجه‌گران زندان‌های گوانتانامو و ابوغریب که در راستای تحکیم جایگاه ارتش آمریکا و امنیت شغلی و فردی کارکنان و فرماندهان ارتش صادر گردیده است. هر چند این دستور در تضاد با ارزش‌های حقوق بشر، دموکراسی و حتی وعده‌های انتخاباتی وی قرار دارد.

افزایش ۳.۵ درصدی بودجه‌ی پنتاگون در سال ۲۰۱۰ نسبت به سال ۲۰۰۹، (Kimberly, 2009) که به معنای تداوم دکترین نومحافظه‌کاران حداقل در این خصوص باشد که برتری نظامی آمریکا نسبت به دیگر رقبای نظامی‌اش در جهان بایستی حفظ شود. از سویی دیگر این افزایش بودجه نشان از تداوم نفوذ و قدرت مجتمع‌های نظامی - صنعتی که ترومن در دهه‌ی ۱۹۵۰ به آن اشاره کرده بود، در تنظیم سیاست داخلی و خارجی آمریکا قرار دارد.

کاهش تعداد نیروهای آمریکا در عراق که جزء وعده‌های انتخاباتی اوباما محسوب می‌شود با اعزام آنها به افغانستان و افزایش تعداد نیروهای نظامی در افغانستان عملاً تغییری در اعزام نیروهای نظامی و کاهش مداخلات در خارج ایجاد نکرده است و صرفاً یک جابجایی جغرافیایی صورت گرفته است، که این هم از جمله علایق نومحافظه‌کاران در سیاست خارجی می‌باشد.

یکی از محوری‌ترین عواملی که باعث گردید که ایران و کره‌ی شمالی از طرف بوش در محور شرارت قرار گیرند، تداوم برنامه‌ی هسته‌ای این دو کشور

بود که سیاستمداران نومحافظه‌کار مدعی نظامی بودن این برنامه بوده‌اند و خواستار تداوم فشار و تحریم‌ها برای جلوگیری از ادامه‌ی برنامه‌ی هسته‌ای این دو کشور بوده‌اند. دولت اوباما نیز دقیقاً در همین راستا به دنبال تمدید تحریم‌ها و افزایش فشارها در صورت ادامه‌ی این برنامه‌ها بوده است.

تأکید بر حمایت از امنیت اسرائیل و حل مناقشه‌ی اعراب - اسرائیل از طریق حمایت از تشکیل دو دولت مستقل فلسطین و اسرائیلی در حقیقت تداوم سیاست خارجی دولت بوش در این حوزه می‌باشد. همزمان با ناکامی اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه با حزب‌الله و جنگ ۲۲ روزه در نوار غزه و افزایش نفوذ ایران در لبنان و منطقه باعث گردیده است که اسرائیل و پاره‌ای از کشورهای محافظه‌کار عرب از افزایش نفوذ ایران اعلام خطر کرده و خواستار حمایت بیشتر آمریکا در مقابل ایران گردیده‌اند. این وضعیت جاری در منطقه به همراه افزایش توانایی‌های حزب‌الله لبنان^۱ باعث گردیده که دولت اوباما تعهد بیشتری بر حمایت از امنیت اسرائیل ارائه نماید.

تأکید بر تداوم مبارزه با تروریسم همچنان در لیست اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا قرار دارد و کشورهای مخالف منافع ملی آمریکا همچنان از سوی آمریکا به عنوان حامیان تروریسم بین‌المللی مورد اتهام قرار می‌گیرند.

با توجه به موارد مطرح شده در سیاست خارجی آمریکا همواره سیاستمداران کاخ سفید خود را حامی دموکراسی نشان می‌دهند، هر چند که آنها معتقدند در تلاش‌های خود برای توسعه‌ی دموکراسی صرفاً به قدرت نظامی متکی نیستند. به طوری که این رهیافت را این‌گونه می‌توانیم نامگذاری نماییم که سربازان بیشتر آری اما سمینارهای بیشتر، به همان اندازه که به معنای تأکید بیشتر بر اهمیت اقدامات فکری و فرهنگی برای توسعه دموکراسی می‌باشد (سمینارهای

۱ - حزب‌الله همچنان در لیست گروه‌های تروریستی آمریکا قرار دارد.

فکری). (Kosma, Mikko and Cantell, 2007)

لذا سیاستمداران آمریکایی معتقدند که در حال حاضر قدرت نظامی آمریکا غیرقابل چالش است و این واقعیت مسئولیت‌هایی را خوب یا بد ایجاد خواهد کرد. به نظر می‌رسد این تفکر الزامات زیر را به دنبال می‌آورد.

میهن‌پرستی یک احساس طبیعی و سالم است و بایستی به وسیله‌ی نهادهای عمومی ارتقاء داده شود. زیرا که آمریکا قدرت خاصی را از میهن‌پرستی به دست می‌آورد و این به دلیل ماهیت این کشور به عنوان ملتی متشکل از مهاجران می‌باشد. تلاش در جهت افزایش دوستان و کاهش دشمنان و مخالفان یک کشور است که این به معنی ضرورت تمیز دادن دوستان از دشمنان خواهد بود.

برای یک قدرت بزرگ منافع ملی عمدتاً یک واژه‌ی جغرافیائی نیست، آنچنان که ممکن است برای دولت‌های دارای قدرت محدود باشد. ملت‌های بزرگ منافع گسترده‌تری دارند در حالی که هویت آنها ایدئولوژیک می‌باشد. لذا آنها دارای منافع ایدئولوژیک بوده ولی مضافاً نگرانی‌های عینی نیز دارند. (Kristol and Dean, 2003) در مباحثی مانند انرژی، تجارت، همانند شوروی سابق، آمریکا و ایران امروز به صورت غیرقابل اجتنابی منافع ایدئولوژیک به همراه نگرانی‌های مادی و خاص خود را دارند.

لذا به همین دلیل است که امروزه دولت اوپاما خط‌مشی خود را این‌گونه ترسیم نموده است که خود را متعهد می‌داند که در حوادث اضطراری و فوق‌العاده که یک ملت دمکراتیک از سوی یک حکومت غیردمکراتیک مورد حمله قرار گیرد، به دفاع از آن برخیزد. همان طوری که در قالب منافع ملی خود به دفاع از فرانسه و بریتانیا در جنگ جهانی دوم پرداخت و به همین خاطر است که امروزه احساس می‌کند که ضروری است از رژیم اشغالگر قدس دفاع نماید، زمانی که بقای آن تهدید می‌شود هیچ‌گونه محاسبات ژئوپلیتیک و پیچیده‌ای از منافع ملی ضروری نیست.

تأثیر متقابل ساختار و کارگزار در سیاست خارجی آمریکا

به‌رغم این دیدگاه‌ها و برنامه‌های متفاوت در درون احزاب این اختلافات در حوزه‌ی سیاست خارجی آمریکا را بایستی تاکتیکی تلقی نمود. زیرا همه طیف‌های حاکم و یا نخبگان و تصمیم‌گیران در آمریکا اعم از جمهوری‌خواه یا دمکرات با توجه به تعریف منافع ملی آمریکا در سطح نظام بین‌الملل به عنوان قدرت برتر، خواستار حضور سیاسی و اقتصادی آمریکا در سراسر جهان و بویژه نقاط راهبردی از جمله خاورمیانه هستند. ولی در تاکتیک‌های پیشنهادی برای تداوم این سلطه‌ی هژمونیک بر جهان دارای اختلاف نظر می‌باشند. به طوری که حتی یکی از تندروهای جمهوری‌خواه لیبرال به نام تام فریدمن^۱ نسبت به سیاست بوش در عراق موضع انتقادی داشته است که البته بیشتر عدم موافقت‌ها با سیاست خارجی بوش در عراق را معطوف به نحوه‌ی مدیریت جنگ و اشغال عراق می‌دانست نه اینکه توجیهات لازم برای پروژه ویلسونی اداره‌ی هژمونیک خاورمیانه را از سوی آمریکا زیر سؤال ببرد. به همین دلیل است که آمریکا امروزه هزینه بیشتری برای مسائل دفاعی، بویژه برای فناوری مدرن، تسلیحات نظامی صرف می‌نماید. در همین راستا دولت اوباما درصدد است از طریق مؤسسات چندجانبه از قبیل سازمان ملل متحد به اقدامات آمریکا در سیاست خارجی مشروعیت بخشد، به نحوی که محدودیتی برای پیشبرد منافع ملی آمریکا ایجاد نکند.

با توجه به مطالب ارائه شده به نظر می‌رسد امکان تداوم جریان نومحافظه‌کاری در سیاست خارجی آمریکا به واسطه‌ی نفوذ و تأثیرگذاری جمهوری‌خواهان لیبرال که در محافل فکری و اشینگتن امروزه نیز به طور نسبی تأثیرگذار هستند - همانند مرکز سابان برای مطالعات خاورمیانه در مؤسسه‌ی

1 - Tom Friedman

مطالعات بروکینگ، مؤسسه امریکن اینترپرایز و افراد تعیین کننده در این مراکز مانند سفیر سابق آمریکا در اسرائیل که از طرفداران جنگ عراق می‌باشد و سیاست خارجی تهاجمی نومحافظه کاران در قبال ایران و رژیم صهیونیستی را تأیید می‌کنند - وجود دارد. همچنین دیگر متخصصین در خاورمیانه مانند مذاکره کننده‌ی سابق صلح اعراب و اسرائیل دنیس راس که امروز نیز دارای پست مهمی در کابینه‌ی دمکرات‌ها می‌باشد نیز همین ایده را دارد. در این خصوص در اواخر دولت بوش برخی تحلیل‌گران سیاسی بر این باور بودند که اگر دمکرات‌ها جانشین بوش شوند، سیاست‌های او را احتمالاً پیگیری خواهند کرد که در آن صورت به عنوان نومحافظه‌کاری جدید با چهره‌ای دمکرات از آنها یاد خواهد شد. در همان زمان پاره‌ای از روشنفکران لیبرال جمهوری خواه تأکید داشتند که این حزب برای پیروزی در انتخابات بعدی نیازمند آن است که نشان دهد نمی‌تواند تندروهای اسلامی را شکست دهد، و آنها نیاز دارند برای حفظ اصول لیبرال در خارج، با همان جدیتی که برای آنها در داخل می‌جنگند، بجنگند و تأکید می‌کردند که حتی دمکرات‌ها نیز نایستی صدور دمکراسی را به عنوان یک هدف کنار بگذارند. (Hadar, 2006)

لذا سیاستمداران آمریکایی به‌رغم تعلق خاطر به نحله‌های فکری متفاوت دارای تفاوت اساسی در خصوص اصول و ارزش‌هایی از قبیل حمایت از حاکمیت قانون، ترویج دمکراسی، حمایت از حقوق بشر، آزادی بیان و آزادی مذهب نمی‌باشند. به نحوی که اوباما علی‌رغم لحن ملایم خویش در سیاست خارجی در مصاحبه‌ای که در اواخر ماه می ۲۰۰۹ با بی‌بی‌سی انجام داده بود هر چند تحمیل ارزش‌های یک کشور بر کشور دیگر را خطرناک توصیف کرده بود، اما در همان مصاحبه با تأکید بر اصول ذکر شده در بالا به حمایت از آنها برخاسته بود و مدعی شده بود حمایت از این ارزش‌ها دارای اهمیت است، زیرا آنها ارزش‌های جهانی می‌باشد. لازم به ذکر است تأکید بر این ارزش‌ها صرفاً در

چارچوب مبانی فکری و فلسفی لیبرال دمکراسی غربی معنی می‌یابد. لذا اصرار بر حمایت از آنها در سطح جهانی و نادیده گرفتن تنوعات فکری و فرهنگی، منجر به ایجاد تنش با دیگر فرهنگ‌ها، بویژه با کشورهای مسلمان می‌گردد.

جمع‌بندی و چشم‌انداز نومحافظه‌کاری

ناکامی سیاست خارجی بوش بویژه در عراق و افغانستان برای صدور دمکراسی همراه با حمله‌ی نظامی منجر به این شد که تبلیغات طرفداران جنگ در میان شهروندان آمریکایی با شکست روبرو گردد که دو عامل اصلی در این شکست تأثیرگذار بودند.

۱ - شکل‌گیری اپوزیسیون روشنفکر قدرتمند در مقابل وضعیت جنگی.

۲ - بازگشت به انزواگرایی ریشه‌دار در سیاست خارجی به طوری که سنت‌گرایان دست راستی نیز به طور کلی با عملیات‌های جنگی خارجی مخالفت کردند، اما نیروی عمده ضدجنگ در جناح راست، شمار در حال رشدی از آزادی خواهان انزواگرا بودند که خواستار آن هستند که کشور در وضعیت جنگی درگیر نشود. (Information Clearing House, 2006) در واقع شکل‌گیری چنین فضایی بوده است که منجر به شکست نومحافظه‌کاران و پیروزی دمکرات‌ها در انتخابات نوامبر ریاست جمهوری سال ۲۰۰۸ گردید.

در میان کارشناسان سیاست خارجی آمریکا بعد از دولت بوش، مواضع متعددی درخصوص تغییرات درخصوص استمرار روش کنونی یا تغییرات بنیادین در آن مورد بحث قرار گرفته است که یکی از سئوالات بنیادین این مباحث بر نحوه‌ی برخورد آن‌ها با مسئله‌ی خروج سربازان آمریکایی از عراق می‌توان اشاره کرد. حتی در نقد سیاست خارجی بوش استیفن هالپر یکی از مقامات دولت ریگان که وابسته به جریان فکری نومحافظه‌کاری می‌باشد اصرار داشت که سیاست خارجی واقع‌بینانه بایستی پیگیری شود، که منظور او سیاست

خارجی کمتر مداخله‌گرا است. او به عنوان نمونه به رهیافت رئال‌پالیتمیک که به وسیله‌ی نیکسون - کسینجر پیگیری می‌شد، باعث تنش‌زدایی و موافقت‌نامه‌های کنترل تسلیحات با شوروی و گسترش روابط با چین گردید، اشاره می‌کند. او حتی از سیاست ریگان در خصوص تصمیم به عقب کشیدن سربازان آمریکایی از لبنان و فشار بوش پدر به اسرائیل جهت پایان دادن به سیاست شهرک‌سازی حمایت می‌کند و اصرار جهت فشار بر فلسطینی‌ها را مورد انتقاد قرار داده است. (Harder, 2006) تلاش اوباما نیز برای کاهش اختلافات با کشورهایمانند روسیه، چین، کوبا و ایران در همین راستا معنی می‌یابد.

انتقال حکومت در عراق در ۲۸ ژوئن ۲۰۰۴ به سیاستمداران عراقی، باعث طرح این سؤال شد که آیا یک واقعه‌ی متقارن در واشنگتن نیز اتفاق خواهد افتاد از همان موقع این دیدگاه مطرح گردید که آیا نفوذ نومحافظه‌کاری که اوج آن در حمله به عراق نمودار گردیده بود، می‌تواند به صورت ناگهانی این تیم سیاسی را بازنشسته کند، و در صورت کنار رفتن سیاستمداران متعصب نومحافظه‌کار چه تحولی برای چشم‌انداز سیاست خارجی آمریکا اتفاق خواهد افتاد؟ آیا نقد گفتمان محور شرارت در محافل آکادمیک آمریکا و حزب دمکرات به عرصه‌ی اجرایی نیز راه پیدا خواهد کرد؟ هر چند امروزه تحولات عینی سیاست داخلی و خارجی آمریکا به این سئوالات پاسخ مثبت داده است. به عبارت دیگر نه تنها از سوی سیاست‌های تهاجمی در سیاست خارجی از سوی جریان روشنفکران لیبرال و دمکرات به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است، بلکه در درون حزب جمهوری خواه نیز صداهای اعتراض بلند گردیده که در این خصوص می‌توان به حمایت کالین پاول وزیر خارجه‌ی دور اول دولت بوش که به حمایت از کاندیدای دمکرات‌ها پرداخت، اشاره کرد.

احتمالاً بسیاری از ناظران سیاسی به کسوف رفتن نومحافظه‌کاری در حکومت آمریکا را جشن خواهند گرفت، ولی احتیاط بایستی در زمان تحلیل در دستور کار باشد. زیرا هر چند افول نومحافظه‌کاران بعد از دوره‌ی جنگ سرد در دهه‌ی ۱۹۹۰

پیش‌بینی شده بود، زمانی که نورمن پود هورتز^۱ اظهار نمود که نومحافظه‌کاری به عنوان یک پدیده‌ی مجزا چندان دوام نخواهد آورد و همچنین جان جودیز^۲ در مجله‌ی فارین افیرز توصیف کرده بود که حرکت نومحافظه‌کاران در مسیر انتقال از تروتسکیسم به وضعیت جدید با یک نابهنجاری تاریخی روبرو خواهد شد، این پیش‌بینی‌ها را مورد تحلیل قرار داده بودند. با این حال نومحافظه‌کاران بعد از پیروزی جمهوری خواهان در سال ۲۰۰۰ به قدرت سیاسی بازگشتند و اثبات نمودند که این مطالب بیشتر به شیوه‌ای ژورنالیستی نوشته شده بوده تا اینکه دارای مبانی توصیفی نظری و عملی دقیق باشد. سؤال این است که اگر این واژه و این سیاست‌ها ظرفیت بالقوه‌ی خودشان را از دست داده‌اند، آیا دقیقاً به طور کامل و برای همیشه از سیاست خارجی آمریکا کنار گذاشته خواهند شد؟ (Halper and Clarke, 2004)

پاسخ صریح به سوال بالا مشکل است ولی به نظر می‌رسد اگرچه نومحافظه‌کاری در «وضعیتی پر نوسان» در درون حکومت آمریکا ایجاد شده بود، ولی حتی اگر چهره‌های برجسته‌ی آن کم‌رنگ و یا از مسند قدرت کنار گذاشته شوند از بین نخواهد رفت. در این رابطه یک مقام اسبق رسمی در دول نیکسون، فورد و ریگان و یک دیپلمات سابق انگلیسی اظهار می‌دارد که نومحافظه‌کاری علائمی از مشخصه‌های عمیق ریشه‌های ساختاری در سیاست و تاریخ آمریکا دارد، به درستی همانند آبی که به عمق سنگ نفوذ کرده است دارای بنیاد و پوسته‌ای سخت می‌باشد. به نظر می‌رسد سیاستگذاران آمریکایی در دولت اوباما با توجه به معضلات ناشی از سیاست خارجی نومحافظه‌کاری بویژه در منطقه‌ی خاورمیانه به این واقعیت پی برده‌اند که توانایی آمریکا محدودیت‌هایی دارد که لازم است بین اهداف بلندپروازانه در سیاست خارجی و توانایی آمریکا یک تعادل و توازن ایجاد گردد، نکته‌ای که نظریه‌پردازان برجسته‌ای مانند کسینجر و

1 - Norman Podhoretz

2 - John Judis

فوکویاما نیز آن را تصریح نموده‌اند. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۸ نومحافظه کاری از قدرت کنار رفته است، بدون شک با استفاده از تجربیات منفی جنگ در عراق آنها تلاش خواهند کرد با استراتژی جدید و بسیج توان خود مجدداً به قدرت بازگردند. هر چند روی کار آمدن دمکرات‌ها نیز با توجه به معضلات هشت ساله‌ی سیاست‌های نومحافظه‌کاران برای آنها نیز ضرورت تعدیل در تندروری‌ها و بلندپروازی‌های سیاست خارجی را گوش زد نموده است که البته این به معنی تغییرات بنیادین در سیاست خارجی یک قدرت بزرگ که به عنوان هژمون خواهان حفظ منافع جهانی خود است، نمی‌باشد. بلکه تصمیم‌سازان جدید سیاست خارجی آمریکا تلاش خواهند کرد با اجتناب از سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه‌ی مطلق و در پیش گرفتن سیاست‌های چندجانبه‌گرایانه در خصوص موضوعات مهمی مانند مسائل هسته‌ای ایران و کره‌ی شمالی، صلح اعراب و اسرائیل، روابط آمریکا و چین و غیره با توجه به شرایط جدید ضمن در پیش گرفتن سیاست‌های منعطف، بیشترین منافع را برای آمریکا تأمین نمایند. ولیکن بایستی توجه نماییم که شکل‌گیری و اعمال سیاست خارجی آمریکا دارای فرایند پیچیده‌ای است که نیروهای متعددی بر آن تأثیر می‌گذارند. به همین جهت سیاست خارجی نومحافظه‌کاران و علت اعمال آنها معلول نیروهای اجتماعی قابل توجهی است که در جامعه‌ی آمریکا حضور دارند. لذا به نظر می‌رسد به دلیل حضور و تداوم پایگاه اجتماعی نومحافظه‌کاران در جامعه‌ی آمریکا از یک پتانسیل اجتماعی قدرتمندی برخوردار می‌باشند.

منابع

- 1 - Atkins, Drew and Tartakovsky, Joey. Blue Traffic Lights: Neoconservatism History 101, Daily Nexus, November 24, 2003.
- 2 - Brooks, David. The Neocon Cabal and Other Fantasies, in Stelzer , Irwin , Neo conservatism, Atlantic Books, London, 2004.
- 3 - Christian Science Monitor, Neocon 101: What Do Neoconservatives Believe?, August 7, 2007.
- 4 - Fukuyama, Francis,(a) After the Neoconservatives: America at the Crossroads, Profile Books, London, 2006.
- 5 - Fukuyama, Francis,(b) After Neoconservatism, in the New York Times, February 19, 2006.
- 6 - Gui, Zhiyuan. Doctrine and Neoconservatism: A Chinese Perspective, Harvard International Law Journal, Vol. 46, Number 2, Summer 2005.
- 7 - Hadar, Leon. A New Kind of Neocon?, Right Web Analysis, October 10, 2006.
- 8 - Halper, Stefan and Clarke, Jonathan. Neoconservatism and the American Future, Open Democracy, 2004.
- 9 - Information Clearing House. Neoconservatism: A CIA Front?, <http://www.informationclearinghouse.info/article27000htm>. 2006.
- 10 - Kimberly, Amadeo. U.S. Federal Budget – Military Spending, <http://useconomy.about.com>, 2009.
- 11 - Kosma, Mikko and Cantell, Johannes. Neoconservative Ideology and the Use of Torture in the Global War on Terror, University of Helsinki Faculty of Social Science Department of Political Science, May 2007.

- 12 - Kristol, Irving and Dean, Howard, The Neoconservative Persuasion, Weekly Standard, August 11, 2003.
- 13 - Lipset, Seymour Martin. American Exceptionalism. A Double- Edge Sword, W.W. Norton & Company, New York. 1997.
- 14 - Wolfson, Adam. Conservatives and Neoconservatives, in Stelzer, Irwin(ed) 2004 Neoconservatism, Atlantic Books, London, 2004.

سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

علی اکبر اسدی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۴/۱۷

تاریخ تأیید مقاله: ۸۸/۶/۸

صفحات مقاله: ۱۵۳-۱۲۱

چکیده

حفظ امنیت ملی کشور از تهدیدات خارجی و آسیب‌پذیری‌های داخلی از اولویت‌های اصلی تمام کشورها از جمله ج.ا.ا محسوب می‌شود. بازیگران عمده منطقه‌ای، بویژه عربستان سعودی، دارای ظرفیت بالایی برای تأثیرگذاری بر امنیت ملی کشور دارند و سیاست‌های آنها در خاورمیانه می‌تواند به شکل‌های مختلف تهدیدات امنیتی مختلفی را سبب گردد. این تأثیرات ممکن است ارکان مختلف نظام جمهوری اسلامی - مانند تمامیت سرزمینی، سیاست خارجی، شرایط اقتصادی و دیپلماسی منطقه‌ای و جهانی - را شامل شود. اتخاذ هرگونه خط‌مشی از سوی ج.ا.ایران برای کاهش تهدیدات امنیتی ناشی از عربستان سعودی مستلزم رویکردی دو وجهی است: کاهش سطح تنش‌ها و اختلافات دو کشور و تداوم قدرت منطقه‌ای ایران که در این مقاله مورد تأکید قرار گرفته است.

* * * * *

۱ - دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل و پژوهشگر مسائل خاورمیانه.

کلید واژگان

امنیت ملی، تمامیت ارضی، گفت‌وگو، اسلام‌گرایی، شورای همکاری خلیج فارس

مقدمه

امنیت و بقا را می‌توان اصلی‌ترین اولویت دولت‌ها در عرصه‌ی بین‌المللی تلقی کرد. با توجه به این اولویت کشورها تلاش می‌کنند با کاهش تهدیدات امنیتی، از فرصت‌های موجود در جهت افزایش ضریب امنیت ملی استفاده نمایند. بر این اساس تلاش برای افزایش سطح امنیت ملی و کاهش ناامنی‌ها هدف اولیه‌ی هر واحد سیاسی است. عوامل ناامنی معطوف به یک دولت می‌تواند از محیط داخلی یا محیط بیرونی یک دولت یا همان نظام سیاسی ناشی شود. در محیط خارجی دولت‌ها می‌توان عوامل محیطی نزدیک‌تر و تأثیرگذارتر و یا عوامل محیطی دورتر را متصور شد. محیط منطقه‌ای از عوامل محیطی نزدیک و تأثیرگذار یک دولت محسوب می‌شود که مجموعه‌ای از بازیگران دولتی و غیردولتی را دربر می‌گیرد.

در محیط منطقه‌ای دولت‌ها، کشورهای همسایه به دلیل مجاورت جغرافیایی از بیشترین ظرفیت و زمینه برای تأثیرگذاری امنیتی بر یک دولت به لحاظ مثبت یا منفی برخوردارند. مجاورت جغرافیایی از اصلی‌ترین متغیرهای تأثیرگذار بر درک یک دولت از تهدیدات امنیتی است که در کنار متغیرهای دیگری مانند قابلیت‌های تهاجمی، ایدئولوژیکی و عناصر و رویکردهای سیاست خارجی قرار می‌گیرد. از این رو شرایط و ساختار قدرت در کشورهای همسایه و سیاست خارجی آنها در محیط پیرامونی از مؤلفه‌های عمده در امنیت ملی یک دولت محسوب می‌شود.

درخصوص ایران مؤلفه‌های منطقه‌ای تأثیرگذار بر امنیت ملی کشور به دلیل شرایط خاص خاورمیانه از اهمیت بسیاری برخوردار است. با وجود این که اکثر

مناطق جهان با کاهش سطح منازعات درون کشورها و منازعات و چالش‌های منطقه‌ای به سوی نظم، ثبات و همگرایی منطقه‌ای حرکت کرده‌اند، خاورمیانه هنوز با بی‌ثباتی‌ها، منازعات و ناامنی‌های گسترده‌ای روبه‌رو است. بر این اساس محیط منطقه‌ای ایران هنوز از عوامل و مؤلفه‌های جدی برای تأثیرگذاری بر امنیت ملی کشور و افزایش تهدیدهای امنیتی آن است. تداوم بی‌اعتمادی و منابع و عوامل تنش و اختلاف و فقدان سازوکارهای منطقه‌ای برای حل و فصل و مدیریت اختلافات و چالش‌ها و ایجاد امنیت منطقه‌ای پایدار نه تنها احساس ناامنی دولت‌های منطقه را افزایش می‌دهد، بلکه بستری را برای حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای مانند آمریکا و سوءاستفاده از شرایط موجود ایجاد می‌کند. در میان کشورهای همسایه‌ی ایران، عربستان سعودی به دلیل دارا بودن عناصر بالاتری از قدرت و در نتیجه مطرح شدن به عنوان یکی از بازیگران منطقه‌ای اصلی و همچنین رویکرد خاص سیاست خارجی از توانمندی و ظرفیت‌های بسیار بیشتری برای تأثیرگذاری بر مسائل مرتبط با امنیت ملی ج.ا.ایران برخوردار است. عربستان سعودی از نظر وسعت جغرافیایی، موقعیت ژئواستراتژیک، میزان جمعیت، توان اقتصادی، توانمندی نظامی و جایگاه و مرکزیت دینی در مقایسه با سایر کشورهای خلیج فارس از موقعیت برجسته‌تری برخوردار است و حتی سعی دارد تا سایر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس را در سیاست و مسائل منطقه‌ای با خود همراه سازد. بر این اساس رویکرد منطقه‌ای سعودی‌ها و نوع مواجهه‌ی آن‌ها با مسائل و تحولات خاورمیانه و چگونگی تعامل این کشور با قدرت‌های فرامنطقه‌ای در این خصوص از منظر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران اهمیت بالایی دارد.

با توجه به موارد فوق هدف نوشتار حاضر بررسی تأثیرات سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی بر امنیت ملی ج.ا.ایران است و در این راستا این پرسش اساسی مطرح می‌شود که سیاست خارجی عربستان سعودی در خصوص مسائل و تحولات

اصلی منطقه خاورمیانه چه تأثیراتی بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران دارد؟ در پاسخ به پرسش مطرح شده، فرضیه‌ی اولیه این است که سیاست سعودی‌ها در خاورمیانه با تمرکز بر کاهش قدرت و همچنین نفوذ و تأثیرگذاری منطقه‌ای ج.ا.ایران در تعامل با سایر بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های فرامنطقه‌ای، باعث بروز تهدیداتی جدی برای امنیت ملی ج.ا.ایران می‌شود. در این راستا و به منظور آزمون فرضیه‌ی فوق ابتدا به رویکردی نظری در مورد امنیت ملی پرداخته می‌شود و سپس ابعاد اصلی سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی و تأثیرات آن بر امنیت ملی ج.ا.ایران تبیین خواهد شد. در پایان نیز نتایج پژوهش ارائه خواهد شد.

رویکرد نظری به امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

هر یک از رویکردهای مطالعاتی در بررسی‌های امنیتی ملی نقاط قوت و ضعف خاص را دارند. هر یک از این رویکردها می‌توانند برای مطالعه امنیت ملی برخی کشورها چارچوب و ابزار تحلیلی مناسب‌تری باشند، مهم انتخاب چارچوب تحلیلی متناسب با منطقه یا کشوری است که پژوهشگر درصدد تحلیل مسائل امنیتی ملی آن می‌باشد. این انتخاب بویژه در تحلیل امنیت ملی کشورهای جهان سوم از جمله ایران از پیچیدگی و دشواری بیشتری برخوردار است. چرا که از یک سو رویکردهای نظری بومی با توجه به مختصات جغرافیایی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی این کشورها از پشتوانه و سابقه کافی برخوردار نیست و از سوی دیگر متغیرها و مؤلفه‌های بیشتری در امنیت ملی آنها دخیل است.

رویکرد رئالیستی در تحلیل امنیت ملی به‌رغم تأکید بر متغیرهایی عمده و تأثیرگذار، انسجام تحلیلی بیشتر آن نسبت به سایر رویکردهای نظری و پشتوانه‌ی نظری و تسلط نسبی آن در مطالعات امنیتی از کاستی‌ها و ضعف‌های قابل توجهی نیز در تحلیل امنیت ملی کشوری چون ایران برخوردار است. این رویکرد به دلیل دولت محور و نظامی‌گرایی آن بسیاری دیگر از مؤلفه‌های تأثیرگذار در

امنیت ملی از جمله ابعاد اجتماعی را نادیده می‌گیرد و به آسیب‌پذیری‌های درونی که در نتیجه‌ی برخی تهدیدات بیرونی می‌تواند تشدید شود، توجهی نمی‌کند. در رویکرد لیبرالی به ابعاد بیشتری از امنیت ملی فراتر از ابعاد نظامی و چارچوب دولت محور رویکرد رئالیستی پرداخته می‌شود. با این حال به نظر می‌رسد این رویکرد برای تحلیل امنیت ملی کشورهای صنعتی و توسعه یافته غربی مناسب است و شرایط کنونی این کشورها را مبنایی برای طرح انگاره‌ها و چارچوب تحلیلی خود قرار می‌دهد. از جمله نظریه‌هایی مانند صلح دموکراتیک و کارکردگرایی بر مبنای ویژگی‌های فرهنگی، نهادی و اقتصادی غربی قرار دارد و برای تحلیل امنیت ملی کشورهایی مانند ایران و ارائه‌ی راهبرد چندان نمی‌تواند مؤثر واقع شود. مشکل دیگر رویکرد لیبرالی این است که به منظور رهایی از چارچوب تک‌بعدی و یک متغیره (عامل نظامی) رویکرد رئالیستی متغیرها و مؤلفه‌های مختلفی را وارد می‌کند و این تعدد متغیرها تحلیل عملی را پیچیده‌تر و دشوارتر می‌کند.

از آنجایی که رویکرد موسوم به جهان سوم از چارچوب غرب محور رویکردهای رئالیستی و لیبرالی فراتر می‌رود و به مسایل، چالش‌ها و شرایط خاص کشورهای جهان سوم در حوزه‌ی امنیت توجه دارد، در تحلیل مسایل امنیت ملی ایران نسبت به سایر رویکردها می‌تواند مفیدتر باشد. با این حال مشکلی که وجود دارد این است که کشورهای جهان سوم با وجود برخی ویژگی‌های مشترک طیف متنوعی از کشورها را تشکیل می‌دهند. به عنوان نمونه برخی کشورها دوره‌ی استعماری را پشت سر گذاشته یا مرزهای آنها توسط غربی‌ها ترسیم شده است، اما کشورهای دیگری مانند ایران استعمار مستقیم را تجربه نکرده‌اند و دارای سابقه‌ی تمدنی طولانی هستند. از سوی دیگر به رغم اینکه رویکرد جهان سوم رویکردهای غربی را به خوبی نقد نموده و به چالش‌ها و مسائل امنیت ملی کشورهای جهان سوم می‌پردازد، اما شاید نتواند چارچوب تحلیلی مناسب و منسجم با متغیرهای مشخص را برای تحلیل امنیت ملی ایران ارائه دهد.

با توجه به ویژگی‌ها و ضعف‌های هر یک از رویکردهای فوق برای تحلیل امنیت ملی ایران، به نظر می‌رسد رویکرد ترکیبی ارائه شده از سوی لی‌نورجی. مارتین برای مطالعه‌ی امنیت ملی کشورهای خاورمیانه، برای تحلیل امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران بویژه در پژوهش حاضر مناسب باشد. تفاوت عمده‌ی رویکرد ترکیبی در مقایسه با رویکردهای دیگر این است که این رهیافت عوامل گوناگون غیرنظامی را در کنار دفاع نظامی در نظر می‌آورد که چنین امری می‌تواند ملزومات اصلی امنیت ملی را معرفی نماید. رهیافت حاضر از این دیدگاه با رهیافت‌های دیگر متفاوت است که در آن امنیت ملی همچون یک متغیر وابسته در نظر گرفته می‌شود، در حالی که سایر عوامل دخیل در امنیت ملی به مثابه متغیرهای مستقل نقش‌آفرینی می‌کند. هدف این رویکرد ارائه‌ی یک پارادایم یا مدل امنیت ملی است که در آن با توجه به واکنش متغیرهای کوچک امنیت ملی تحول می‌یابد. (لی‌نورجی. مارتین، ۱۳۸۳: ۳۸)

در این رویکرد، امنیت ملی عبارت است از توانایی یک دولت در اعمال یا جلوگیری از تهدید نسبت به سه مؤلفه‌ی زیر:

- اعمال تهدید یا جلوگیری از تهدید نسبت به تمامیت ارضی؛
- اعمال تهدید یا جلوگیری از تهدید نسبت به جامعه؛
- اعمال تهدید یا جلوگیری از تهدید نسبت به رژیم؛

از این رو براساس دو مورد زیر می‌توان اذعان داشت که یک کشور از امنیت بیشتر یا کمتر برخوردار است:

- ۱- وسعت تهدیدهایی که متوجه سه عنصر سرزمین، جامعه و رژیم سیاسی است.
- ۲- میزان توانایی دولت برای اعمال یا جلوگیری از تهدید نسبت به سه عنصر بالا نکته‌ی پایانی که باید مورد توجه قرار گیرد و در تحلیل امنیت ملی مهم است، بقای دولت است. چرا که عالی‌ترین شکل ناامنی یک کشور این است که سرزمین آن اشغال شود، حکومت آن از هم بپاشد، جامعه‌ی آن به واسطه‌ی

ناآرامی‌های قومی - مذهبی یا جدایی طلبی کاملاً تهدید شود و دولت توانایی اندکی برای مقابله با این تهدیدها در اختیار داشته باشد. (مارتین، ۱۳۸۳: ۳۹-۳۸)

در این رویکرد کشور امن کشوری است که توان بازدارندگی کامل در برابر این قبیل تهدیدها را داشته باشد. متغیرهای اصلی که دولت را آماده‌ی مقابله با تهدیدهای فوق می‌کند و یا به دولت توان بازدارندگی در مقابل این تهدیدها را می‌دهد شامل پنج متغیر مستقل است. پنج متغیر مستقل دخیل در پارادایم امنیت ملی در این رویکرد عبارت‌اند از: قابلیت نظامی، مشروعیت سیاسی، مدارای قومی - مذهبی، توانایی اقتصادی و دسترسی به منابع حیاتی. رویکرد ترکیبی دولت را به عنوان سطح تحلیل اساسی در نظر می‌گیرد، چرا که دولت در روابط بین‌المللی به طور اعم و در منطقه‌ی خاورمیانه به طور اخص مهم‌ترین واحد عمل‌کننده در نظر گرفته شده است. هم‌چنین دولت کانون اصلی سیاست‌گذاری در مورد مسائل مربوط به امنیت ملی به شمار می‌رود، بنا به همین دلایل هدف اصلی تهدیدهای امنیت ملی دولت می‌باشد. (همان: ۴۰-۳۹)

در رویکرد ترکیبی مفاهیم کلیدی شامل دولت، سرزمین، رژیم و جامعه است که به صورت زیر تعریف می‌شود: (همان: ۵۲-۴۰)

- دولت: دولت یعنی مجموعه‌ای مرکب از سه مؤلفه‌ی به هم پیوسته شامل سرزمین، حکومت و جامعه است. این تعریف مفهوم دولت را چون یک موجود کامل و زنده می‌داند که در نظام بین‌الملل همانند یک واحد یا بازیگر ایفای نقش می‌کند.

- سرزمین: هر دولتی دارای یک تعریف سرزمینی خلل‌ناپذیر است. به طور مشخص، تعریف سرزمینی، یک تعریف فیزیکی برای جامعه‌ای است که در محدوده‌ی دولت وجود دارد. بنابراین تعریف دولت تمام جمعیت‌های قومی، مذهبی که در محدوده‌ی یک سرزمین زندگی می‌کنند و هم‌چنین تمام منابع طبیعی از قبیل آب، نفت و کشتزارها را که برای رونق اقتصاد داخلی یا صادرات به کشورهای خارجی به کار می‌رود، دربر می‌گیرد.

- رژیم: هر کشوری دارای رژیم یا حکومتی است که عمدتاً از سوی جامعه‌ی داخلی، خارجی پذیرفته شده است. رژیم به شیوه‌ی سازماندهی سیاسی یا نوع حکومت مانند دموکراسی، جمهوری، استبدادی، پادشاهی یا مانند ایران، جمهوری اسلامی اطلاق می‌شود.

- جامعه: در ادبیات سیاسی در نگاهی ساده مفهوم جامعه به جمعیت و روابط آنها در قالب یک سرزمین و تحت حکومت یک رژیم مشخص اطلاق می‌شود؛ برای تعریف دقیق و تمایز یک جامعه از دیگر موارد مشابه می‌توان به یکی از جوانب و ابعاد روابط موجود در سرزمین متمرکز شد. به عنوان نمونه می‌توان جامعه را بر مبنای ساخت، ترکیب و روابط اجتماعات قومی و مذهبی انگاشت. می‌توان جامعه را مجموعه‌ای متکثر، نسبتاً همگن و یا از لحاظ قومی و مذهبی متمایز در نظر گرفت.

ابعاد سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی

سیاست خارجی عربستان سعودی در منطقه‌ی خاورمیانه واجد ویژگی‌ها و ابعاد مختلفی است که در اغلب موارد نه تنها با سیاست منطقه‌ای ج.ا.ایران متمایز و حتی متناقض است، بلکه تأثیرات جدی بر امنیت ملی کشور دارد. در دوره‌ی پهلوی به رغم وجود عناصری از رقابت بین ایران و عربستان سعودی، دو کشور در عرصه‌ی منطقه‌ای سیاست چندان متفاوتی را دنبال نمی‌کردند و تضادی جدی در سیاست‌های منطقه‌ای ایران و عربستان سعودی وجود نداشت. جایگاه و نقش دو کشور به عنوان متحدین خاورمیانه‌ای آمریکا و تعلق آنها به اردوگاه غرب در چارچوب معادلات جنگ سرد از عوامل اصلی این همسویی منطقه‌ای نسبی بین ایران و سعودی‌ها بود. بر این اساس مبارزه با نفوذ کمونیسم، حفظ منافع آمریکا و غرب در منطقه در قالب استراتژی دو ستونی نیکسون و مقابله با متحدین شوروی در منطقه مانند عراق از جمله مؤلفه‌های مشترک در سیاست منطقه‌ای

ایران و عربستان سعودی در دوره‌ی پهلوی بود.

با وقوع انقلاب اسلامی در ایران و تلاش برای اتخاذ سیاست خارجی مستقل و کانونی شدن سیاست عدم تعهد بر مبنای اصل «نه شرقی، نه غربی»، سیاست حمایت از نهضت‌های آزادیبخش و جریان‌های اسلامی و در مجموع گرایش‌های اسلامی و ضد غربی در سیاست خارجی ج.ا.ایران در قالب گفتمان اسلام‌گرایی، (دهقانی فیروزآبادی: ۱۳۸۴) سیاست منطقه‌ای ایران در خاورمیانه وارد مرحله جدید و متفاوتی از دوره‌ی گذشته شد. مخالفت با حضور قدرت‌های بیرونی در منطقه، حمایت از گروه‌ها و جنبش‌های مقاومت اسلامی در خاورمیانه و تلاش برای افزایش قدرت مستقل ملی با تعریفی جدید از جمله اصلی‌ترین ویژگی‌های سیاست منطقه‌ای ایران بعد از انقلاب بوده است. این تغییر در سیاست منطقه‌ای ایران در حالی رخ داد که عربستان سعودی به عنوان متحد غرب همچنان سیاست‌های گذشته خود را بویژه در هماهنگی و همکاری با آمریکا تداوم داد. این مسئله باعث بروز تضادهایی جدی در سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و سعودی‌ها شد که در دوره‌های مختلف سه دهه‌ی گذشته فراز و نشیب‌هایی نیز داشته است.

هر چند تضادهایی اساسی در سیاست منطقه‌ای ج.ا.ایران و عربستان سعودی از ابتدای وقوع انقلاب اسلامی وجود داشته است، اما به نظر می‌رسد در طول یک دهه‌ی اخیر و در پی تحولات منطقه‌ای عمده بعد از یازده سپتامبر و اشغال عراق این تضادها بسیار افزایش یافته است. بر این اساس در اینجا به ابعاد اصلی سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی در طول سال‌های اخیر و تضادهای آن با سیاست منطقه‌ای ج.ا.ایران پرداخته می‌شود و سپس تأثیرات امنیتی آن برای کشور تحلیل خواهد شد. امنیت خلیج فارس، بحران عراق، مسائل لبنان و فلسطین، تنش شیعی - سنی و مسئله‌ی هسته‌ای ایران از ابعاد اصلی سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی است.

۱-۲ - امنیت خلیج فارس

امنیت یکی از محوری‌ترین مسائل منطقه‌ی خلیج فارس از منظر داخلی و بین‌المللی است. از منظر داخلی، امنیت مهم‌ترین اولویت کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس است. این امر تا حد زیادی ناشی از ساختار و ماهیت اقتدارگرایانه‌ی حکومت‌های کشورهای عضو شورای همکاری و تلاش دولتمردان این کشور برای تأمین امنیت به منظور حفظ و تداوم بقا به عنوان اولین هدف هر سیستم سیاسی است. از منظر دیگر نیز امنیت خلیج فارس بویژه به دلیل منابع نفتی آن، برای قدرت‌های فرا منطقه‌ای چون آمریکا و اقتصاد جهانی حائز اهمیت بالایی است، به گونه‌ای که از روابط تاریخی کشوری مانند عربستان سعودی با آمریکا اغلب به عنوان معامله‌ی نفت در برابر امنیت تعبیر می‌شود. (Bronson, 2006: 2-8)

ویژگی‌های فوق باعث شده است که قدرت‌های فرامنطقه‌ای همواره بخشی از ترتیبات امنیتی خلیج فارس باشند. آمریکا به عنوان اصلی‌ترین قدرت فرامنطقه‌ای دخیل در مسائل خلیج فارس تاکنون به بهانه‌ی ایجاد امنیت دکترین‌های متعددی را برای حفظ تسلط و منافع خود در منطقه اتخاذ کرده است. از جمله‌ی این دکترین‌ها و راهبردها می‌توان به دکترین آیزنهاور مبنی بر مداخله‌ی مستقیم، دکترین دو ستونی نیکسون با توسل به ایران و عربستان برای حفظ امنیت از راه دور، دکترین کارتر بعد از انقلاب اسلامی مبنی بر حمایت از کشورهای متحد غرب در منطقه حتی با دخالت نظامی و اعزام نیرو، دکترین ریگان مبنی بر مناقشه‌ی خفیف با تکیه‌ی اصلی بر عربستان، حضور مستقیم نظامی در منطقه در طول دهه ۱۹۹۰ و انعقاد قراردادهای دوجانبه‌ی امنیتی با کشورهای حاشیه‌ی جنوبی خلیج فارس و سرانجام رویکرد هژمونی امنیتی و حضور فراگیر در منطقه به واسطه‌ی اشغال عراق اشاره کرد.

محور اصلی رویکرد عربستان سعودی در خصوص امنیت خلیج فارس ترغیب حضور قدرت‌های بیرونی در منطقه و تکیه به این قدرت‌ها جهت تضمین بقا و

امنیت خود است. با وجود تمایل سعودی‌ها به همکاری نظامی و دفاعی با بسیاری از قدرت‌های فرا منطقه‌ای، آمریکا اصلی‌ترین قدرتی است که این کشور خواستار مشارکت آن در ترتیبات امنیتی خلیج فارس بوده است. توافق‌های امنیتی دو جانبه‌ی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس با آمریکا در دهه‌ی ۱۹۹۰ نشان دهنده‌ی میزان اهمیت نقش آمریکا در ترتیبات امنیتی خلیج فارس از منظر رهبران شورای همکاری و از جمله سعودی‌هاست. هر چند سعودی‌ها متمایل به حفظ قدرت مانور خود در ایجاد روابط نظامی با سایر کشورها مانند انگلستان و فرانسه نیز هستند اما نامحتمل است که این کشور در سطح کلی و اولویت اول خود کشوری غیر از آمریکا را برای ایجاد چتر امنیتی انتخاب کند. (Henderson, 2001)

در دهه‌ی اخیر و در مقطع بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیز پیوندها و همکاری‌های امنیتی عربستان سعودی با آمریکا تداوم یافته است. همکاری‌ها و حمایت‌های امنیتی و نظامی این کشور از آمریکا در این مقطع بویژه در مواردی مانند حمله‌ی آمریکا به عراق نقش داشته است. هر چند این همکاری‌ها در سطح رسمی ممکن است نفی شود. فروش ۲۰ میلیارد دلاری تسهیلات از سوی آمریکا به کشورهای خلیج فارس و مصر نشانه‌ای از تداوم روابط امنیتی آمریکا و سعودی‌ها در سال‌های اخیر است.

ابتکار گفتگوهای امنیتی خلیج فارس نیز چارچوب جدیدی برای نقش‌آفرینی امنیتی آمریکا در خلیج فارس و تداوم پیوندهای نظامی - امنیتی آمریکا و اعضای شورای همکاری خلیج فارس از جمله عربستان محسوب می‌شود. این گفتگوها از ماه می سال ۲۰۰۶ راه‌اندازی شد و در شش مرحله طراحی شده است که عبارتند از: توسعه‌ی قابلیت‌های دفاعی کشورهای خلیج فارس و ایجاد توانایی عملیات مشترک بین آنها با فروش انواع تسلیحات به آنها، حل موضوعات امنیتی منطقه در چارچوب گفتگوهای امنیتی و با اتخاذ مواضع مشترک، مبارزه با اشاعه‌ی تروریسم و برقراری امنیت داخل کشورها، حفاظت از تأسیسات حساس و کلیدی منطقه با نیروهای ویژه و آموزش دیده از سوی

آمریکایی‌ها و بازیابی نقش عراق در امنیت منطقه‌ای. (Blanchard, 2008)

این گونه رویکرد رهبران سعودی درخصوص ترتیبات امنیتی خلیج فارس در حالی است که جمهوری اسلامی ایران رویکرد کاملاً متفاوتی را در این خصوص دنبال می‌کند. رهبران ایران بر این باورند که باید قدرت‌های فرامنطقه‌ای از خلیج فارس خارج شوند و یک نظام امنیت دسته جمعی و با مشارکت و همکاری تمام کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس ایجاد شود. این مسئله حاکی از تعارض دیدگاه‌ها در خلیج فارس و تداوم شدید روند رقابت‌های منفی و بی‌اعتمادی‌ها می‌باشد و قدرت‌های فرامنطقه‌ای نیز با توجه به منافع و اهداف خود در این منطقه تعدیل بی‌اعتمادی‌ها و شکل‌گیری ترتیبات امنیتی بومی را مانع می‌شوند.

۲-۲ - بحران عراق

بعد از فروپاشی رژیم بعث، رویکرد نفی واقعیت‌های عراق جدید و مخالفت با ساختار قدرت نوین و حتی حمایت از جریان شورش و القاعده، کانون سیاست اغلب دولت‌های عربی، بویژه عربستان سعودی در قبال عراق بود. این رویکرد از عوامل مختلفی ناشی شد و به عملکردهایی غیر حمایتی و حتی مخالفت‌آمیز در قبال عراق از سوی این دولت منجر شد. از منظر سعودی‌ها، قدرت‌یابی گروه‌های شیعی و کرد در عراق و کاهش نقش گروه‌های سنی در ساختار سیاسی نوین، برخلاف ساختار بعثی، هویت عربی عراق را در معرض مخاطره قرار می‌داد. به قدرت رسیدن گروه‌های شیعی و کرد و سیاست‌های آنها در قالب دولت - ملت‌سازی دموکراتیک و تکثرگرایانه، این تلقی را در سران عربستان ایجاد کرد که عراق در حال جدایی و تضعیف پیوندها با جهان عرب است.

قانون اساسی جدید در عراق، فدرالیسم را به عنوان شکل جدید نظام سیاسی در عراق مطرح ساخت. این امر به معنای افزایش خودمختاری بیشتر کردها در شمال عراق و شیعیان در جنوب، برخورداری سنی‌ها از قدرت و منابع

نفتی کمتر و تضعیف قدرت دولت مرکزی بود. با این برداشت، سعودی‌ها روند تحولات عراق پس از صدام را در راستای افزایش واگرایی و زمینه‌های تجزیه‌ی عراق، دگرگونی هویت عراق و کم رنگ شدن نقش سنی‌ها در ساختار قدرت تلقی کردند. از این منظر، این تحولات علاوه بر ابعاد داخلی، در عرصه‌ی منطقه‌ای نیز شرایط را به زیان کشورهای عربی تغییر می‌داد.

تصور اغلب رهبران عربی از پیامدهای منطقه‌ای تحولات عراق پس از صدام این بود که شرایط نوین در حال تغییر دادن توازن قوای منطقه‌ای به نفع ایران است. این رهبران در دوره‌ی بعث، عراق را به عنوان دولتی حایل میان ایران و جهان عرب محسوب می‌کردند که درعین حال به عنوان رقیبی قدرتمند قادر به ایجاد توازن در مقابل ایران بود. اما بعد از فروپاشی رژیم صدام نه تنها عراق دیگر به عنوان دولتی حایل و رقیب توازن بخش در مقابل ایران نبود، بلکه با افزایش پیوندها و تعاملات دو کشور، در عرصه‌ی عمل نفوذ و نقش منطقه‌ای ایران افزایش می‌یافت. این امر ناخرسندی رهبران عربی از شرایط جدید عراق را تشدید نمود. (Gause III, 2007)

نارضایتی رهبران سعودی از تحولات عراق، پیامدهای منطقه‌ای آن و عملکرد آمریکا در این خصوص، سردی روابط این دولت با عراق را در پی داشت. ایران به عنوان بازیگر عمده‌ی تحولات عراق، حمایت از روند نوین دولت - ملت‌سازی و دولت جدید عراق را محور اصلی سیاست خود قرار داد، اما دولت سعودی با ناخرسندی از واقعیت‌های جدید، نه تنها به حمایت از ساختار جدید قدرت در عراق نپرداخت، بلکه دولت آن را به فرقه‌گرایی متهم ساخت و به حمایت از جریات شورش و القاعده پرداخت. واکنش دولت‌های عربی در قبال عراق تا حدی متنوع و براساس دیدگاه‌ها و نگرانی‌های خاص هر یک از این دولت‌ها بود و یک محور مشترک در رویکرد اغلب این دولت‌ها خودداری از ایجاد تعاملات دیپلماتیک عادی و پررنگ با عراق و پذیرش آن در جهان عرب و حمایت از جریان شورش بود. اما

سعودی‌ها موضع تندتری داشته‌اند و در کنار مصر، اردن و امارات متحده محور مخالفت در برابر عراق نوین بوده‌اند.

واکنش سعودی‌ها به تحولات عراق به سردی روابط و تنزل تعاملات سیاسی و دیپلماتیک محدود نبود، بلکه به نظر می‌رسد که برخی حمایت‌ها حداقل در سطح شبکه‌ها و گروه‌های خصوصی از شورشیان سنی عراق نیز به عمل می‌آید. پدیده‌ی ورود جنگجویان سنی عرب به عراق و مقابله با دولت عراق و نیروهای آمریکا در سال‌های بعد از فروپاشی رژیم بعث، آشکار بود. به عنوان نمونه یک گزارش مطبوعاتی در جولای ۲۰۰۷، به نقل از مقامات نظامی و اطلاعاتی بی‌نام آمریکایی عنوان کرد که در هر ماه ۳۰ تا ۴۰ نفر سعودی به منظور جنگ به عراق می‌روند، به گونه‌ای که اکثریت بمب‌گذاران انتحاری خارجی در عراق سعودی‌ها هستند. (BlanChard, 2004: 17-18)

۲-۳- مسائل لبنان و فلسطین

رویکردهای متعارض ایران و دولت سعودی درخصوص مسائل و تحولات لبنان و فلسطین در گسترش اختلافات و تنش‌ها در روابط دو طرف بویژه در سال‌های اخیر نقش اساسی داشته است. هر چند مسائل فلسطین و لبنان در وهله‌ی اول از اولویت‌ها و مسائل اساسی جهان اسلام است و ایران و عربستان به عنوان کشورهای مسلمان دغدغه‌های مشابهی در این خصوص دارند، اما نوع رویکرد دو طرف به تحولات فلسطین و لبنان متفاوت است. از این رو این مسائل به جای این که بتواند به نوعی به نزدیکی ایران و عربستان سعودی در سیاست منطقه‌ای منجر شود، باعث بروز تعارضاتی در روابط دو طرف شده است.

جمهوری اسلامی ایران طی سه دهه‌ی گذشته از گروه‌های مبارز فلسطینی چون جهاد اسلامی و حماس حمایت نموده و با طرح صلح خاورمیانه مبنی بر شناسایی اسرائیل، راه‌حل دو دولتی، طرح صلح عربی و اقدامات گروه فتح برای

تعامل و مصالحه با اسرائیل مخالفت کرده است. درخصوص لبنان نیز جمهوری اسلامی ایران از مقاومت گروه لبنان در مقابل رژیم اسرائیل حمایت می‌کند و با توجه به شیعی بودن این گروه، این حمایت ایران در سطح منطقه‌ای نمود و برجستگی بارزی داشته است.

رویکرد کلی سعودی‌ها در منازعه‌ی اعراب - اسرائیل از ابتدا بر مبنای حمایت از فلسطینی‌ها در مقابل اسرائیل قرار داشته است، اما رهبران این کشور به تدریج به سوی مصالحه، راه‌حل دو دولتی و برقراری صلح بین اسرائیل و اعراب گرایش پیدا کردند. فهد پادشاه عربستان در دوران پادشاهی خود، طرح ۸ ماده‌ای موسوم به «طرح فاس» را در کنفرانس سران عرب در جهت شناسایی اسرائیل و برقراری روابط سیاسی و اقتصادی با آن ارائه داد. (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، ۱۳۶۵، ۴۳-۴۴) امیر عبدالله نیز در فوریه‌ی ۲۰۰۲ طرح صلح خود مبنی بر خروج کامل اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی ۱۹۶۷ به ازای عادی‌سازی کامل روابط بین دولت‌های عربی و اسرائیل را ارائه کرد. (Prados, 2003: 9-10)

با پیروزی حماس در انتخابات پارلمانی فلسطین، اغلب کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، بویژه عربستان سعودی بیشتر به این تمایل داشتند که حماس خط‌مشی خود را از مقاومت به سمت مذاکره و شناسایی اسرائیل (همانند فتح) تغییر دهد. مقامات سعودی پس از حوادث ژوئن ۲۰۰۷ و سیطره‌ی حماس بر نوار غزه که از نظر آنان مغایر با توافق‌نامه‌ی مکه محسوب می‌شد، رضایت چندانی از حماس نداشتند. گرچه عربستان به همراه اغلب کشورهای عربی قبلاً نیز از محمود عباس حمایت نمود و کمک‌های مالی خود را به جای دولت حماس به گروه محمود عباس اعطا کرد. در جریان جنگ ۲۲ روزه‌ی غزه نیز سعودی‌ها در قبال حملات اسرائیل به نوار غزه سکوت کردند و حتی گزارش‌ها و نشانه‌هایی از خشنودی سعودی‌ها از این حمله آشکار شد. علاوه بر این خبرهای غیررسمی در مورد ارتباط مقامات سعودی با یهودی‌ها و مقامات

اسرائیلی وجود دارد. (گودرزی، ۱۳۸۷: ۶۱-۶۰)

در کنار تحولات فلسطین، مسائل لبنان و تحولات آن در چند سال اخیر موضوعی مهم و تأثیرگذار در روابط ایران و عربستان سعودی محسوب می‌شود. جمهوری اسلامی ایران تاکنون اصلی‌ترین حامی گروه حزب‌الله به عنوان گروهی شیعی بوده است که برای اولین بار در جهان عرب توانسته است شکست‌هایی را به اسرائیل تحمیل کند. هر چند که حزب‌الله لبنان به عنوان شریک استراتژیک ایران است، اما کارکرد اصلی آن مقابله با اسرائیل به عنوان اصلی‌ترین دشمن جهان عرب بوده است. با وجود این افزایش قدرت و نقش حزب‌الله در لبنان چندان مورد خوشایند رهبران عربستان سعودی نیست.

طی جنگ سی‌وسه روزهی حزب‌الله لبنان مقابل اسرائیل در سال ۲۰۰۶، سعودی‌ها گروه حزب‌الله را به ماجراجویی و ضربه به منافع اعراب متهم کردند، در حالی که توده‌های عرب خواستار حمایت از حزب‌الله در مقابل اسرائیل بودند. مواضع و عملکرد عربستان سعودی در جنگ سی و سه روزه آشکارا نگاه و رویکرد رقابت‌آمیز سعودی‌ها در مقابل ایران را به جای همبستگی در برابر اسرائیل آشکار ساخت. سعودی‌ها حامی سنتی جامعه‌ی سنی لبنان بوده‌اند و اکنون در طی یک رقابت تاریخی با ایران در لبنان با سعد حریری رهبر جریان المستقبل و جناح اکثریت ۱۴ مارس در پارلمان این کشور وارد اتحادی تاکتیکی شده‌اند و موفقیت حزب‌الله را افزایش نفوذ ایران در لبنان و منطقه‌ی عربی تلقی می‌کنند. (Moubayed, 2006)

استفاده‌ی سعودی‌ها از منابع پولی و مالی و تزریق وسیع آن در داخل لبنان جهت تأثیرگذاری بر روندهای سیاسی و امنیتی این کشور هم چنان تداوم دارد. در سال‌های بعد از ۲۰۰۶ عربستان سعودی سعی کرد تا با اختصاص منابع پولی قابل توجه، به تقویت گروه‌های مخالف حزب‌الله بپردازد یا به ایجاد شبکه‌ها و گروه‌های جدیدی اقدام کند. علاوه بر این سعودی‌ها برای پیروزی جناح ۱۴

مارس در انتخابات پارلمانی ۲۰۰۹ سرمایه‌گذاری و فعالیت‌های وسیعی را انجام دادند تا از تسلط حزب‌الله و گروه‌های متحد آن در قالب جریان ۸ مارس در لبنان جلوگیری نمایند.

۲-۴ - تنش شیعی - سنی و حمایت از افراط‌گرایی سنی

از منظر رهبران سعودی تحولات منطقه‌ی خاورمیانه در یک دهه‌ی اخیر باعث افزایش قدرت و نقش منطقه‌ای شیعیان و جمهوری اسلامی ایران شده است. تغییر رژیم در عراق و قدرت‌یابی شیعیان در این کشور و همچنین نمایش قدرت حزب‌الله لبنان در جنگ سی‌وسه روزه در سال ۲۰۰۶ که به افزایش جایگاه این گروه شیعی در منطقه منجر شد از جمله تحولات عمده‌ی مورد نظر در این راستاست. بالا رفتن سطح تنش‌های بین گروه‌های شیعی و سنی در نتیجه‌ی تحولات منطقه‌ای که از جمله در منازعات فرقه‌ای در عراق و افزایش رقابت قدرت گروه‌ها و احزاب در لبنان نمودار شد، از ویژگی‌ها و ابعاد روند تحولات خاورمیانه در سال‌های اخیر است.

بالا رفتن سطح تنش‌های فرقه‌ای شیعی - سنی و گسترش افراط‌گرایی از جمله عوامل و مؤلفه‌های عمده‌ای است که ثبات و امنیت خاورمیانه را به شدت تهدید و با گسترش اختلافات هر گونه تعامل و همکاری بازیگران بومی و درونی را با دشواری‌ها و پیچیدگی‌هایی جدی مواجه می‌کند. این شرایط نه تنها ایجاد ترتیبات و چارچوب‌های امنیتی منطقه‌ای بومی را با چالش مواجه می‌سازد، بلکه باعث مداخله و تأثیرگذاری فزاینده‌ی قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خاورمیانه خواهد شد. از این رو هرگونه تلاش برای ایجاد ثبات و امنیت در منطقه مستلزم همکاری و کوشش دولت‌ها و رهبران منطقه‌ای برای کاهش و تعدیل سطح منازعات فرقه‌ای و جلوگیری از افراط‌گرایی است. در این راستا سیاست‌ها و عملکرد دولت‌های ایران و عربستان سعودی که در شیعیان و سنی‌های منطقه تأثیرگذاری زیادی دارند حائز اهمیت بالایی است.

جمهوری اسلامی ایران از ابتدا سعی داشته است خود را به عنوان نظامی اسلامی و نه صرفاً شیعی مطرح سازد و سیاست‌ها و عملکرد آن در سطح منطقه نیز فراسوی تعلقات فرقه‌ای بوده است. به عنوان نمونه ج.ا.ایران از هر دوی گروه‌های مقاومت اسلامی حماس و حزب‌الله (یکی سنی و دیگری شیعی) حمایت کرده است و خط‌مشی فرافرقه‌ای را دنبال کرده است. رهبران ایران در طول سه دهه‌ی گذشته تلاش کرده‌اند تا با اتخاذ سیاست‌ها و انجام اقدامات لازم زمینه‌های مناسب برای ایجاد وحدت بین مسلمانان و کشورهای اسلامی را تقویت نمایند و حتی در این راستا حاضر شده‌اند تا از برخی منافع انفرادی کوتاه مدت خود صرف نظر کنند. اما سعودی‌ها به رغم ادعای خود مبنی بر رهبری جهان اسلام، نه تنها کوشش چندانی برای کاهش تنش‌های فرقه‌ای و ایجاد وحدت در جهان اسلام به عمل نیاورده‌اند، بلکه سیاست رهبران سیاسی و مذهبی سعودی عمدتاً در جهت گسترش افراط‌گرایی سنی و تمایلات ضدشیعی بوده است. حمایت از القاعده و سنی‌های افراطی از جمله در عراق، افغانستان و پاکستان از جمله اقدامات سعودی‌ها در این خصوص است.

در خصوص تنش شیعی - سنی، هر چند منازعه‌ی قدرت از عوامل عمده‌ی این تنش در منطقه در سال‌های اخیر است، اما به نظر می‌رسد دولت‌های عربی بویژه سعودی‌ها این تنش را به شیوه‌ای برای جلوگیری از مخاطرات ناشی از قدرت‌یابی منطقه‌ای شیعیان تلقی می‌کنند. از منظر سعودی‌ها تشدید تنش شیعی - سنی از تقویت الگوی دولت - ملت‌سازی دموکراتیک در عراق و الگوی مقاومت حزب‌الله و حماس در منطقه جلوگیری می‌کند و شکاف شیعی - سنی را برای جوامع عربی در اولویت قرار خواهد داد. در بعد منطقه‌ای نیز تشدید این تنش به اعمال فشار بیشتر بر گروه‌های شیعی و کاهش توانایی برای تأثیرگذاری بر محیط استراتژیک خود از سوی این گروه‌ها و ج.ا.ایران منجر خواهد شد و این امر در معادلات منطقه‌ای به نفع دولت سعودی نخواهد بود. در سطح بین‌المللی نیز فهم آمریکا از تهدید فوری و جدی شیعی برای منافع غرب، همکاری با دولت‌های عربی و در نتیجه افزایش تنش

شیعی - سنی را تقویت می‌کند. (اسدی، ۱۳۸۸: ۹۶)

دیدگاه و عملکرد روحانیون وهابی در قبال شیعیان و قلمداد کردن آنها به عنوان «رافضی»، در بسیج افکار عمومی و توده‌های سنی سعودی و واکنش در قبال شرایط عراق پس از صدام، نقشی اساسی داشته است. تبلیغات وهابیون بر این نکته تأکید دارد که اتحاد صلیبیون (غربی‌ها و به‌ویژه آمریکا) و صفوی‌ها (شیعیان)، به توطئه علیه مسلمانان سنی در عراق منجر شده است. در همین راستا، در سال ۲۰۰۷، ۳۸ تن از روحانیون و مفتی‌های ارشد سعودی خواستار مسلح شدن سنی‌ها برای دفاع از اهل سنت عراق در مقابل «توطئه‌ی صفوی‌ها»، یعنی شیعیان شدند و موعظه‌های ضد شیعی نویسلفی‌ها همواره تعداد بسیاری از شهروندان و نیز منابع مالی عربستان را به سوی عراق و در جهت مقابله با شیعیان بسیج کرده است. (Simonds, 2007)

گزارش‌های مختلف حاکی از کمک‌های وسیع عربی به القاعده در طول چند سال اخیر در جهت ایجاد ناامنی و ناکام گذاشتن روند سیاسی جدید در عراق است. در این میان کمک‌های عربستان سعودی بیشترین حجم و تأثیر را داشته است و مهم‌تر اینکه با وجود تعدیل و بهبود رویکرد بخشی از کشورهای عربی در قبال عراق، رویکرد منفی سعودی‌ها و حمایت آنها از ستیزه‌جویان القاعده هنوز به صورت جدی تداوم دارد. بر اساس یک گزارش که «جوزف ویلترویرایان»، محقق مرکز مبارزه با تروریسم آمریکا، آن را فراهم کرده است، طبق آمار منتشر شده از سوی نیروهای اشغالگر آمریکایی بین آگوست ۲۰۰۶ تا آگوست ۲۰۰۷، بیش از ۶۰۶ شبه‌نظامی با نژاد عربی از خارج از عراق وارد این کشور شده‌اند. از هر ۱۰ عامل حمله در عراق ۹ نفر آنها از کشورهای خارجی هستند و به طور تقریبی ۷۵ درصد حملات توسط شبه‌نظامیان خارجی در عراق انجام می‌شود. در این گزارش عربستان با ۴۰ درصد، منبع اصلی تأمین جنگجویان مبارز علیه نیروهای اشغالگر عراق بوده است و پس از آن لیبی با ۱۹ درصد

بیشترین جنگجویان را در عراق دارد. همچنین ۴۰ درصد دیگر جنگجویان غیر عربی از کشورهای الجزایر و مراکش به عراق می‌آیند. (www.farsnews.com)

اما اعترافات ابوعمر البغدادی رهبر دستگیر شده‌ی القاعده عراق را می‌توان اصلی‌ترین و جدیدترین دلایل تداوم حمایت سعودی‌ها از القاعده برشمرد. وی در اعترافات خود ابعاد تازه‌ای از مناسبات تروریست‌های عراق با کشورهای خارجی را فاش کرد. اعترافات بغدادی آشکار می‌کند که از ابتدای سرنگونی دولت صدام تاکنون پشتوانه‌ی اصلی حملات تروریستی گسترده در عراق تنها گروه القاعده و یا بعثی‌ها نبوده‌اند بلکه حمایت‌های مالی گسترده‌ی عربستان سعودی و دخالت‌های آشکار و علنی سازمان اطلاعات ارتش مصر و دیگر پشتیبانان این عملیات‌ها از کشورهای یمن، اردن، مراکش، امارات متحده‌ی عربی و بحرین هستند. ابوعمر البغدادی گفته است شاهزادگان سعودی بویژه شاهزاده بندر بن سلطان و شاهزاده ترکی بن فیصل، مجریان و طراحان فعالیت القاعده علیه آرامش عراق هستند. بر پایه‌ی گزارش‌ها، ارتش عربستان با کمک عوامل خود در ارتش کویت مقادیر زیادی از مهمات عامل انفجار را از مرزهای جنوبی عراق روانه‌ی این کشور می‌کند. در اعترافات عمر البغدادی بر این نکته تأکید شده است که روحانیت وهابی عربستان برای عضوگیری در گروه‌های خرابه کار که به عراق اعزام می‌شوند، مأموریت جدی دارد. (www.saharnews.ir)

حمایت سعودی‌ها از القاعده در حالی صورت می‌گیرد که راهبرد اصلی این گروه به خصوص در عراق ایجاد جنگ داخلی بین شیعیان و سنی‌هاست. استراتژی القاعده‌ی عراق برای دستیابی به اهداف خود، ایجاد جنگ داخلی تمام عیار بین گروه‌های شیعی و اعراب سنی با کشاندن شبه نظامیان شیعی به واکنش نظامی و در نهایت شکست روند سیاسی جدید و اخراج نیروهای خارجی بوده است. زرقاوی رهبر سابق و کشته شده‌ی القاعده‌ی عراق این استراتژی را با این محاسبه اتخاذ کرد که جنگ داخلی حداقل می‌تواند تلاش‌های دولت برای اعمال کنترل سیاسی خود بر عراق پس از صدام و تلاش نیروهای خارجی را تضعیف

کند. از سوی دیگر این پیش‌بینی نزد رهبران القاعده‌ی عراق وجود داشت که جنگ فرقه‌ای داخلی در عراق به تدریج به تمام منطقه‌ی خاورمیانه گسترش یابد و در نتیجه گسترش شکاف‌ها در منطقه و تضعیف رژیم‌ها را باعث شود. این امر در صورت تحقق می‌توانست به خروج نیروهای خارجی از منطقه و بسترسازی برای ایجاد خلافت اسلامی مورد نظر این گروه منجر شود.

القاعده‌ی عراق برای اجرای استراتژی ایجاد جنگ فرقه‌ای داخلی و سپس جنگ منطقه‌ای، بر بمب‌گذاری‌های انتحاری با هدف وارد کردن تلفات وسیع به غیرنظامیان شیعی متمرکز شد. این بمب‌گذاری‌ها اغلب در مراسم‌ها و اماکن مذهبی صورت گرفت و تلفات غیرنظامی بسیاری گرفت. هرچند اقدامات و سازماندهی القاعده در ابتدا پراکنده و به نسبت ضعیف بود، اما به تدریج حملات خشونت‌آمیز این گروه با وسعت و سازماندهی بهتری انجام شد و در سال ۲۰۰۶ به اوج خود رسید. گسترش اقدامات خشونت‌آمیز القاعده و سایر گروه‌های شورشی سنی در مقابل غیرنظامیان شیعی باعث رادیکال شدن فضای داخلی عراق و افزایش خشونت‌های فرقه‌ای، بویژه بعد از انفجار سامرا در فوریه‌ی ۲۰۰۶ شد. (اسدی، ۱۳۸۸)

۲-۵ - مسئله‌ی هسته‌ای ایران

در خصوص نگرانی سعودی‌ها در قبال برنامه‌ی هسته‌ای ایران، شک و تردید چندانی وجود ندارد. به نظر می‌رسد که به‌رغم تلاش‌های دیپلماتیک دائمی ایران برای متقاعد ساختن سران خلیج فارس، نسبت به صلح‌آمیز بودن برنامه‌ی هسته‌ای و تهدیدآمیز نبودن آن، مقامات سعودی هنوز با ابهام و تردید در این خصوص می‌نگرند و گزارش‌هایی مانند گزارش جامعه‌ی اطلاعاتی آمریکا بر پیچیدگی مسئله‌ی هسته‌ای ایران از منظر سران عربستان افزوده است. فارغ از نظامی یا غیرنظامی بودن برنامه‌ی هسته‌ای ایران، دغدغه‌ی اصلی دولت‌های خلیج فارس به پیامدهای پیشرفت ایران در برنامه‌ی هسته‌ای، ولو در ابعاد غیرنظامی،

برای توازن قدرت منطقه‌ای مربوط است. با توجه به قابلیت تبدیل برنامه‌ی هسته‌ای غیرنظامی به نظامی، نگرانی سعودی‌ها کاهش قدرت تأثیرگذاری و نقش‌آفرینی کشورهای خلیج فارس در عرصه‌ی منطقه‌ای، به دلیل افزایش فاصله خود با اسرائیل و ایران در عرصه‌ی تکنولوژیک و یا نظامی است. براین اساس این دولت با توجه به حجم محدود قدرت خود، رویکرد اصلی خود را بر استفاده از بازیگران و سازمان‌های بین‌المللی در جهت جلوگیری از پیشرفت هسته‌ای ایران قرار داده است.

رویکرد منفی و مخالفت اغلب دولت‌های عربی از جمله عربستان سعودی با برنامه‌ی هسته‌ای ایران در حالی است که افکار عمومی عربی نگاه متفاوتی به این مسئله دارند. یک نظرسنجی غیرعلمی به وسیله‌ی وب‌سایت الجزیره نشان داد که ۷۳ درصد پاسخ‌دهندگان عمدتاً عرب، این اعتقاد را دارند که برنامه‌ی هسته‌ای ایران برای کشورهای همسایه تهدیدی محسوب نمی‌شود. در اکتبر سال ۲۰۰۵، یک نظرسنجی نشان داد که ۶۳ درصد پاسخ‌دهندگان در شش کشور عربی (از جمله عربستان سعودی و امارات متحده عربی)، بر این باورند که تلاش‌های بین‌المللی برای وادار کردن ایران به توقف برنامه‌ی هسته‌ای خود باید متوقف شود. پیچیدگی مسئله‌ی هسته‌ای ایران و هدایت دیپلماسی عمومی، بسیاری را در جهان عرب متقاعد ساخته است که تلاش‌های غرب در جهت کنترل هر قدرت در حال ظهور است و به عنوان بحرانی در ابعاد جهانی تلقی نمی‌شود. بسیاری از اعراب خلیج فارس بویژه در سطح توده‌ها، با دیدن اینکه یک کشور اسلامی، هرچند غیرعرب، تکنولوژی هسته‌ای خود را توسعه می‌دهد و ایالات متحده را در صحنه‌ی جهانی به چالش می‌کشد، احساس غرور می‌کنند. با توجه به سیاست خارجی دولت نومحافظه‌کار بوش، این احساس مشترک وجود دارد که دکترین مبارزه با اشاعه، تنها ابزار دیگری از امپریالیسم غربی و آمریکاست. (Hokayem, 2006: 6-7)

با وجود تأثیر محدودکنندگی افکار عمومی بر سیاست سران کشورهای

خلیج فارس در قبال برنامه‌ی هسته‌ای ایران و اتخاذ مواضع مخالفت‌آمیز صریح در این مورد، محوری بودن منطق توازن قوا در نگاه دولتمردان سعودی، به اظهار نگرانی آنها درخصوص مسئله‌ی هسته‌ای ایران منجر شد. این اظهار نگرانی از سال ۲۰۰۵، به تدریج شکل جدی‌تری به خود گرفت و سرانجام به دیپلماسی فعالانه‌تر سعودی‌ها در قبال برنامه‌ی هسته‌ای ایران در سال‌های بعدی منتهی شد. با این حال محورهای اصلی راهبرد کشور عربستان در قبال مسئله‌ی هسته‌ای ایران یعنی تکیه به دیپلماسی و اعمال فشارهای بازیگران و سازمان‌های فرامنطقه‌ای، اتکا به توانایی نظامی - امنیتی آمریکا در منطقه، جلوگیری از گسترش دامنه‌ی تخاصم و تنش با ایران و در نهایت جلوگیری از پیشرفت برنامه‌ی هسته‌ای ایران، همچنان تداوم دارد.

در ژانویه‌ی ۲۰۰۵، عبدالرحمان عطیه، دبیرکل شورای همکاری خلیج فارس عنوان کرد: «عربستان سعودی و سایر کشورهای شورای همکاری خلیج [فارس] هیچ‌گونه توجیهی برای اینگونه فعالیت هسته‌ای که خطرات بزرگی را برای تمام مردم خلیج [فارس] ایجاد می‌کند، پیدا نمی‌کنند». بعد از آن نیز شخصیت‌های مهمی مانند وزیر خارجه‌ی عربستان سعودی، سعود الفیصل و سفیر عربستان در آمریکا، ترکی فیصل، اینگونه سخنان را تکرار کردند. سعود الفیصل به «فاجعه‌ی بالقوه» در ادامه‌ی رویکرد ایران اشاره کرد و ترکی فیصل نیز از عدم انعطاف‌پذیری ایران در مسئله‌ی هسته‌ای انتقاد کرد. (Hokayem, 2006: 6-7)

اظهار نگرانی از خطرات زیست محیطی برنامه‌ی هسته‌ای ایران، بویژه نیروگاه هسته‌ای بوشهر نیز از جمله پوشش‌هایی است که سران عربستان از آن برای انتقال پیام‌ها و مواضع خود استفاده می‌کنند. نکته‌ی دیگر، تأکید آنها بر نقش‌آفرینی بیشتر آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در تحولات اتمی جهان و تقویت پیمان NPT است که به صورت غیرمستقیم، کنترل بیشتر برنامه‌ی هسته‌ای ایران را مدنظر دارد.

دولت سعودی و سایر کشورهای خلیج فارس درخصوص تحولات هسته‌ای

در منطقه‌ی خاورمیانه و ایران، تا سال ۲۰۰۵، رویکرد خاصی را دنبال می‌کردند که بیشتر بر نقش‌آفرینی بازیگران و سازمان‌های بین‌المللی و غیرهسته‌ای بودن کشورهای خود تأکید داشت. اما از این زمان به تدریج رویکرد سنتی این کشورها در خصوص مسئله‌ی هسته‌ای دچار تغییر شد و تلاش‌های آنها برای حرکت در مسیر هسته‌ای آغاز شد. از سوی دیگر تلاش‌های سیاسی و دیپلماتیک آنها در قبال برنامه‌ی هسته‌ای ایران نیز در کنار سایر اقدامات بین‌المللی فعال‌تر شد. شورای همکاری خلیج فارس در راستای رویکرد فعالانه‌ی جدید خود برای تأثیرگذاری بیشتر بر حل و فصل مسئله‌ی هسته‌ای ایران، دو پیشنهاد را ارائه کرد که شامل منطقه‌ی عاری از تسلیحات کشتارجمعی (WMDFZ) در خلیج فارس و ایجاد کنسرسیوم غنی‌سازی بین‌المللی خاورمیانه بود. (Stracke, 2008)

هر دو پیشنهاد مذکور در جهت تغییر سیاست هسته‌ای کنونی ایران ارائه شد که بر غنی‌سازی کامل اورانیوم در داخل کشور، با نظارت کامل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، تأکید دارد. طرح ایجاد خاورمیانه‌ی عاری از تسلیحات کشتار جمعی، با توجه به وجود تسلیحات هسته‌ای در اسرائیل، در شرایط کنونی امری غیرممکن به نظر می‌رسد و دولت‌های خلیج فارس نیز از این مسئله آگاهی دارند. بر این اساس، این دولت‌ها با پیشنهاد ایجاد منطقه‌ی عاری از تسلیحات کشتارجمعی در خلیج فارس که اسرائیل را شامل نخواهد شد، سعی در ایجاد چارچوبی برای کنترل منطقه‌ای برنامه‌ی هسته‌ای ایران دارند. اما ایران امنیت منطقه‌ی خلیج فارس را با امنیت تمامی خاورمیانه و به‌ویژه سیاست‌های اسرائیل و همچنین حضور و مداخله‌ی نیروهای آمریکایی در منطقه مرتبط می‌داند و بر این اساس به پیامدهای پایدار اینگونه طرح‌ها باور ندارد.

طرح ایجاد کنسرسیوم غنی‌سازی چندملیتی در خاورمیانه نیز دارای محورهایی است که در نهایت باعث تضعیف سیاست هسته‌ای کنونی ایران، یعنی غنی‌سازی در داخل کشور، می‌شود و ضمن وابسته ساختن آن به واردات سوخت

هسته‌ای، آن را از منظر تکنولوژی و جایگاه هسته‌ای در شرایطی مساوی با سایر کشورهای خلیج فارس قرار می‌دهد. این طرح در صورتی می‌تواند در چارچوب سیاست هسته‌ای کنونی ایران موفقیت‌آمیز باشد که بر غنی‌سازی در منطقه مبتنی باشد و مانع از توسعه‌ی تکنولوژی هسته‌ای بومی نشود. اما با توجه به اینکه هدف اصلی طرح بیش از آنکه بر توسعه‌ی توانایی هسته‌ای کشورهای خلیج فارس مبتنی باشد، توقف پیشرفت هسته‌ای ایران را مدنظر دارد، تغییرات اساسی در آن با دشواری روبه‌رو شد.

تهدیدات امنیتی رویکرد دولت سعودی

محورهای مختلف سیاست خارجی عربستان سعودی در منطقه‌ی خاورمیانه که بخش عمده‌ای از این محورها در هماهنگی و تعامل با سایر بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های فرامنطقه‌ای طراحی و اجرا می‌شود، در ابعاد مختلف تهدیداتی را برای امنیت ملی ج.ا.ایران ایجاد می‌کند. حمایت از حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای بویژه آمریکا در خلیج فارس، مخالفت با روند سیاسی جدید در عراق و تلاش برای ناکامی دولت جدید در این کشور، در پیش گرفتن رویکردی متناقض با ایران در مسائل لبنان و فلسطین و کوشش جهت کاهش نفوذ ایران در حوزه‌ی عربی، ترغیب نسبی تنش شیعی - سنی و بویژه حمایت جدی از افراط‌گرایی سنی و همچنین مخالفت با برنامه‌ی هسته‌ای ایران از جمله محورهای اصلی سیاست منطقه‌ای سعودی‌هاست که ابعاد مختلف امنیت ملی ج.ا.ایران و ارکان سه‌گانه‌ی دولت یعنی سرزمین، رژیم سیاسی یا حکومت و جامعه را تا حدود زیادی مورد تهدید قرار می‌دهد.

بازیگران منطقه‌ای عمده‌ای که سعودی‌ها در پی همکاری و تعامل با آنها در مقابل ج.ا.ایران هستند شامل کشورهای عربی از جمله کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، اردن و مصر است. البته در طول سال‌های اخیر و در پی

افزایش قدرت و نفوذ منطقه‌ای ایران در اثر تحولاتی مانند عراق و لبنان و فلسطین این همکاری‌ها و تعاملات افزایش یافته است و حتی هماهنگی‌هایی با اسرائیل نیز بویژه در مسائل لبنان و فلسطین شکل گرفته است. سعودی‌ها سعی کرده‌اند از شورای همکاری خلیج فارس به عنوان چارچوبی برای دیکته کردن و پیشبرد سیاست‌های منطقه‌ای خود در مقابل ایران استفاده نمایند، هرچند این تلاش با مخالفت برخی کشورهای خلیج فارس مانند قطر مواجه شده است. اردن و مصر نیز دو محور اصلی سیاست منطقه‌ای ضدایرانی در سال‌های اخیر بوده‌اند که سعی در محدود کردن شیعیان و ج.ا.ایران با مطرح کردن آنها به عنوان تهدید از جمله با استفاده از عناوینی مانند «هلال شیعی» داشته‌اند.

در میان قدرت‌های فرامنطقه‌ای، دولت سعودی بیشترین هماهنگی‌ها و تعاملات را با آمریکا داشته است و کشورهای اروپایی، ویژه در بحث مسئله‌ی هسته‌ای در رده‌ی بعدی قرار دارند. با توجه به پایین بودن سطح قدرت سایر دولت‌های منطقه، در حال حاضر عربستان سعودی اصلی‌ترین گزینه‌ی مورد نظر آمریکا برای مهار و ایجاد بازدارندگی در مقابل ج.ا.ایران است و دو کشور همکاری‌های زیادی در این خصوص داشته‌اند. در مجموع در چند سال اخیر تعامل دولت سعودی با بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای کاهش قدرت و نفوذ ایران افزایش یافته است و این مسئله به افزایش سطح تهدیدات معطوف به امنیت ملی ج.ا.ایران منجر شده است.

رویکرد عربستان سعودی در خصوص امنیت خلیج فارس مبنی بر حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای بویژه آمریکا می‌تواند باعث ایجاد تهدیداتی جدی برای امنیت سرزمینی یا تمامیت ارضی و همچنین امنیت رژیم سیاسی جمهوری اسلامی ایران شود. با توجه به روابط رقابتی و خصومت‌آمیز ایران و آمریکا در طول سه دهه‌ی گذشته، سیاست آمریکا مبنی بر تضعیف شدید ایران یا حتی در صورت امکان تغییر رژیم در این کشور از یک سو و سیاست ضدآمریکایی ایران،

حضور نظامی آمریکا در منطقه که با همکاری و حمایت کشورهایمانند عربستان تحقق یافته است به تشدید تهدیدات نظامی و سیاسی و حتی اقتصادی آمریکا علیه ج.ا.ایران منجر می‌شود. حضور آمریکا در خلیج فارس می‌تواند بسترهای لازم برای تهدید نظامی و تمامیت ارضی ایران و حمله‌ی نظامی را فراهم سازد و همچنین مداخلات آمریکا برای تهدید ثبات سازمانی و ساختار حکومت یا کاهش مشروعیت را افزایش دهد. علاوه بر این حضور مستقیم و وسیع آمریکا در منطقه می‌تواند روابط و تعاملات گروه‌های قومی - مذهبی مختلف کشور را متأثر سازد و انسجام ملی ایران را تضعیف نماید.

مخالفت سعودی‌ها با دولت جدید عراق و تلاش برای بازگرداندن شرایط این کشور به گذشته در حالی صورت می‌گیرد که ایران در گذشته تهدیدات متعددی را از سوی عراق شاهد بوده است و تنها در شرایط کنونی و شکل‌گیری دولتی دموکراتیک و متوازن در عراق است که دغدغه‌های امنیتی ایران در مرزهای غربی آن کاهش یافته است. ایران در دوره‌ی بعث شاهد تهدید تمامیت ارضی و نظام سیاسی خود از سوی عراق و آغاز جنگی از سوی این کشور بود که هشت سال طول کشید و به تحلیل توانایی اقتصادی و قابلیت‌های نظامی جمهوری اسلامی ایران منجر شد. اما اکنون با شکل‌گیری دولتی متعادل و با مشارکت تمامی گروه‌های عراقی از جمله شیعیان ایران امیدوار است که با برقراری روابطی دوستانه با این کشور تهدیدات امنیتی جدیدی را از سوی آن شاهد نباشد و بتواند امنیتی پایدار را در مرزهای غربی ایجاد کند. ولی در این میان سعودی‌ها از سوی دیگر با ناخرسندی از شرایط جدید و با حمایت از افراطی‌های سنی، القاعده و سایر گروه‌های شورش‌ی و بعثی‌ها در پی شکست روند سیاسی جدید و براندازی نظام جدید در عراق هستند. این سیاست و اقدامات در صورت موفقیت می‌تواند با شکل‌دهی به رژیم سیاسی متفاوتی همانند رژیم بعث سابق بار دیگر تهدیدات جدی معطوف به ایران از جانب عراق را احیا نماید و توازن قدرت منطقه‌ای را به زیان ج.ا.ایران تغییر دهد.

گروه‌های مقاومت اسلامی در فلسطین و لبنان در حال حاضر از متحدین اصلی ج.ا.ایران در سطح منطقه محسوب می‌شوند و مؤلفه‌هایی عمده در جهت افزایش نفوذ و قدرت منطقه‌ای ایران هستند. از آنجا که گسترش اتحادها و پیوندهای این چنینی ایران در منطقه عاملی اساسی برای تضمین منافع ملی و امنیتی کشور و کاهش تهدیدات محیط منطقه‌ای بویژه از سوی بازیگران متخاصمی مانند آمریکا و اسرائیل تلقی می‌شود، تداوم حیات و نقش‌آفرینی آنها از منظر امنیت ملی ایران و حفظ تمامیت ارضی و رژیم سیاسی کشور اهمیت بالایی دارد. بر این اساس است که موفقیت‌های این گروه‌ها در چند سال گذشته به مثابه افزایش قدرت و نفوذ منطقه‌ای ج.ا.ایران تلقی می‌شود. این در حالی است که سعودی‌ها رویکرد کاملاً متضادی را در لبنان و فلسطین در پیش گرفته‌اند که هدف اساسی آن تضعیف نقش گروه‌های مقاومت در سطح منطقه است که در واقع تضعیف نفوذ و قدرت منطقه‌ای ایران محسوب می‌شود و این رویکرد می‌تواند با تضعیف متحدین ایران به تشدید چالش‌های امنیتی برای کشور منجر شود.

از منظر رهبران سعودی پیوند ایران با گروه‌های مقاومت عربی و حمایت از آنها به منزله‌ی افزایش نفوذ و نقش‌آفرینی ایران در حوزه‌ی عربی است که حضوری موجه و مشروع تلقی نمی‌شود. در حالی که سعودی‌ها و برخی دیگر از دولتمردان عرب رویکرد مصالحه با اسرائیل را دنبال می‌کنند و در این راستا از گروه‌هایی مانند فتح در فلسطین و ائتلاف ۱۴ مارس در لبنان حمایت می‌کنند، رویکرد ایران به مثابه اختلال در روند صلح عنوان می‌شود. از این رو همگام با تلاش‌های اسرائیل و آمریکا برای تضعیف و حذف جریان مقاومت در منطقه، سعودی‌ها نیز رویکرد اصلی خود را تضعیف گروه‌های مقاومت قرار داده‌اند که با کاهش نفوذ و قدرت منطقه‌ای ایران به شکل‌گیری تهدیدات نظامی و سیاسی علیه ج.ا.ایران منجر می‌شود. نکته‌ی دیگر این که در سال‌های اخیر تلاش‌های آمریکایی - اسرائیلی - عربی برای مطرح ساختن تهدید ایران به جای تهدید اسرائیل در منطقه در جریان بوده است و در این راستا بر مؤلفه‌هایی مانند توان هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران و نفوذ آن در

عراق و لبنان و فلسطین اشاره می‌شود. (www.iiss.org, 2007)

سیاست سعودی‌ها در گسترش نسبی تنش شیعی - سنی و حمایت از افراط‌گرایی سنی نیز به شکل‌های مختلف ابعاد متعدد امنیت ملی ج.ا.ایران را مورد تهدید قرار می‌دهد. گسترش تنش‌های فرقه‌ای با تضعیف پایه‌های اعتبار و وجهه ج.ا.ایران در منطقه می‌تواند در بلند مدت مشروعیت ایدئولوژی نظام سیاسی ایران را با چالش‌هایی مواجه کند و در نتیجه امنیت ملی کشور را با تهدیداتی مواجه نماید. افراط‌گرایی سنی نیز با تشدید تمایلات ضدشیعی در اهل تسنن در کنار گسترش تنش‌های شیعی - سنی می‌تواند باعث ایجاد محدودیت‌ها و چالش‌هایی برای شیعی‌گری به مثابه یکی از عناصر اصلی نظام سیاسی ایران و انسجام ملی شود. از آنجایی که ایران کشوری متشکل از گروه‌های قومی - فرقه‌ای مختلف است تشدید تنش‌های مذهبی در منطقه می‌تواند با تسری یافتن به ایران انسجام جامعه و گروه‌های مختلف را متأثر نماید و تهدیداتی را برای امنیت ملی ایجاد نماید. علاوه بر موارد فوق گروه‌های افراط‌گرایی مانند القاعده در صورت افزایش قدرت زیاد حتی می‌توانند تهدیدات نظامی‌ای نیز برای ایران ایجاد کنند.

مخالفت دولت سعودی با برنامه‌ی هسته‌ای ایران و همکاری و همگامی آن با غرب در مطرح ساختن این برنامه به عنوان تهدیدی برای امنیت منطقه، می‌تواند فشارها و تهدیدات بین‌المللی و منطقه‌ای معطوف به ایران در این خصوص را افزایش دهد. از آنجایی که برخورد با ایران درخصوص مسئله‌ی هسته‌ای از سوی اغلب قدرت‌های بین‌المللی برخوردی سیاسی‌ای است که هدف توقف برنامه‌ی هسته‌ای با اعمال فشارهای سیاسی، اقتصادی و حتی تهدیدات نظامی را دنبال می‌کند، رویکرد منفی و مخالفت آمیز بازیگران منطقه‌ای عمده مانند عربستان سعودی می‌تواند بسترهای لازم برای اعمال فشارهای مختلف و تحقق تهدیدات علیه ایران را فراهم سازد. این مسئله می‌تواند امنیت ملی ج.ا.ایران را از طریق تأثیرگذاری در متغیرهای دخیل مورد تهدید قرار دهد. از جمله محدود شدن برنامه‌ی هسته‌ای کشور می‌تواند توانایی فنی و اقتصادی کشور را کاهش دهد.

نتیجه‌گیری

حفظ امنیت ملی کشور از تهدیدات خارجی و آسیب‌پذیری‌های داخلی از اولویت‌های اصلی تمام کشورها از جمله جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود. بازیگران عمده‌ی منطقه‌ای بویژه عربستان سعودی دارای ظرفیت‌های بالایی برای تأثیرگذاری بر امنیت ملی کشور هستند و سیاست‌های آنها در خاورمیانه می‌تواند به شکل‌های مختلف تهدیدات امنیتی مختلفی را باعث شود. این تأثیرگذاری‌ها می‌تواند شامل ارکان مختلف دولت یعنی تمامیت سرزمینی، حکومت یا رژیم سیاسی و جامعه یا انسجام اجتماعی شود.

همان گونه که تشریح شد محورهای مختلف سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی از جمله در خصوص امنیت خلیج فارس، بحران عراق، مسائل لبنان و فلسطین، تنش شیعی - سنی و حمایت از افراط‌گرایی سنی و برنامه‌ی هسته‌ای، ابعاد مختلف امنیت ملی کشور را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از آنجایی که سعودی‌ها ایران را اصلی‌ترین رقیب منطقه‌ای خود در سطح خلیج فارس تلقی می‌کنند، بخش عمده‌ی سیاست این کشور در سطح خاورمیانه به کاهش نفوذ و قدرت منطقه‌ای ایران در حوزه‌های مختلف معطوف است. از منظر رهبران سعودی تحولات یک دهه‌ی اخیر در منطقه از جمله تغییر رژیم در عراق و افزایش نقش حزب‌الله و حماس به افزایش نقش و قدرت منطقه‌ای ایران منجر شده و در مجموع توازن قدرت منطقه‌ای به نفع ج.ا.ایران تغییر کرده است. براین اساس تلاش‌های دولت سعودی برای ایجاد محدودیت بیشتر برای ایران، مقابله با سیاست‌های آن و کاهش نفوذ و قدرت منطقه‌ای آن در چند سال گذشته بسیار افزایش یافته است.

سیاست‌های عربستان سعودی در منطقه از جمله حمایت از حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خلیج فارس، رویکرد منفی در خصوص عراق جدید، مقابله با گروه‌های مقاومت در لبنان و فلسطین، تشویق تنش شیعی - سنی و حمایت از افراط‌گرایی سنی و مخالفت جدی با برنامه‌ی هسته‌ای ایران و نیز

بخش عمده‌ای از آن در پی هدف کاهش نفوذ و قدرت منطقه‌ای ایران است، بویژه این سیاست‌ها در هماهنگی و همکاری با بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بین‌المللی به خصوص آمریکا به پیش می‌رود. این سیاست‌ها که تهدیداتی را برای امنیت ملی ج.ا.ایران ایجاد می‌کند از یک سو ناشی از برداشته‌ها و ارزیابی‌های رهبران سعودی از سیاست‌های ایران و توازن قدرت در منطقه است و از سوی دیگر ناشی از استلزامات روابط استراتژیک عربستان سعودی با آمریکا و همکاری‌های دوسویه و اقدامات مشترک در این راستاست. در مرحله‌ی کنونی توازن سازی در برابر ایران و مهار آن از سیاست‌های مشترک و مورد اجماع سعودی‌ها و آمریکا محسوب می‌شود.

رقابت منطقه‌ای ایران و عربستان مؤلفه‌ای پایدار در محیط خاورمیانه محسوب می‌شود، اما شدت و حوزه‌های این رقابت متغیر بوده است و حتی این رقابت‌ها می‌تواند وارد فاز مثبت و سازنده شود. با این حال تلاش‌های فرماندهی‌های برای بهره‌گیری از رقابت‌ها و اختلافات دو کشور و تشدید این رقابت‌ها و وارد ساختن آن به مرحله‌ی فرسایشی می‌تواند هزینه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی زیادی به هر دو کشور وارد کند. بر این اساس اتخاذ هر گونه رویکردی از سوی ج.ا.ایران جهت کاهش تهدیدات امنیتی ناشی از سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی مستلزم رویکردی دو وجهی است که از یک سو به کاهش سطح تنش‌ها و اختلافات بین دو کشور منجر شود و از سوی دیگر بتواند تداوم قدرت منطقه‌ای ایران برای مقابله با تهدیدات را تضمین نماید.

منابع

- ۱ - مارتین، لی نورجی،، رهیافتی جامع برای مطالعه امنیت ملی در خاورمیانه، در لی نورجی. مارتین، چهره جدید امنیت در خاورمیانه؛ ترجمه قدیر نصری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.
- ۲ - برای مطالعه بیشتر درخصوص ارکان و محورهای گفتمان اسلام‌گرایی در سیاست خارجی ج.ا.ایران رک به: جلال دهقانی فیروزآبادی، تحول گفتمانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: روزنامه ایران، مؤسسه انتشاراتی، ۱۳۸۴.
- 3 - Rachel Bronson, Thicker than oil; Americans uneasy partnership with Saudi Arabia, A council on foreign relations book, Oxford University press, 2006.
- 4 - Simon Henderson, The Gulf Council Defense Pact: An Exercise in Ambiguity, the Washington institute for Middle East policy, January 16, 2001
- ۵ - برای اطلاعات بیشتر رک به:
Christopher M. Blanchard, The Gulf Security Dialogue and Related Arms Sale Proposals, October 8, 2008, <http://www.fas.org>
- 6 - F.Gregory Gause III, Saudis to Rool Back Iranian Influence in Region, March 16,2007, WWW.CFR.org.
- 7 - Christopher M.BlanChard , Kenneth Katzman, Carol Migdalovitz, Alfred Prados, Jeremy Sharp Iraq: Regional Perspectives and U.S. Policy, CRS Report for Congress, Congressional Research Service, April 4, 2004.
- ۸ - مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، عربستان، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، ۱۳۶۵.
- 9 - Alfred B. Prados, Saudi Arabia: Current Issues and U.S Relations, Congressional Research Service, September 15, 2003.

- ۱۰ - گودرزی، طاهره، صف‌آرایی کشورهای عربی در قبال جنگ ۲۲ روزه غزه، ماهنامه اطلاعات راهبردی، سال ششم، ش ۶۹ و ۷۰، بهمن و اسفند ۸۷.
- 11 - Sami Moubayed, Hezbollah and the art of the possible, Asia Times, July 18, 2006.
- ۱۲ - اسدی، علی‌اکبر، دولت‌های عربی و تنش شیعی - سنی، پژوهش‌نامه ایران و اعراب (ش ۲۱)، تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۸.
- 13 - David simonds, "The Widening Gulf", Feb, 1st, 2007, <http://www.economist.com/world/africa/id=8633250>
- 14 - <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8609050636>
- 15 - پنجشنبه، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۸ <http://saharnews.ir/print-4235.html>
- ۱۶ - برای اطلاعات بیشتر ر.ک به: علی‌اکبر اسدی، ظهور و افول القاعده در عراق، فصلنامه راهبرد، تابستان ۸۸.
- 17 - Emile El-Hokayem, The Arab Gulf States in the Shadow of the Iranian Nuclear Challenge, Stimson Center, May 26, 2006.
- 18 - Nicole Stracke, Nuclear Non-Proliferation from a Gulf Perspective, Friedrich Ebert Stiftung, April 2008.
- ۱۹ - برای نمونه به سخنان مقامات آمریکایی در کنفرانس منامه به سایت زیر مراجعه شود: www.IISS.org, The 4th IISS regional Security Summit-The Manama Dialogue December 2007.

تأثیر روند دولت - ملت سازی بر ثبات سیاسی و سیاست خارجی عربستان سعودی

کریم امینی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۵/۱۰

تاریخ تأیید مقاله: ۸۸/۸/۱۲

صفحات مقاله: ۱۷۶-۱۵۵

چکیده

حاکمیت اعراب سنتی و فقدان مشارکت شیعیان و کردها در قدرت سیاسی عراق عمده‌ترین مانع بر سر راه شکل‌گیری دولت - ملت در دهه‌های گذشته بوده است. تلاش برای ایجاد و ساختار سیاسی جدید در عراق به منظور ایجاد یک دولت سرمشق در عراق باعث کاهش قدرت اعراب سنی در ساختار جدید حکومت در عراق شده است. روند دولت - ملت‌سازی در عراق و چالش‌ها و موانع مربوط به آن به تعارضات و مشکلات داخلی این کشور محدود نمی‌شود. و همسایگان و کشورهای منطقه و بازیگران بین‌المللی نیز در آن دخیل می‌باشند. کشورهای عربی شکل‌گیری یک نظام دموکراتیک با حاکمیت اکثریت شیعی را در جهت تضعیف اعراب سنی تلقی می‌کنند و از قدرت‌یابی شیعیان و برهم خوردن توازن قدرت منطقه‌ای نگران هستند. عربستان سعودی نیز از جمله کشورهای منطقه است که دارای نظام سیاسی بسته‌ی پادشاهی و مبتنی بر مشروعیت وهابی و اقتصاد نفتی است در این کشور احزاب حق فعالیت ندارند و برخی از گروه‌ها، نظیر شیعیان و برخی شهروندان مانند زنان از حقوق اجتماعی اولیه محرومند. لذا دولت - ملت‌سازی

۱ - کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز.

در عراق و طرح الگوی دموکراتیک به عنوان محیط برون سیستمی عربستان بر ثبات سیاسی این کشور تأثیرگذار می‌باشد.

* * * * *

کلید واژگان

دولت - ملت‌سازی در عراق، حاکمیت مبنی بر دموکراسی، اعراب سنی، قدرت-یابی شیعیان، حکومت بسته‌ی عربستان، گرایش‌های سلفی

طرح مسئله

روند دولت - ملت‌سازی در عراق جدید بعد از فروپاشی رژیم بعث توسط نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا از تأثیرگذارترین مسائل منطقه‌ای بوده است که بر شرایط و تحولات اغلب کشورهای همسایه‌ی عراق تأثیر داشته است. «عربستان سعودی» به عنوان یکی از تأثیرگذارترین کشورهای عربی در - محیط امنیتی ج.ا.ا - شاهد تأثیرات جدی و مهمی از سوی تحولات عراق بوده است و هر گونه واکنش و رویکرد این کشور در قبال تحولات مذکور در آینده منطقه نقش عمده‌ای خواهد داشت.

در این نوشتار سوال اصلی تأثیرات دولت - ملت‌سازی در عراق جدید بر ثبات سیاسی عربستان سعودی می‌باشد و این فرضیه مورد بررسی قرار گرفته است که روند دولت - ملت‌سازی در عراق جدید به واسطه‌ی تقویت و تعمیق مطالبات شهروندی در مقابل دولت و افزایش اختلافات سیاسی - اجتماعی و داخلی باعث تزلزل در ثبات سیاسی این کشور می‌شود.

در ابتدای این پژوهش روند دولت - ملت‌سازی در عراق جدید و ابعاد و ویژگی‌های آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بخش بعدی، به مسائل جامعه‌شناختی عربستان بویژه روابط دولت و گروه‌های اجتماعی و ثبات سیاسی در این کشور پرداخته می‌شود. در پایان نیز تأثیرات روند دولت - ملت‌سازی در عراق جدید بر ثبات سیاسی و سیاست خارجی عربستان مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

ابعاد و ویژگی‌های دولت - ملت‌سازی در عراق جدید

دولت - ملت‌سازی فرآیندی است که به دوره‌ی مدرن تعلق دارد و طی آن دولت - ملت به عنوان شکل جدیدی از ساختار سیاسی شکل گرفت. «ملت‌سازی» روندی محسوب می‌شود که طی آن زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری و تعمیق هویت سیاسی مشترک و احساس تعلق ملی به یک چارچوب سرزمینی ایجاد می‌شود. این روند به حذف تدریجی احساس تعلق به ارزش‌های محلی و ایجاد یک دولت دموکراتیک بر اساس اراده‌ی عمومی مردم کمک می‌کند. با موفقیت در روند ملت‌سازی و ایجاد انسجام اجتماعی در یک سرزمین، روند «دولت‌سازی» آغاز می‌شود که مرحله‌ای تکمیلی برای دستیابی به حاکمیت در راستای هدف اعمال قدرت مشروع و اقتدار است. (Kazemi, 2005: 9)

شکل کامل و واقعی پدیده دولت - ملت در جهان غرب قابل مشاهده است، اما در اغلب «کشورهای جهان سوم» بویژه در «منطقه‌ی خاورمیانه» دولت - ملت به معنای واقعی آن هنوز شکل نگرفته است و وابستگی به هویت‌ها و فرهنگ‌های قومی و محلی از احساس تعلق به «واحدهای ملی» بیشتر است. عراق از جمله‌ی این کشورها به شمار می‌رود که بعد از جنگ جهانی اول با پیوستن سه ایالت عثمانی با مشخصه‌ها و فرهنگ‌های نسبتاً متفاوت، یعنی؛ «بصره، بغداد و کردستان» توسط انگلستان ایجاد شد. حاکمیت اعراب سنی و فقدان زمینه‌های مشارکت شیعیان و کردها در قدرت سیاسی عراق و در نتیجه‌ی تلاش دولت برای ایجاد نظام سیاسی بر مبنای سیاسی، هویتی و فرهنگی تک بعدی، عمده‌ترین مانع برای شکل‌گیری دولت - ملت در این کشور طی دهه‌های گذشته بوده است. فروپاشی رژیم بعث و ایجاد زمینه‌های لازم برای مشارکت اکثریت شیعی و کردها در روند سیاسی عراق باعث آغاز روند دولت - ملت‌سازی در این کشور شد. این روند طی چند سال گذشته با چالش‌ها و موانع متعددی روبه‌رو بوده است که اغلب آنها از عوامل و زمینه‌های از پیش موجود و برخی نیز از «عوامل

ساختاری منطقه‌ای» و ایستارهای سیاسی - اجتماعی درون عراق ناشی می‌شود. مجموع عوامل فوق باعث شده است که روند دولت - ملت‌سازی در عراق جدید با ابعاد و ویژگی‌های خاصی همراه باشد که می‌توان پیش‌بینی نمود تا سالیان سال مسائل و تحولات منطقه‌ی استراتژیک خاورمیانه را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

دگرگونی در ساختار قدرت و امنیت

دولت - ملت‌سازی روندی است که طی آن گروه‌های اجتماعی در روند سیاسی مشارکت می‌کنند و این مشارکت باعث افزایش احساس تعلق گروه‌های قومی - مذهبی مختلف به کشور و مشروعیت حاکمیت می‌شود. در حالی که مشخصه‌ی اصلی رژیم بعثی عراق و دولت‌های قبل از آن حاکمیت توتالیتر، اقتدارگرایانه و حل و فصل اختلافات به واسطه‌ی زور بوده است. فروپاشی رژیم بعثی به نهادینه شدن مشارکت تمامی گروه‌های اجتماعی در روند سیاسی و دگرگونی در ساختار قدرتی شد که هویت عراق را بر مبنای پان عربیسم مبتنی بر مذهب سنی و آموزه‌های حزب بعث تعریف می‌کرد.

تلاش برای ایجاد ساختار سیاسی جدید در عراق بر اساس مشارکت تمامی جوامع و گروه‌های اجتماعی در راستای طرح‌ها و سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا به منظور ایجاد یک دولت سرمشق در عراق بر مبنای قواعد و شیوه‌های دموکراتیک در جهت تغییرات بنیادین در خاورمیانه و همچنین اهداف و منافع اکثر گروه‌های عراقی از جمله شیعیان و کردها تعریف گردید. در دوره جدید انتخابات مختلفی از جمله؛ مجمع ملی انتقالی، مجلس نمایندگان و همچنین همه‌پرسی قانون اساسی برگزار شده است. در دو انتخابات مجمع ملی و مجلس گروه‌های شیعی بیشترین کرسی‌ها را از آن خود ساختند و کردها نیز به نسبت جمعیت خود اکنون حدود یک پنجم کرسی‌ها را در اختیار دارند. این روند باعث کاهش قدرت اعراب سنی در ساختار جدید قدرت و مخالفت آنها با روند

سیاسی شد. در قانون اساسی دائمی جدید عراق نیز ساختار سیاسی دموکراتیک و فدرالی تعریف شده است و جزئیات این قانون (به عنوان متمم) نیز در حال بحث و بررسی است.

تحول عمده‌ی دیگر دگرگونی ساختار امنیت در کشور عراق در دوره‌ی جدید است، که تاکنون مشکلات فراوانی را برای شهروندان، دولت ملی و همسایگان عراق ایجاد نموده است. بخشی از موانع و مشکلات دولت - ملت‌سازی در عراق جدید به حاکمیت دولت اقتدارگرا در این کشور طی دهه‌های گذشته و شکل‌گیری سازمان‌ها و بروکراسی‌های نظامی و امنیتی سرکوب‌گر مربوط است. روند جدید مستلزم پاکسازی و انحلال سازمان‌های پیشین و ایجاد ساختارهایی جدید برای ایجاد امنیت در جامعه بود. (Dobbins, 2003: 159)

انحلال ارتش و سازمان‌های نظامی و امنیتی رژیم بعث از یک سو و شورش ناراضیان سلفی سنی از سوی دیگر باعث شکل‌گیری چرخه‌ی دامنه‌دار ناامنی در عراق شده است، به گونه‌ای که امنیت به عنوان اصلی‌ترین دغدغه‌ی مردم عراق مطرح شده و این امر باعث گرایش به ساختارهای جدید فرقه‌ای و قومی برای تأمین امنیت شده است. ناتوانی دولت در امنیت‌سازی در سطح جامعه در سال‌های اخیر و گسترش خصومت‌های فرقه‌ای باعث شده است که مردم عراق برای امنیت، توجه خود را به سوی ساختارهای گروهی قومی یا مذهبی معطوف نمایند. (Noah Feldman, 26/2006) علاوه بر آن استمرار حضور نیروهای اشغالگر در عراق - ضمن اینکه به بهانه‌ی استمرار خشونت‌های غامض و پیچیده ادامه دارد - اما خود یکی از عوامل اصلی ادامه خشونت‌های کنونی عراق ارزیابی می‌شود.

گسترش تعارضات و اختلافات گروه‌های اجتماعی

آنچه که در روند دولت - ملت‌سازی محور قرار می‌گیرد، افزایش انسجام بین گروه‌های اجتماعی مختلف و تقویت فرهنگ و گرایش‌های ملی به جای هویت‌های محلی است، اما روند تحولات عراق در سال‌های اخیر نه تنها به

تقویت همگرایی و انسجام بیشتر منجر نشده است، بلکه تعارضات، اختلافات و خشونت‌های بیشتری در میان گروه‌های عراقی ظاهر شده است. نظام سیاسی اقتدارگرا و سرکوبگر عراق در دوره‌های گذشته مانع از مطرح و آشکار شدن درخواست‌ها و گرایش‌های گروه‌های اجتماعی شد و اکنون رهبران شیعیان و کردها فرصت یافته‌اند تا منافع، هویت و تقاضاهای جوامع خود را نمایندگی نمایند و این امر باعث آشکار شدن ناهمخوانی و تناقض بسیاری در اهداف، آرمان‌ها و منافع آنها شده است.

مهم‌ترین خواسته‌ی کردها در عراق؛ تحکیم ساختار فدرالی در این کشور، الحاق کرکوک به منطقه‌ی کردستان و مشارکت مؤثر در قدرت دولت مرکزی بوده است. گروه‌های شیعی دستیابی به سهم بالا و مؤثری از قدرت سیاسی بر مبنای نسبت جمعیتی خود و ایجاد امنیت و ثبات در عراق به عنوان گروه مسلط در حاکمیت را مدنظر داشته‌اند، اما گروه‌های سنی برای جلوگیری از تسلط شیعیان ابزارهای گوناگون و مخالفت با اقداماتی چون؛ بعثی‌زدایی و فدرالیسم بویژه در جنوب را از اهداف و برنامه‌های اصلی خود قرار داده‌اند، از این رو اغلب مردم عراق بیش از آنکه سقوط صدام را فرصتی برای ایجاد دموکراسی در این کشور تلقی نمایند، شرایط جدید را زمینه‌ای برای بازسازی توزیع قدرت در میان گروه‌های اجتماعی عمده‌ی عراق تصور می‌کنند. (Nasr, 2006: 1)

تعارضات و اختلافات موجود در اهداف و منافع گروه‌های اجتماعی و فقدان زمینه‌های مصالحه و همگرایی بین گروه‌ها، فقدان سنت مدنی دموکراسی و سهم‌دهی در عرصه‌ی قدرت، زیاده‌خواهی اقلیت اهل سنت با توسل به کشورهای عرب سنی و ذهنیت چندین دهه حاکمیت در عراق، سابقه حل و فصل اختلافات با استفاده از ابزار زور و خشونت از سوی حکومت و گروه‌ها و مداخله‌ی عوامل و بازیگران خارجی در منازعات درونی عراق، به عدم موفقیت کامل روند دولت - ملت‌سازی در عراق و استفاده‌ی فزاینده از خشونت توسط

گروه‌ها منجر شده است. منطق متناقض خشونت گروهی و فرقه‌ای باعث شکست تلاش‌های گوناگون برای مدیریت روند سیاسی و شرایط امنیتی عراق شده است و حس تنفر و انتقام‌جویی در بین گروه‌ها در حال افزایش است. (Marc Lynch, 2006)

فضای خشونت‌گرایی و توان گروه‌های شورشی برای ایجاد ناامنی در عراق جدی و مداوم خواهد بود، به گونه‌ای که برخی بر این باورند عراق در دهه‌ی آینده هنوز به عنوان دولتی ضعیف و شکننده خواهد بود. (Clowson, 2006)

منافع و ملاحظات بازیگران خارجی

روند دولت - ملت‌سازی در عراق و چالش‌ها و موانع مربوط به آن تنها به تعارضات و مشکلات داخلی این کشور محدود نمی‌شود، بلکه اغلب بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های فرامنطقه‌ای در عراق اهداف و منافع خاصی را دنبال می‌کنند که عمدتاً در تعارض با هم قرار دارند. این عامل سبب پیچیدگی و دشواری فزاینده‌ی روند دولت - ملت‌سازی در عراق شده است و فقدان اجماع درخصوص تحولات و ساختار سیاسی آینده عراق در میان بازیگران ذی‌نفع خارجی به تداوم تعارضات و خشونت‌های داخلی در این کشور منجر می‌شود.

ایالات متحده‌ی آمریکا، کشورهای عربی، ترکیه و ایران به عنوان اصلی‌ترین کشورهای ذینفع در جریان تحولات عراق، هر کدام دارای اهداف و منافع در عراق هستند و با گروه‌های مختلفی پیوند و همگرایی دارند. آمریکا خواستار ایجاد توازن قوا بین گروه‌های عراقی و ممانعت از تسلط یک گروه و هدایت روند سیاسی توسط آن، حمایت از گروه‌های سکولار - لیبرال در مقابل گروه‌های اسلام‌گرا بویژه اسلام‌گرایان شیعی متمایل به ایران و ایجاد دولتی میانه‌رو و سازگار با منافع آمریکا و اسرائیل در منطقه است. در این راستا، آمریکایی‌ها بعد از عدم موفقیت در به قدرت رساندن گروه لیبرال «ایاد علاوی» و پیروزی

اسلام‌گرایان شیعی (ائتلاف عراق یکپارچه) متمایل به ایران، تقویت گروه‌های سنی را مد نظر قرار داده‌اند. (اسدی، ۱۳۸۴: ۱۸۷)

ترکیه، سوریه و ج.ا.ایران درخصوص افزایش قدرت کردها و احتمال استقلال کردستان در آینده و پیامدهای آن برای امنیت داخلی خود نگران هستند. منافع ایران در شکل‌گیری نظامی با ثبات، یکپارچه و غیر نظامی در عراق و افزایش قدرت شیعیان این کشور قرار دارد. اما افزایش قدرت و خودمختاری نسبی کردهای عراق در جهت منافع و امنیت ملی این کشور نیست. همسایگان عرب عراق به همراه سایر کشورهای عربی چون مصر و بحرین شکل‌گیری یک نظام دموکراتیک یا حاکمیت اکثریت شیعی را در جهت تضعیف اعراب سنی به عنوان متحدین طبیعی خود در عراق و افزایش قدرت منطقه‌ای شیعیان تلقی می‌کنند. (Beehner, 2006)

منافع بازیگران خارجی در عراق به همراه شکاف‌های قومی - مذهبی در این کشور باعث شده است که اتحادی طبیعی و الزامی بین هر یک از گروه‌های اجتماعی عراق و بازیگران خارجی شکل بگیرد. این امر باعث افزایش تردید و بدبینی گروه‌های عراقی و طرف‌های خارجی برای دستیابی به توافقی پایدار درخصوص مسائل عراق شده است. آمریکا کردها را مهم‌ترین متحد قابل اعتماد در عراق تلقی می‌کند و کردها نیز به نوبه‌ی خود برای پیشبرد اهداف و برنامه‌های خود چون فدرالیسم با آمریکا همکاری می‌کنند. ایران و گروه‌های شیعی (اسلام‌گرا) با توجه به سوابق، اهداف و قطب‌بندی قدرت منطقه‌ای، متحدین طبیعی و راهبردی یکدیگر محسوب می‌شوند. دولت‌ها و مردم عرب منطقه خواستار افزایش نقش و قدرت گروه‌های اعراب سنی بوده و از قدرت‌یابی شیعیان و برهم خوردن توازن قدرت منطقه‌ای نگران هستند. این نگرانی باعث حمایت سیاسی و عملی اعراب از شورش سنی‌های افراطی در عراق و افزایش خشونت‌های فرقه‌ای شده است.

دولت، جامعه و ثبات سیاسی در عربستان سعودی

ثبات سیاسی از اولویت‌های اصلی هر رژیم سیاسی می‌باشد که بخش عمده‌ای از آن به روابط دولت و جامعه مربوط است. ثبات سیاسی به محفوظ بودن یک رژیم از آسیب‌پذیری‌های داخلی معطوف به بقای نظام سیاسی اطلاق می‌شود. عوامل متعددی می‌تواند به تزلزل در ثبات سیاسی منجر شود و بی‌ثباتی سیاسی با در معرض تهدید قرار گرفتن یک رژیم یا نظام سیاسی به واسطه‌ی شاخص‌هایی چون؛ تغییر در هنجارهای عادی، تغییر در میزان مشارکت مردم در سیاست، تغییر در نظام حزبی، تغییر در جایگاه نظامیان، تغییر ریاست قوه‌ی مجریه و ترمیم کابینه، کودتای ناموفق، شورش، حملات چریکی و تروریسم، اعتصابات و تظاهرات مشخص می‌شود. (آقابخشی، ۱۳۷۶: ۳-۳۳۰)

ثبات سیاسی در کشورهای توسعه یافته‌ی غربی به دلیل عواملی چون شکل‌گیری دولت - ملت و گذار دولت‌ها از بحران‌های پنج‌گانه؛ هویت، مشروعیت، نفوذ، مشارکت و توزیع در سطح نسبتاً بالایی است، اما کشورهای خاورمیانه اغلب در مرحله‌ی گذار به سوی توسعه یافتگی و تجربه‌ی بحران‌های یاد شده هستند و با تراکمی از این بحران‌ها مواجه‌اند که این امر باعث بی‌ثباتی سیاسی بسیاری در آنها شده است. هر چند که هر جامعه‌ای دارای تجربیات خاص خود می‌باشد، اما ماهیت اقتدارگرایانه‌ی نظام سیاسی و افزایش تدریجی تقاضای شهروندان برای مشارکت بیشتر در عرصه سیاسی از ویژگی‌های عمومی اغلب این کشورها محسوب می‌شود که منجر به تزلزل در ثبات سیاسی و افزایش تعارضات و چالش‌های درونی جوامع خاورمیانه می‌شود.

ساختار حاکمیت و جامعه‌ی عربستان سعودی

عربستان سعودی از جمله کشورهای عربی خاورمیانه است که دارای نظام سیاسی بسته پادشاهی و مبتنی بر مشروعیت وهابی و اقتصاد نفتی است. خانواده‌ی آل سعود از زمان تأسیس عربستان سعودی بر تمامی ارکان سیاسی و

اقتصادی حاکمیت دارد. بر اساس قانون اساسی عربستان پادشاه عالی‌ترین مقام سیاسی در این کشور است و از میان فرزندان عبدالعزیز بن سعود به قدرت می‌رسد. اعضای کابینه دولت توسط پادشاه انتخاب و منصوب می‌شود و تنها در قبال وی پاسخگو هستند. این مقامات اغلب از میان شخصیت‌های ارشد سعودی هستند. مجمع مشورتی نیز از سوی حکومت منصوب می‌شود و فرمانداران استان‌ها نیز از شاهزاده‌های سعودی هستند. (Jeriehow, 1998: 24)

حاکمیت در عربستان سعودی از سال ۱۹۳۲ در کنترل آل سعود بوده است و جامعه‌ی عربستان و گروه‌های اجتماعی در ساختار این کشور نقشی نداشته‌اند. در این کشور احزاب حق فعالیت ندارند و شهروندان نه تنها حق مشارکت در عرصه سیاست را ندارند، بلکه بسیاری از گروه‌ها و شهروندان نظیر زنان و شیعیان از حقوق اجتماعی اصلی خود نیز محروم بوده و همواره مورد تبعیض واقع شده‌اند. دولت سعودی سعی داشته است که با تعبیر و تفسیر حوادث و خاطرات گذشته، ضمن کسب مشروعیت سیاسی، این تصور را نهادینه کند که حکومت حق تاریخی سعودی‌هاست.

منطقه‌ی خاورمیانه طی دهه‌های گذشته منبع عمده‌ی تنش و بی‌ثباتی و جنگ نه تنها برای خود، بلکه برای تمامی جهان بوده است، اما حکومت سعودی نسبت به سایر کشورها و دولت‌های منطقه از ثبات و آرامش قابل توجهی برخوردار بوده است. عربستان سعودی در چارچوب الگوی دولت رانتیر (Rantier state) در پی افزایش امنیت اقتصادی و سیاسی خود با استفاده از درآمدهای نفتی بوده است و ایدئولوژی وهابیت را نیز به عنوان مبنای مشروعیت رژیم سیاسی خود قرار می‌دهد. (لی‌نورجی، ۱۳۸۳: ۷۸ و ۷۹)

اتکای دولت سعودی به درآمدهای نفتی و ایدئولوژی وهابیت به منظور کسب مشروعیت و امنیت در جهت تداوم بقای رژیم سیاسی منجر به احساس بی‌نیازی مقامات سعودی از مشارکت سیاسی شهروندان شده است.

شیعیان عربستان نسبت به سایر اعراب شیعی منطقه به کمترین میزان در

جامعه‌ی سنی ادغام شده‌اند. این گروه از شهروندان سعودی تنها شیعیانی هستند که در طول دهه‌های گذشته به صورت رسمی مورد تبعیض واقع شده‌اند. با وجود اینکه شیعیان عربستان بین ده تا بیست درصد جمعیت عربستان را تشکیل می‌دهند، دولت سعودی آنها را تنها حدود دو تا سه درصد جمعیت این کشور اعلام می‌کند. میزان نفی و سرکوب هویت شیعی در جامعه‌ی عربستانی در حدی بالا است که «گراهام فولر» در کتاب خود عنوان می‌کند؛ از تمام شیعیان در جهان عرب، شیعیان سعودی به درستی «مسلمانان فراموش شده» هستند. تبعیض مذهبی، فرهنگی، قانونی، اقتصادی و عدم مشارکت در حکومت از ابعاد و ویژگی‌های حیات سیاسی - اجتماعی شیعیان عربستان سعودی می‌باشد. (Fuller, 1999: 179-186)

در مجموع می‌توان گفت که دولت در عربستان به واسطه‌ی درآمدهای نفتی و ایدئولوژی وهابیت کنترل و هدایت کامل جامعه و گروه‌های اجتماعی را در دست داشته است. اتکا به نفت از دو جهت به دولت عربستان برای حفظ ثبات و امنیت کمک کرده است.

از یک سو دولت سعودی از درآمدهای نفتی برای ایجاد رفاه اقتصادی شهروندان و در جهت کسب حمایت و مشروعیت از سوی شهروندان استفاده کرده است و برای تداوم قدرت از مشارکت شهروندان در عرصه سیاست جلوگیری می‌کند. سعودی‌ها از منابع نفتی و جایگاه خود در تولید جهانی نفت برای پیوند پایدار با قدرت‌های جهانی چون آمریکا و تداوم قدرت، ثبات و امنیت خود استفاده می‌کنند. از این رو طی دهه‌های گذشته شرایط و عوامل یاد شده سطح بالایی از ثبات را برای دولت سعودی ایجاد نموده است.

اصلاحات و تغییر در عربستان سعودی

به رغم بهبود شرایط اقتصادی مردم و تحولات متعدد در ساختار اجتماعی عربستان طی دهه‌های گذشته، خواسته‌های مردمی و اقدامات حکومتی برای انجام اصلاحات ضعیف بوده است. دولت سعودی سعی در کنترل و سرکوب

جنبش‌های مخالف نظیر؛ جنبش العتیبی در سال ۱۹۷۹ در قبال تصرف مسجدالحرام و جنبش «بیداری اسلامی» داشت. طی دهه‌ی ۱۹۹۰ درخواست‌هایی برای اصلاحات سیاسی و اقتصادی از سوی گروه‌های اجتماعی مطرح شد. پس از وقوع حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱، درخواست‌های داخلی و فشارهای خارجی برای اصلاحات در عربستان افزایش یافت و جامعه سعودی شاهد برخی از اقدامات در این زمینه بوده است.

از مهم‌ترین نشانه‌های اجرای اصلاحات در عربستان سعودی طی چند سال اخیر می‌توان به اصلاح مجلس شورا، برگزاری انتخابات شهرداری‌ها، حمایت از سازمان‌های حقوق بشر و سندیکاهای حرفه‌ای، اصلاحات آموزشی و برگزاری کنفرانس‌های گفت‌وگوی ملی اشاره کرد. مجلس شورا شاهد دو تحول عمده شامل؛ ایجاد نوعی استقلال داخلی برای اعضا و عدم التزام به نقش مشورتی صرف مجلس شورا و تنوع در گرایش‌های سیاسی اعضا (حضور اصلاح‌طلبان لیبرال و اسلام‌گرایان میانه‌رو) بوده است.

انتخابات شهرداری‌ها، اولین انتخاباتی بود که از دهه‌ی ۱۹۶۰ در عربستان برگزار می‌شد و باعث طرح موضوع مشارکت سیاسی در اذهان عمومی و شکل‌گیری تشکل‌های انتخاباتی شد. در دو سال گذشته دولت عربستان سعودی موافقت خود را با تشکیل دو سازمان حقوق بشر در این کشور اعلام کرده است. همچنین از سندیکاهای حرفه‌ای حمایت کرده و به زنان اجازه داده تا به عنوان فعال سیاسی در هیئت مدیره این سندیکاها مشارکت کنند. (حمزاوی، شماره ۲۵: ۷۵-۷۱)

به نظر می‌رسد که اصلاحات در عربستان سعودی در حال ایجاد تغییرات و چالش‌هایی در روابط بین دولت و جامعه و تغییراتی در الگوی شهروندی در این کشور باشد، اما عمیق و جدی بودن این دگرگونی مورد شک و تردید قرار دارد. خاندان حاکم در عربستان کوشیده‌اند تا مفهومی خاص از شهروندی را در این کشور ایجاد نمایند. خاندان آل سعود اکنون در حال تقویت نسخه مورد نظر خود

از مفهوم شهروندی در عربستان است و بیشتر آن را به حوزه اجتماعی و اقتصادی مرتبط ساخته و از ابعاد سیاسی آن دوری می‌جوید. در تعریف رسمی دولت سعودی از «شهروندی»، ویژگی‌ها و عناصر سیاسی شهروندی وجود ندارد. رژیم ابعاد سیاسی شهروندی را به واسطه گرایش مردم به سوی ابعاد اجتماعی و اقتصادی آن نادیده گرفته و بی‌ارزش جلوه می‌دهد. اکنون گروه‌های اجتماعی مختلف روایت‌ها و تعاریف متقابلی از شهروندی ارائه می‌کنند که مخالف این گونه ارزش‌زدایی از ابعاد سیاسی شهروندی است و درصدد تبدیل «رعیت» به «شهروند» است. ملی‌گراها، اسلام‌گرایان و بسیاری از گروه‌های دیگر در پی جامعه‌ای هستند که به افراد هویت سیاسی و حق مشارکت در امور جامعه اعطا کند. (Okruhlik, 2005: 153-168)

این باور وجود دارد که اصلاحات در عربستان سعودی، پدیده‌ای واقعی در جهت ارائه‌ی تعریفی جدید از شهروندی و حقوق سیاسی - اجتماعی مردم نیست و اصلاحات نه تنها امری سطحی است بلکه حتی در جهت افزایش و حفظ قدرت خاندان حاکم صورت می‌گیرد. رژیم سعودی با صحبت درخصوص اصلاحات و برداشتن گام‌های کوچک در مقابل موج جدید چالش‌ها واکنش نشان می‌دهد. هدف سعودی‌ها صحبت درخصوص اصلاحات و استفاده از آن به عنوان شیوه‌ای دیگر برای حفظ قدرت است و نه پذیرش ارزش‌های دموکراتیک. برای نمونه انتخاباتی برای شهرداری‌ها برگزار شد، اما این شوراها فاقد قدرت هستند و نیمی از اعضای آن نیز انتصابی می‌باشند. (Around table Discussion, 2005: 185-186)

دولت طی دهه‌های گذشته کنترل کامل جامعه‌ی عربستان و هدایت آن را هدف اصلی خود قرار داده بود و طرح مباحثی نظیر حقوق سیاسی - اجتماعی شهروندی و مشارکت سیاسی جایگاهی نداشت. اما بعد از دهه‌ی ۱۹۹۰، بویژه طی چند سال اخیر نشانه‌هایی از اصلاحات و تغییر در مطالبات سیاسی - اجتماعی و مفهوم شهروندی قابل مشاهده است. هر چند دولت سعودی سعی دارد که از اصلاحات به عنوان شیوه‌ای جدید برای مقابله با چالش‌های داخلی و

فشارهای خارجی، حفظ قدرت خاندان حاکم و حفظ ثبات سیاسی در این کشور استفاده کند، ولی گروه‌های اجتماعی خواستار طرح مفهوم نوینی از شهروندی و گسترش حقوق سیاسی - اجتماعی مردم در مقابل دولت هستند و شرایط منطقه‌ای در این خصوص تأثیرگذاری فزاینده‌ای خواهد داشت.

دولت - ملت سازی در عراق و ثبات سیاسی عربستان سعودی

طرح مباحث اصلاحات و تغییر مفهوم شهروندی و افزایش مطالبات سیاسی - اجتماعی مردم در مقابل دولت در عربستان سعودی در چند سال اخیر با دگرگونی‌های عمده‌ای چون روند دولت - ملت‌سازی در عراق و پیامدهای ناشی از آن همراه بوده است.

دولت - ملت‌سازی در عراق با ابعاد و ویژگی‌هایی چون تغییر در ساختار قدرت و روابط دولت و جامعه و طرح الگوی دموکراتیک کشور داری، افزایش اختلافات قومی - مذهبی بین گروه‌های داخلی و افزایش نفوذ، نگرانی و حساسیت بازیگران خارجی، به عنوان محیط برون سیستمی عربستان بر ثبات سیاسی این کشور تأثیرگذار می‌باشد.

تغییر در مفهوم شهروندی و افزایش مطالبات جامعه

دولت - ملت‌سازی عراق باعث طرح مفهوم نوینی از شهروندی و الگوی دموکراتیک کشور داری در جهان عرب شد. شواهد و نشانه‌های موجود در عربستان سعودی حاکی از آن است که بخشی عمده‌ای از تحولات سیاسی گروه‌های اجتماعی و شهروندان این کشور در جهت دستیابی به حقوق سیاسی و اجتماعی بویژه در میان شیعیان عربستان از تحولات عراق متأثر بوده است و با نهادینه شدن هنجارهای دموکراتیک و تقویت نهادها و ساختار سیاسی جدید این تأثیرگذاری افزایش بیشتری خواهد داشت.

تأثیرگذاری نوین حکومتی عراق بر شهروندان خاورمیانه بیش از همه در میان شیعیان عرب منطقه ظاهر شده است. حاکمیت اکثریت شیعی در عراق بر اساس رویه‌ها و قواعد مردم سالارانه باعث خود آگاهی و بیداری بیشتر شیعیان منطقه شده است و اکنون شیعیان عرب بعد از چندین دهه حاشیه‌نشینی از ساختار قدرت در پی مشارکت در نظام سیاسی هستند. با وجود این اندیشه و تصویری به نام «پان شیعیان» یا حتی رهبری واحد شیعی وجود ندارد و شیعیان هر کشور خواستار مشارکت و قدرت بیشتر در جامعه‌ی خود و بر مبنای قواعد و هنجارهای دموکراتیک هستند. از این رو آنها به عنوان شهروندان یک نظام سیاسی توسط قواعد و شیوه‌های دموکراتیک را عنصری برای کسب حقوق سیاسی و اجتماعی خود می‌دانند. (Nasr, 2005)

شیعیان عربستان از اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰، با خودداری از تلاش مبارزه‌طلبانه اولویت خود را دفاع از منافع جمعی خود در مقابل سایر گروه‌های فرقه‌ای و دولت در چارچوب نظام سیاسی سعودی قرار دادند. سلسله وقایع داخلی و خارجی چون حملات یازده سپتامبر، مبارزه‌ی تروریستی القاعده در شبه جزیره‌ی عربستان علیه پادشاهی این کشور و جنگ در عراق باعث تحولات جدید و مهمی شد. شیعیان اسلام‌گرا و سکولار - لیبرال در مواجهه با ابزار خشونت آشکار مبارزه جویان اسلام‌گرای سنی، به گروه‌هایی پیوستند که برای مقابله با موج فزاینده‌ی اسلام‌گرایی در داخل بر اصلاحات سیاسی و مذهبی پای می‌فشارند. برخی فعالان شیعی نیز به اعضای برجسته‌ی گروه اصلاح‌طلبی تبدیل شدند که در سال ۲۰۰۳ در صحنه‌ی سیاست ملی این کشور ظهور کرد. (گروه بحران بین‌الملل، ۱۳۸۴: ۲۱۰)

روند دولت - ملت‌سازی در عراق باعث تأثیراتی جدی و متفاوت در میان شیعیان عربستان شد. برخی از شیعیان سعودی فشار ناشی از آمریکا و تحولات عراق را عاملی برای کاهش سرکوب از سوی رژیم سعودی تلقی کردند و برخی

دیگر از این نگران شدند که با افزایش نگرانی از قدرت گرفتن تشیع مسیر اصلاحات محلی معکوس شود. چهارصد و پنجاه تن از شیعیان گروه‌های سیاسی مختلف در جست‌وجوی امتیاز از شرایط جدید و در عین حال دور کردن خود از اتهام عدم وفاداری به کشور بیانیه‌ای را صادر کردند. در این بیانیه به مشکلات کنونی جامعه‌ی شیعه و ضرورت تغییرات گسترده به منظور پایان دادن به تبعیض، اعطای آزادی بیشتر بری انجام مراسم عبادی و آزادی بیان، گسترش فرصت‌های سیاسی برای شیعیان و کاهش خصومت فرقه‌ای تأکید و عملاً بر تعهد امضا کنندگان بیانیه به ملت و در عین حال، ضرورت ایجاد مکانی امن‌تر برای شیعیان در کشور اصرار می‌کرد. (گروه بحران بین‌الملل، پیشین: ۲۱۰-۲۱۱)

مردم‌سالاری در عراق باعث شد که شیعیان عربستان در مقابل دولت تقاضای عمده‌ای را مطرح سازند و سعی رهبران شیعی چون «حسن الصفار» بر این بوده است که حقوق سیاسی و اجتماعی شیعیان با تأکید بر وفاداری به نظام سیاسی سعودی و در قالب مبانی دموکراتیک مبتنی بر حقوق شهروندی در مقابل دولت مطالبه شود. از این رو به رغم رنگ و بوی فرقه‌ای مطالبات شیعی در عربستان، تأکیدات اصلی بر ایفای حقوق سیاسی - اجتماعی بر مبنای الزامات شهروندی در یک جامعه‌ی دموکراتیک دولت - ملت‌سازی در مقابل دولت تکیه دارد. تأثیرپذیری شیعیان عربستان از الگوی دموکراتیک دولت - ملت‌سازی در عراق با فعالیت سایر گروه‌های اصلاح‌طلب و افزایش مطالبات سیاسی - اجتماعی آنها از دولت همراه بوده است.

در یک نگاه و ارزیابی کوتاه مدت و اولیه، این گونه به نظر می‌رسد که دولت - ملت‌سازی در عراق عمدتاً بر شیعیان عربستان تأثیرگذار است، اما واقعیت اساسی‌تر که در بلند مدت می‌تواند به تغییراتی بنیادین منجر شود، دگم‌گونی در نوع روابط دولت و جامعه و تقویت مفهوم شهروندی و مطالبه از دولت است که به تدریج در سراسر جامعه‌ی عربستان گسترش خواهد یافت. این امر با توجه به مقاومت فزاینده‌ی بخش عمده‌ای از مقامات سعودی در برابر

مشارکت مردم و تغییر در ساختار قدرت در بلند مدت به بی‌ثباتی سیاسی در این کشور منجر خواهد شد.

افزایش چالش‌ها و تعارضات درونی

همان‌گونه که عنوان شد از ابعاد و ویژگی‌های عمده‌ی روند دولت - ملت‌سازی در عراق افزایش تنش‌ها و خشونت‌های فرقه‌ای و قومی در این کشور است. اما تنش‌ها و تعارضات درونی عراق تنها مربوط به خود این کشور نیست و نشانه‌هایی از انتشار تنفر گروهی و فرقه‌ای در بسیاری از کشورهای همجوار، همچون عربستان سعودی نیز قابل مشاهده است.

شیعیان عربستان اغلب از سوی بخش قابل توجهی از سنی‌های این کشور به عنوان «رافضی» شناخته شده‌اند و این تصور باعث ایجاد خصومت ضدشیعی شده است. جنگ در عراق و تصور همدستی شیعیان این کشور با آمریکا سبب افزایش این خصومت شده است و تفکر ضدشیعی حتی در میان مخالفان سنی رژیم سعودی نیز بسط یافته است.

عامل دیگری که باعث واکنش و خشم سنی‌های افراطی وهابی در مقابل شیعیان می‌باشد، آزادی مناسک مذهبی است. عبدالله پادشاه عربستان به منظور جلوگیری از مبارزه‌ی فراگیر و خشونت‌بار شیعیان این کشور با تأثیرپذیری از تحولات عراق، به اعطای برخی از امتیازات و آزادی‌های مذهبی به آنها چون؛ ساختن مساجد، برگزاری جشن‌ها و مراسم مذهبی و انتشار کتب شیعی اقدام کرده است. از جمله اقدامات دیگر می‌توان به محدودیت اظهارات ضدشیعی در مساجد توسط وزارت امور مذهبی عربستان سعودی اشاره کرد. (www.news.ft.com)

هم زمانی تغییر وضعیت سیاسی - اجتماعی شیعیان با افزایش فعالیت‌های ضدشیعی القاعده و نوسلفی‌های وهابی، باعث گرایش بسیاری از شهروندان افراطی سعودی به شورشیان عراقی شده است، به طوری که برآورد می‌شود حدود ۱۲ درصد از جهادیون خارجی فعال در عراق را شهروندان سعودی تشکیل می‌دهند و

هر جنگجو نیز با خود حدود ۱۰ تا ۱۵ هزار دلار برای حمایت از شورش وارد عراق می‌کند. این افراد از تمام عربستان و اغلب از خانواده‌های طبقه‌ی متوسط هستند. (cordesman, 2005) چشم‌انداز بازگشت جنگجویان در عراق حتی می‌تواند تنش‌های شیعی - سنی در جامعه‌ی عربستان را افزایش دهد. در مجموع به نظر می‌رسد که تنش‌های فرقه‌ای ناشی از دولت - ملت‌سازی در عراق باعث افزایش اختلافات و تعارضات در جامعه عربستان شده است. در صورت افزایش تنش و تعارض، ثبات سیاسی در این کشور در معرض خطر قرار خواهد گرفت و این چیزی است که مقامات سعودی همواره از آن اظهار نگرانی کرده‌اند.

برداشت و رویکرد مقامات سعودی

اغلب دولت‌های عربی در قبال روند دولت - ملت‌سازی در عراق و تحولات متأثر از آن دیدگاهی منفی و توأم با شک و تردید دارند. با توجه به حضور اقلیت شیعی سعودی در جوار مرزهای عراق، حساسیت‌ها و تنش‌های شیعه - سنی در این کشور و ساختار سیاسی اقتدارگرای عربستان سعودی، مسئله دولت - ملت‌سازی در عراق را برای رهبران سعودی از اهمیت و حساسیت خاصی برخوردار نموده است. علاوه بر این مورد، پیامدهای ناشی از تحولات عراق برای «توازن قدرت منطقه‌ای» برای سعودی‌ها اهمیت بسیار دارد، چرا که عربستان سعودی از کشورهایی است که سعی دارد که در منطقه‌ی خاورمیانه به قدرتی بدون رقیب و منطقه‌ای تبدیل شود.

اولویت اساسی سعودی‌ها در عرصه‌ی کشور داری ثبات می‌باشد و تحولات عراق، عربستان را در خصوص بی‌ثباتی‌ها در مرزهای شمالی خود و انتشار بی‌ثباتی به داخل این کشور نگران کرده است. نکته‌ی دوم؛ دموکراسی‌سازی در عراق است. هر چند سعودی‌ها به موفقیت دموکراسی در عراق اعتقاد اصولی ندارند، اما فشارهای داخلی و خارجی ناشی از دموکراسی‌سازی در عراق آنها را به چاره‌جویی برای حفظ قدرت سیاسی در قالب‌ها و شیوه‌هایی جدید واداشته

است. اظهارات «سعود الفیصل» در خصوص ایجاد فضای سیاسی دولت - ملت‌سازی در عراق نگران‌کننده است و از این منظر ایجاد یک دموکراسی تحت حاکمیت شیعیان برای آنها اهمیت ویژه‌ای دارد. (Joseph mc Millan)

مسئله‌ی نگران‌کننده‌ی دیگر برای مقامات عربستان سعودی «افزایش نفوذ و قدرت منطقه‌ای ایران» در نتیجه روند دولت - ملت‌سازی در عراق است که باعث بر هم خوردن توازن قدرت منطقه‌ای به ضرر کشورهای عربی است. روابط رو به پیشرفت دولت جدید عراق با ایران، این نگرانی‌ها را افزایش داده و به شک و تردیدهای سران سعودی افزوده است.

علاوه بر آن؛ پیروزی حزب‌الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه در قبال رژیم اشغالگر و تحولات لبنان - که در مجموع توازن قدرت را در منطقه به نفع ج.ا.ایران رقم زده - بر نگرانی سعودی‌ها افزوده است و از همین رو بود که در زمستان ۱۳۸۵ عربستان سعودی در اقدامی فعال و با حمایت آمریکا و کشورهای غربی، برای عقب‌نماندن از غافله و میدان‌داری بیشتر در جهان عرب، اجلاس موسوم به «اجلاس مکه» را برای ایجاد همگرایی بین گروه‌های فلسطینی برگزار نمود.

در مجموع، برداشت منفی و توأم با نگرانی و تردید دولت سعودی در قبال روند دولت - ملت‌سازی در عراق منجر به رویکرد غیردوستانه و غیرمشارکتی این کشور در قبال عراق جدید شده است و حتی این نظر مطرح می‌شود که سعودی‌ها با حمایت‌های مختلف از اعراب سنی و شورشیان عراق، سعی در به شکست کشاندن روند دولت - ملت‌سازی در این کشور دارند.

نتیجه‌گیری

با وجود اینکه خاورمیانه از بی‌ثبات‌ترین و پیش‌بینی‌ناپذیرترین مناطق جهان به شمار می‌رود، عربستان سعودی از جمله کشورهایی بوده است که طی دهه‌های گذشته با تکیه بر درآمدهای نفتی و ایدئولوژی وهابیت دارای سطح بالایی از ثبات سیاسی بوده است. طی دهه‌ی گذشته عوامل چندی باعث ایجاد تغییراتی در

ثبات سیاسی این کشور شده است که روند دولت - ملت‌سازی در عراق از مهم‌ترین آنها بوده است.

روند دولت - ملت‌سازی در عراق به واسطه‌ی ایجاد الگوی دموکراتیک کشورداری و تغییر مفهوم شهروندی در جهان عرب و همچنین افزایش تنش‌های گروهی و نفوذ بازیگران خارجی در این کشور منجر به ایجاد تزلزل در ثبات سیاسی عربستان شده است. ایجاد دگرگونی در مفهوم شهروندی و روابط دولت و جامعه و در نتیجه تعمیق و تقویت مطالبات مردمی بویژه در میان شیعیان و افزایش تنش‌ها و تعارضات داخلی شیعه - سنی در عربستان سعودی از مهم‌ترین پیامدهای روند دولت - ملت‌سازی در عراق برای سعودی‌ها بوده است. این تحولات از عوامل تأثیرگذار بر ثبات سیاسی عربستان است و با پیشرفت روند دولت - ملت‌سازی در عراق احتمال تزلزل و دگرگونی در ثبات سیاسی عربستان سعودی نیز افزایش می‌یابد.

با توجه به اولویت حفظ قدرت، امنیت و ثبات برای دولت عربستان سعودی، روند دولت - ملت‌سازی در عراق باعث احساس نگرانی و تهدید مقامات سعودی و در نتیجه رویکرد منفی آنها در قبال واقعیت‌های سیاسی جدید در عراق شده است. برداشت دولت سعودی حاکی از چالش‌آفرینی روند دولت - ملت‌سازی برای رژیم سیاسی و انسجام اجتماعی این کشور است، از این رو، در خصوص سیاست‌ها و رویکرد این کشور در قبال عراق جدید احتمال تداوم رویکرد منفی و مخالفت‌آمیز و مقاومت در قبال روند دولت - ملت‌سازی در عراق و حتی حمایت از تلاش‌های معطوف به شکست این روند نسبت به سایر گزینه‌ها بیشتر بوده و می‌باشد.

منابع

- 1 - Kazemi, Ali-Asghar, "The Dilema of Nation-Building and State Formation in the Post-Saddam Iraq", Journal of law and politics Vo.1, No. 2, summer 2005.
- 2 - Dobbins, James, Americans Role in Nation-Building: From Germany To Iraq, RAND corporation, 2003.
- 3 - Feldman, Noah, "Power Struggle, Tribal Conflict or Religious war"? Time Magazine, February, 26/2006.
- 4 - Nasr, Vali, "When the Shiites Rise", Foreign Affairs, July/August 2006.
- 5 - Lynch, Marc, Responses to "what to Do in Iraq: A Round table", (july 11, 2006), [http:// WWW. Foreign affairs .org / special / Yound Table- Lynch](http://WWW.Foreignaffairs.org/special/YoundTable-Lynch).
- 6 - Patrick clowson, "Iraq's Future: A Concept Paper", The Middle East Review of International Affairs (meria), volume 10, No.2.June 2006.
- ۷ - اسدی، علی‌اکبر، «آمریکا و گروه‌های اجتماعی عراق»، فصلنامه‌ی مطالعات منطقه‌ای، جهان اسلام، سال ششم، شماره ۲۴، زمستان ۱۳۸۴.
- 8 - Beehner, Lionel, "Iraqs Meddlesome Neighbors", August 31 2006. www.cfr.org
- ۹ - آقابخشی، علی، فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۶.
- 10 - Jeriehow, Anders, The Saudi File: People, Power, Politics, Curzon press, 1998.
- ۱۱ - لی‌نورجی، مارتین، چهره جدید امنیت در خاورمیانه، ترجمه قدیر نصری، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.
- 12 - Fuller, Graham E., and Rend Rahim Francke, The Arab Shia, The Forgotten Muslims, Macmilan Press 1999.
- ۱۳ - حمزاوی، عمرو، «اصلاحات سیاسی در عربستان سعودی: حال و آینده»، ترجمه

- محمدرضا بلوردی، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، جهان اسلام . سال هفتم ، شماره ۲۵، بهار.
- 14 - Okruhlik, Gwenn, "The Irony of Islah (Reform)", Washington Quarterly, Autumn 2005.
- 15 - A Round Table Discussion , "The State of Democracy in Middle East States, "Middle East Review in International Affairs, Vol. 9.No.3 (September 2005).
- 16 - Nasr, Vali, Sunni vs. Shiite: Religious Rivalry in Iraq and Beyond, November 2005, www. Cfr.org.
- ۱۷ - گروه بحران بین‌المللی، «شیعه در عربستان سعودی»، ترجمه پرویز دلیرپور، فصلنامه‌ی مطالعات منطقه‌ای، جهان اسلام، سال ششم، شماره ۲۴، زمستان ۱۳۸۴.
- 18 - www.news.ft .com/cms/s/7534 c 1 dz-dboa-11da-aa09-0000 779e 23 40.html.
- 19 - Cordesman, Anthony, Saudi Militants in Iraq : Assesment and Kingdoms Response, (September 19.2005) www.esis.org.
- 20 - McMillan, Joseph, Saudi Arabia and Iraq: Oil, Religion and Enduring Rivalry, United States Infrtute of Peace.

سیاست جدید آمریکا در خاورمیانه

ایوب پورقیومی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۵/۲۰

تاریخ تأیید مقاله: ۸۸/۷/۱۲

صفحات مقاله: ۱۷۷-۲۰۷

چکیده

ناکامی سیاست خارجی آمریکا در افغانستان و عراق از یک سو و تقویت بیداری اسلامی با محوریت ایران از سوی دیگر، دولت بوش و متحدان منطقه‌ای آن را به برنامه ریزی طرح خاورمیانه جدید و برخورد با یکی از بازوان منطقه‌ای قدرتمند ایران متمایل ساخت، اما پس از شکست اسرائیل در جنگ نیابتی لبنان و ناکامی طرح خاورمیانه‌ی جدید، سیاست آمریکا در منطقه تغییر یافت و این کشور برای مقابله و مهار قدرت ایران، به سیاست مهار و جنگ کم‌شدت، تقویت قابلیت‌های اهل سنت در مقابل شیعیان، تلاش برای ایجاد قطب جدید قدرت متشکل از اسرائیل و کشورهای دنباله رو آمریکا در منطقه روی آورد و تلاش‌هایی را برای عادی‌سازی مناسبات اعراب و اسرائیل آغاز نمود. در حقیقت الزامات منطقه‌ای و بین‌المللی، دولت بوش را به تغییر در سیاست خارجی آمریکا بویژه در منطقه‌ی خاورمیانه وادار ساخت و او باماً نیز همان تغییرات را با رویه‌ای متعادل‌تر از دولتمردان قبلی دنبال می‌نماید.

* * * * *

۱ - کارشناس ارشد مطالعات استراتژیک و مدرس دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام حسین^(ع)، دانشکده شهید مطهری.

کلید واژگان

هژمون‌گرایی آمریکا، طرح خاورمیانه‌ی بزرگ، طرح خاورمیانه‌ی جدید، جنگ ۳۳ روزه‌ی لبنان، سیاست خارجی آمریکا، شعار تغییر اوباما.

مقدمه

فروپاشی نظام دوقطبی مبتنی بر محوریت شرق و غرب، زمینه‌ی برنامه‌ریزی برای حاکمیت مطلق بر روابط بین‌الملل را برای آمریکایی‌ها فراهم نمود و به امنیت جهانی بر مبنای اینکه قرن آمریکایی و نظم نوین جهانی بر پایه رهبری، قدرت و ارزش‌های آمریکایی در پیش است، نگاه شد.

از سوی دیگر، خاورمیانه به عنوان یکی از حوزه‌های استراتژیک، به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک و دارا بودن ذخایر انرژی و منابع اقتصادی و حوزه‌های تمدنی و ایدئولوژیکی، محل تلاقی منافع و منازعه‌ی میان قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای است و هر یک از بازیگران ذی‌نفع و تأثیرگذار تلاش می‌کند محیط و قواعد بازی را به گونه‌ای مدیریت کند که حداکثر منافع خود را در این منطقه تضمین کند و در سایه‌ی آن بتواند بر روابط بین‌الملل تأثیر قابل توجه بگذارد. بر همین مبنا بود که بوش پدر در این منطقه‌ی حساس دخالت و به جنگ با عراق ورود پیدا کرد.

در زمان بیل کلینتون نیز اگرچه تأکید بر دموکراسی و منافع تجاری آمریکا اصل محوری بود، اما همچنان خاورمیانه در اولویت اول سیاست خارجی کابینه‌ی وی قرار داشت. در دولت بوش پسر، تصمیم نومحافظه‌کاران هژمونی طلب برای سلطه بر جهان از طریق پیاده‌سازی نظم نوین از طریق راهبردهای یکجانبه‌گرایانه موجب شد تا آمریکا برای کنترل روابط بین‌الملل و تثبیت هژمونی خود، در جهت مدیریت منطقه‌ی حساس خاورمیانه برنامه‌ریزی کند، لذا سیاست خارجی ایالات متحده دچار چرخشی اساسی از راهبرد

بازدارندگی (۱۹۹۰-۱۹۴۵) و ابهام راهبردی (۱۹۹۰-۲۰۰۱) به راهبرد حمله‌ی پیش‌دستانه و جنگ پیش‌گیرانه گردید.

حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر فرصت مناسبی در اختیار دولتمردان نومحافظه‌کار آمریکا قرار داد تا در راستای اجرای راهبرد جدید، به بهانه‌ی مبارزه با تروریسم وارد عمل شده و مقابله با بازیگران فراملی و دولت‌های ملی مخالف ارزش‌های آمریکایی را در منطقه پیگیری نمایند. بهترین بهانه برای دخالت، شعارهای جذاب دموکراسی‌سازی و مقابله با تروریسم و تندروی بود و در جهت اجرای این شعارها، افغانستان، عراق و لبنان عرصه‌ی تاخت و تاز مستقیم و غیرمستقیم ایالات متحده قرار گرفت.

البته سیاست یکجانبه‌گرایانه و سلطه‌جویانه‌ی آمریکا در خاورمیانه، حمایت این کشور از رژیم‌های نامشروع در منطقه، حمایت غیرقابل توجیه و یکجانبه از رژیم صهیونیستی و... موجب پیدایش جریان‌ها و سازمان‌های مقاوم در برابر آمریکا شد که برخی از آنها در قالب دولت‌های ملی و برخی دیگر به شکل بازیگران فراملی ظهور یافتند. (یزدان‌فام، ۱۳۸۴: ۱۳) ناکامی آمریکا در مبارزه با تروریسم و دموکراسی‌سازی در خاورمیانه و بن بست سیاست‌هایش در منطقه به دلیل عدم آشنایی با مسائل آن، در نهایت تغییر در سیاست خاورمیانه‌ای نومحافظه‌کاران آمریکا در دوره‌ی دوم حاکمیت بر کاخ سفید را در پی داشت. اوپاما نیز با توجه به همین واقعیات و تمایل مردم و نخبگان جامعه‌ی آمریکا به دگرگونی در سیاست خارجی این کشور با شعار «تغییر» وارد عرصه‌ی رقابت‌های انتخاباتی شده و سرانجام به پیروزی رسید.

حال مباحثی جدی نزد تحلیل‌گران و سیاستمداران منطقه‌ای و بین‌المللی مطرح است. یکی از این مباحث، به این امر مربوط می‌شود که سیاست خارجی دولت اوپاما تا چه اندازه به شعار تغییر، جامعه‌ی عمل می‌پوشاند؟ آیا تغییر راهبردی در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا ایجاد خواهد شد؟ این پژوهش درصدد پاسخ به این پرسش‌ها و سایر سوالات مرتبط است.

فرضیه‌ی تحقیق این است از اواخر دوران حاکمیت بوش پسر، سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا تحت تأثیر واقعیات و مسائل منطقه‌ای از هژمون‌گرایی یکجانبه، به چندجانبه‌گرایی در حوزه‌ی بین‌المللی و تشکیل قطب جدیدی از قدرت جهت مقابله و مهار ایران تغییر یافته و به دلیل ملاحظات راهبردی در حوزه‌ی سیاست خارجی آمریکا، شعار تغییر اوباما به عنوان یک راهبرد به عرصه‌ی عمل نخواهد رسید.

سیاست خارجی آمریکا از عصر ژئوپلیتیک تا عصر ارزشی

از سال ۱۹۴۷ تا زمان سقوط شوروی دکترین‌های تدوین شده در سیاست خارجی آمریکا دارای فصل مشترک «برخورداری از ماهیت ژئوپلیتیک» بودند و ارزیابی صحنه‌ی بین‌المللی در قالب ژئوپلیتیک و با در نظر گرفتن ساختار دو قطبی نظام بین‌المللی صورت می‌گرفت. در طول دوران جنگ سرد استراتژی مبارزه با کمونیسم در سه محور کلیدی سیاست سد نفوذ^۱، سیاست اقتصاد بازار^۲، و سیاست ثبات سیاسی^۳ دنبال شد. (دهشیر، ۱۳۸۶: ۱۶۶-۱۷۲) پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی نقطه‌ی عطفی در تحولات بین‌المللی بود. تا پیش از حمله‌ی آمریکا و متحدین آن به عراق در جنگ اول خلیج فارس و اعلام رهنامه نظم نوین جهانی از سوی بوش پدر، نظم بین‌المللی شکل و ویژگی آنارشیک و ستفالیایی داشت. اما پس از این واقعه دولتمردان آمریکا به دنبال نظم نوینی با مبنای انسانی محور از طریق به خدمت گرفتن کثیری از نهادها بودند. (سیف‌زاده، ۱۳۸۵: ۵۰) بوش اول می‌گفت: «من می‌گویم که یک قرن آمریکایی را در پیش داریم و نظم نوین جهانی منوط و

-
- 1 - Policy of Containment
 - 2 - Market Economy Policy
 - 3 - Political Stability Policy

وابسته به رهبری، قدرت و ارزش‌های آمریکاست.“ (Burkhalter, 1991: 29) در زمان بوش دوم نیز تصمیم نومحافظه‌کاران هژمونی طلب آمریکا بر محور پیاده شدن این نظم ساماندهی شده بود. (سیف‌زاده، پیشین: ۵۱)

مطابق رهنامه نظم نوین جهانی، ایالات متحده پس از فروپاشی سیستم دوقطبی، جهان را تابع یک نظم سلسله‌مراتبی فرض می‌کند که در آن آمریکا تنها ابرقدرت جهانی بوده و سایر کشورها به قدرت‌های بزرگ، منطقه‌ای، متوسط، کوچک و ذره‌ای تقسیم می‌شوند. در همین حال آمریکایی‌ها طبق نظریات تکمیلی دیگری چون پایان تاریخ فوکویاما، معتقد بودند که در پس‌اجنگ سرد و به دنبال شکست مکاتب فاشیسم و کمونیسم در قرن بیستم، لیبرال دموکراسی تنها نظامی است که برتری خود را در نظام جهانی به اثبات رسانده و از این پس، مسیر تاریخ به سوی گسترش دموکراسی در جهان و افول سایر اشکال نظام‌های سیاسی باقیمانده خواهد بود. (گوهری‌مقدم، ۱۳۸۶: ۹۸) با همین نگاه مخالفین ارزش‌های دموکراسی غربی به عنوان دشمنان اصلی تلقی شده و برای مقابله با آنها، رهنامه جدید مبتنی بر پیشگیری و پیش‌دستی طراحی شد. بوش پسر در سخنرانی خود در اول ژوئن ۲۰۰۲ به صورت رسمی رهنامه پیش‌دستی در دفاع را مطرح کرد و گفت: «در اکثر قرن گذشته دفاع از آمریکا مبتنی بر دکتترین بازدارندگی و سد نفوذ جنگ سرد بود. در برخی موارد، این استراتژی هنوز کاربرد دارد. اگر ما منتظر تهدید بمانیم بسیار دیر عمل کرده‌ایم ... ما باید مبارزه با دشمن را آغاز کنیم و با بدترین تهدیدات قبل از ایجاد آن مبارزه کنیم.» (Beisbourg, 2003: 75) وی در ادامه‌ی پیش‌دستی در توسل به زور و اعمال نظامی‌گری یکجانبه را در هر زمان و هر جایی که آمریکا تشخیص دهد را مورد تأکید قرار داد. (گوهری‌مقدم، ۱۳۸۶: ۱۳۵-۱۳۶)

قدرت‌های بزرگ همیشه تلاش کرده‌اند تا نظام بین‌الملل را به نفع خود تغییر شکل دهند. در قرن ۱۶ اسپانیا جهان شمولی و عدالت را مطرح کرد تا پیروزی و

اشغال بر آمریکایی‌های بومی را توجیه کند. فرانسه در قرن ۱۸ موازنه‌ی قوا و مرز را مطرح کرد تا قدرت قاره‌ای خود را مستحکم کند. در قرن ۱۹ نیز انگلستان اصول استعمار و بی‌طرفی را مطرح کرد تا بتواند منافع خود را به عنوان قدرتمندترین کشور به پیش برد. بوش پسر هم حق دفاع از خود به صورت گسترده در برابر کشورهای «حامی تروریسم» و «کشورهایی که به آنها پناه می‌دهند» را مطرح کرد (Byers, 2002: 119-120) و به دنبال پایه‌گذاری اصولی بود که بر مبنای آن حقوق بین‌الملل مبتنی بر خواسته‌های آمریکا تفسیر شود. (ظریف و زهرانی، ۱۳۸۴: ۲۳-۲۴) کلیتون نیز مانند بوش معتقد بود که جهان پس از جنگ سرد فرصت‌های زیادی را فراهم می‌آورد اما همچنان محیط خطرناکی خواهد بود که در آن آمریکا باید فعالانه از منافع خود حفاظت کند. (کاگلر، ۱۳۸۰: ۱۲۲) در زمان کلیتون هم یکجانبه‌گرایی مطرح بود، خانم آلبرایت وزیر خارجه‌ی کلیتون در این زمینه می‌گفت: «هر زمان بتوانیم چندجانبه عمل می‌کنیم.» ولی اطرافیان بوش تنها به یکجانبه‌گرایی نظامی معتقد بودند. (Cox, 2002: 159-160) ریگان رئیس‌جمهور اسبق آمریکا نیز چنین سیاستی را اتخاذ کرده بود. به تعبیری سیاست بوش پسر در واقع ادامه‌ی سیاست کابینه‌ی دوم ریگان است. او نیز ضمن یکجانبه‌گرایی در سیاست خارجی، بر مرزبندی بین «خیر» و «شر» تأکید فراوان داشت و به حق دفاع گسترده از خود و به حقوق ویژه‌ی بین‌المللی برای آمریکا اعتقاد خاصی داشت. (ظریف و زهرانی، ۱۳۸۴: ۱۶ و ۱۷) با توجه به آنچه گذشت می‌توان یکجانبه‌گرایی را به عنوان وجه غالب سیاست خارجی آمریکا معرفی کرد.

سیاست خارجی نومحافظه‌کاران آمریکا در عصر ارزشی

در اوایل هزاره‌ی جدید راهبرد مبارزه با تروریسم جایگزین مبارزه با کمونیسم شد و برای اولین بار آمریکا در دوران بین‌الملل‌گرایی خود با بازیگرانی روبرو شد که به عنوان دشمنان ایدئولوژیک آمریکا، جهان امروزی را به شدت با جهان‌بینی خود

در تعارض می‌دیدند و خواهان بازسازی هویت ارزشی خود و جلوگیری از بسط فرهنگ و تمدن غربی بودند. این دشمنان حضور جهانی آمریکا را بویژه در منطقه‌ی خاورمیانه با ارزش‌های خود در تعارض کامل می‌دیدند. از آنجا که ماهیت تهدید و خطر این گروه با رقیب دوران جنگ سرد آمریکا متفاوت بود، سیاست آمریکا در مقام مقابله با آنها نیز از بازدارندگی هسته‌ای در مقابله با شوروی، به جنگ پیش‌دستانه در برابر تروریسم تبدیل (دهشیار، ۱۳۸۶: ۱۷۵-۱۷۴) و مرکز ثقل سیاست خارجی آمریکا به خاورمیانه منتقل شد. منطقه‌ای که علاوه بر منابع زیرزمینی و بازار فروش تجاری، از ماهیتی ارزشی برخوردار است و این ارزش‌ها نیز به شدت با ارزش‌های آمریکایی در تضاد هستند. بنابراین آمریکا در راستای سیاست دگرگون‌سازی نقشه‌ی ارزشی و فکری خاورمیانه به رهیافت دموکراسی‌سازی روی آورد. (دهشیار، ۱۳۸۶: ۱۷۷-۱۷۶) در ادامه مهم‌ترین راهبردهای سیاست خارجی بوش در عصر ارزشی مورد بررسی قرار می‌گیرند.

الف) رهبری ائتلاف جهانی مبارزه با تروریسم

آمریکا در طول تاریخ خود حدود ۲۰۰ بار از نیروی نظامی در خارج از مرزهای این کشور استفاده کرده است. موارد دخالت‌های نظامی نیز با بهانه‌های مختلف بوده است؛ از جمله حضور در جنگ‌های بزرگ جهانی اول و دوم، مأموریت‌های حفظ صلح (بوسنی و کره)، جنگ‌های حاشیه‌ای (نیکاراگوآ یا آنگولا در دهه‌ی ۱۹۸۰)، عملیات مخفی (کودتای شیلی در ۱۹۷۳)، دخالت بشردوستانه (بالکان دهه‌ی ۱۹۹۰)، حمایت از متحدین یا حفظ جان آمریکایی‌ها (ویتنام و کره در دهه‌ی ۱۹۵۰) و عملیات تلافی‌جویانه (لیبی). نکته جالب اینکه آمریکایی‌ها در بسیاری از دخالت‌های نظامی خود، مدعی تلاش برای ملت‌سازی بوده‌اند. از جمله این موارد می‌توان به دخالت‌ها در آلمان و ژاپن در دهه‌ی ۱۹۴۰ و دخالت‌ها در بوسنی، افغانستان و عراق در دوران جدید اشاره کرد. (Pie, 2003: 24) هدف اصلی از

این نوع ملت‌سازی، تحمیل ارزش‌های مطلوب اشغالگر و جلوگیری از تهدیدزایی کشور تحت اشغال در آینده است. (امینان، ۱۳۸۵: ۳۲-۳۳)

رشد قابل توجه قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آمریکا پس از فروپاشی شوروی و نابودی ساختار دوقطبی روابط بین‌الملل (ایکنبری، ۱۳۸۲: ۴۰۴) افزایش فاصله‌ی این کشور با رقبایش را در پی داشت. حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر نیز یک فرصت طلایی در اختیار نومحافظه‌کاران آمریکا قرار داد تا «مقابله با بنیادگرایی اسلامی» (امینی، ۱۳۸۳: ۶۰) و «جنگ با تروریسم» (کیوان‌حسینی، ۱۳۸۱: ۱۱) را اصل سامان‌دهنده‌ی سیاست خارجی خود قرار داده و سیاست خارجی خود را بر خاورمیانه متمرکز نمایند. لذا از طریق توسل به حربه‌های سخت‌افزاری نظامی، امنیتی و اطلاعاتی، تغییرات بنیان‌کن در دولت‌ها و سپس هنجارسازی در نظم مطلوب، اهداف خود را دنبال نموده (حسینی، ۱۳۸۳: ۱۳-۶۴) و با حربه‌ی مبارزه با تروریسم و با طرح‌هایی چون «دموکراسی‌سازی»، «دولت‌سازی» و «ملت‌سازی» در خاورمیانه، در پی ایجاد تغییرات مورد نظر خود برآمدند.

این حادثه تأثیرات عمده‌ای بر روابط بین‌الملل داشت، که از جمله‌ی آنها می‌توان به تشکیل ائتلاف بین‌المللی جهت تحقق خواسته‌های ایالات متحده اشاره کرد. پس از وقوع این حادثه سازمان ملل متحد با صدور قطعنامه‌ی ۱۳۶۸ در ۱۲ سپتامبر و قطعنامه‌ی ۱۳۷۳ در ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۱، موضع خود را بر اساس فصل هفتم منشور ملل متحد اعلام نمود. قطعنامه‌ی ۱۳۶۸ توسل به زور را برای کلیه‌ی کشورها و دولت‌ها در راستای مقابله با تروریسم مجاز دانسته و قطعنامه‌ی ۱۳۷۳ نیز ابزارهای قابل استفاده برای این مبارزه را مشخص و تعریف کرد. پس از اعلام موضع رسمی سازمان ملل، ائتلافی بین‌المللی برای برخورد با تروریسم شکل گرفت و ایالات متحده در قالب استراتژی «حمله‌ی پیش‌گیرانه»، مجوز ضمنی برای حمله به افغانستان را از شورای امنیت کسب نمود. همراهی اتحادیه‌ی اروپا و ناتو و مهم‌تر از آن همکاری کشورهای چوون پاکستان،

ازبکستان و تاجیکستان در قالب واگذاری پایگاه نظامی به ایالات متحده و همچنین عدم مخالفت روسیه با حضور آمریکا در آسیای مرکزی، از مصادیق بارز این همکاری بین‌المللی بود. (بیگدلی، ۱۳۸۵، noormags.com)

سرانجام در چنین شرایطی آمریکا با شعار مبارزه با تروریسم به افغانستان حمله و با کمک اتحاد شمال، حکومت طالبان را ساقط و امنیت این کشور را به ناتو واگذار نمود. اما هم‌اکنون پس از گذشت قریب به نه سال از اشغال افغانستان، از تأمین امنیت و برقراری ثبات در این کشور عاجز مانده و ناچار به تغییر سیاست خود در مقابل گروه طالبان گردیده و از سپتامبر ۲۰۰۸ با وساطت عربستان سعودی طرح صلح و گفتگوی دولت کابل با طالبان را مطرح کرده و حاضر به مشارکت این گروه تروریستی در دولت افغانستان گردیده‌اند. (پورقیومی، ۱۳۸۷، basijnews.ir) در واقع نومحافظه‌کاران آمریکا و متحدان آنها، در نخستین میدان کارزار با تروریسم، از رسیدن به هدف ناکام مانده و سرانجام مجبور به پذیرش جریانی در صحنه قدرت افغانستان گشته‌اند که روزی با علم مبارزه با تروریسم و به کمک شورای امنیت به مقابله با آن برخاسته بودند.

ب) طرح خاورمیانه‌ی بزرگ

پس از موفقیت اولیه‌ی آمریکا و غرب در صحنه‌ی نبرد با طالبان به عنوان نماد تروریسم بین‌الملل، نومحافظه‌کاران که سرمست از غرور پیروزی در افغانستان بوده و به زعم خود به دنبال حل همزمان چهار کانون بحران در منطقه یعنی افغانستان، ایران، عراق و فلسطین بودند، در سیاستی یکجانبه‌گرایانه و بدون توجه به افکار عمومی و بین‌المللی از جمله مخالفت‌های روسیه، آلمان و فرانسه، در مارس ۲۰۰۳ به عراق حمله نموده و حکومت صدام را ساقط و دموکراسی‌سازی اجباری را در قالب طرح خاورمیانه‌ی بزرگ، در پیش گرفتند. آنها با طرح دکترین جنگ پیشدستانه، تنها راه مقابله با تهدیدات جدید را

پیشگیری و پیشدستی و مهندسی اجتماعی و ملت‌سازی در قالب طرح خاورمیانه‌ی بزرگ می‌دانستند. (امینان، ۱۳۸۶: ۲۲۱) کاخ سفید برای اجرایی نمودن طرح خاورمیانه‌ی بزرگ اقداماتی را به عمل آورد که از جمله آنها می‌توان به تلاش برای ایجاد اجماع جهانی حول محور آمریکا برای مبارزه‌ی جهانی با تروریسم، همراه نمودن افکار عمومی جهانیان با سیاست‌های میلیتاریستی آمریکا، مشروعیت بخشیدن به اقدامات سخت‌افزاری و نظامی، ترسیم چهره‌ی منجی‌گرایانه از آمریکا و تولید قدرت نرم برای این کشور اشاره نمود.

با توجه به این مسائل آمریکا در چارچوب طرح خاورمیانه‌ی بزرگ و با هدف بازگشت به دوران سیطره و هژمونی خود، سعی داشت به بهانه‌ی مبارزه با تروریسم و با انگ غیردموکراتیک خواندن کشورهای مخالف، نوعی اصلاحات سیاسی برون‌زا، دفاعی و تحمیلی را با اعمال فشار برای تغییر رژیم‌ها و نظام‌های سیاسی منطقه به شکلی پدرسالارانه عملی نماید. (دهشیری، ۱۳۸۳: ۱۲۰) برآورد اشتباه آمریکا از منطقه و مسائل آن به همراه برخی چالش‌ها و موانع عمده‌ی دیگر از جمله بی‌ثباتی ناشی از تغییر در ساختار حکومت‌ها، مشکلات شکل‌گیری جامعه فرهیخته، مشکلات شکل‌گیری اقتصاد آزاد، به خطر افتادن امنیت انرژی غرب، مقاومت و بیداری اسلامی، ملی‌گرایی و قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای موجب ناکامی این طرح گردیدند. ضدآمریکایی شدن مردم منطقه تحت تأثیر ابعاد سیاسی اسلام؛ مقاومت در برابر پذیرش ارزش‌های لیبرالیستی؛ اقتدار حکومت‌های دودمانی و عدم وابستگی آنها به مردم و احساس تحقیر مردم منطقه از قضیه‌ی فلسطین (امینان، ۱۳۸۳: ۱۰-۱۱) نیز از مشکلات مهم دیگر آمریکا در منطقه به شمار می‌روند.

در طرح خاورمیانه‌ی بزرگ آمریکایی‌ها درصدد بودند با ساقط کردن دولت‌های شرور، دولت‌های همسو با خود را جایگزین آنان نمایند، اما دیری نگذشت که متوجه شدند پروژه‌ی دولت‌سازی در خاورمیانه نه تنها به شکل‌گیری

و روی کار آمدن دولت‌های همسو نمی‌انجامد، بلکه فرصتی را برای اسلامگرایان فراهم می‌سازد تا به صورت دموکراتیک به قدرت برسند. پیروزی مجاهدین افغان و تشکیل مجلس قانونگذاری اسلامی در افغانستان، پیروزی ائتلاف یکپارچه در عراق و روی کار آمدن دولت اسلامی، پیروزی حزب‌الله در انتخابات پارلمانی لبنان و مشارکت در دولت این کشور، پیروزی حماس در فلسطین و ...، از یک سو طرح خاورمیانه‌ی بزرگ آمریکا را در اولین گام خود با مانع بسیار بلندی مواجه ساخت و از سوی دیگر معادلاتی را در منطقه رقم زد که از آن، به عنوان خاورمیانه‌ی اسلامی یاد می‌شود و این مهم نه تنها با اهداف و راهبردهای خاورمیانه‌ای آمریکا مغایرت داشت، بلکه منافع آنان را نیز به خطر می‌انداخت. در سایه‌ی این مسائل و ناکامی آمریکا از برقراری امنیت و ثبات در عراق و ایجاد دولت سرمشق در خاورمیانه، تلاش نومحافظه‌کاران در این وادی نیز چندان راه به جایی نبرد و از سوی دیگر افزایش قدرت منطقه‌ای ایران موجب گردید که دولت آمریکا لایه‌ی دیگری از سیاست‌های خاورمیانه‌ای خود تحت عنوان طرح خاورمیانه‌ی جدید را با برنامه‌ریزی حمله‌ی اسرائیل به حزب‌الله لبنان رونمایی کند.

ج) طرح خاورمیانه‌ی جدید

آمریکا در فاز نرم‌افزاری طرح خاورمیانه‌ی بزرگ بر این عقیده بود که می‌تواند با توسعه‌ی الگوی دموکراسی غربی، بر مشکلات منطقه فائق آید، اما به دلیل برآورد اشتباه از مسائل منطقه، این سیاست به قدرت‌یابی اسلام سیاسی و بیداری اسلامی منتهی شد. از آنجا که دولت بوش به این نتیجه رسیده بود که ریشه‌ی همه‌ی این مشکلات در ایران است و از طرفی نمی‌خواست ریسک مقابله‌ی نظامی، (بدون تضمین لازم برای اخذ نتیجه) را در مقابل ایران بپذیرد، در سطحی محدودتر (جنگ لبنان) این مسئله را به محک آزمون گذاشت. در واقع از اینجا مجدداً آمریکا بدون توجه به افکار عمومی داخلی و بین‌المللی به صورت

یکجانبه وارد فاز سخت‌افزاری و نظامی‌گری گردید. طرح خاورمیانه‌ی جدید ادامه‌ی طرح خاورمیانه‌ی بزرگ، اما با رویکردی سخت‌افزاری و در حوزه‌ی سیاست عالی^۱ بود. تغییر در اولویت‌بندی سیاست‌های آمریکا از حوزه‌ی سیاست عادی و نرم (مبتنی بر دموکراسی‌سازی و حقوق بشر و... در طرح خاورمیانه بزرگ) به رویکرد مجدد به نظامی‌گری یکجانبه در محدوده‌ی خاورمیانه‌ی عربی و ایران، از جمله‌ی موارد قابل توجه در بیان علل جنگ لبنان است.

در اوایل جنگ ۳۳ روزه سیاست خاورمیانه جدید توسط رایس^۲ اعلام شد. وی در پاسخ به خبرنگار هفته نامه نیوزویک درباره تلفات انسانی و حجم وسیع ویرانی‌های لبنان گفته بود: جنگ لبنان و پیامدهای آن، درد زایمان برای تولد خاورمیانه‌ی جدید است. (مرشدی، ۱۳۸۵) این گفته، نشان می‌دهد که در خاورمیانه‌ی جدید حمله‌ی نظامی و تخریب گسترده از جمله ابزارها و اولویت‌های غیرقابل اغماض است. سیمور هرش هم در مقاله‌ای در مجله‌ی نیویورکر جنگ لبنان را مقدمه‌ای برای حمله به ایران دانسته بود. (Hersh, ibid) با توجه به بن‌بست پیش آمده برای آمریکا در عراق و ناکامی در ایجاد دولت سرمشق بر مبنای دموکراسی آمریکایی و از آنجا که آنها این مشکل خود را به جریان بیداری اسلامی با محوریت ایران منتسب می‌کردند، با تغییر تاکتیک و اتخاذ راهبرد سخت‌افزاری، طرح خاورمیانه‌ی جدید را برای خروج از بن‌بست و فائق آمدن بر مشکلات خود طراحی نمودند.

۱ - برای اطلاع بیشتر از واقعیت‌های این طرح، رک به:

الف) حسینی، حسن، (۱۳۸۳)، طرح خاورمیانه بزرگ‌تر؛ القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

ب) یونسین، مجید، (۱۳۸۵)، کتاب خاورمیانه ۵ ویژه اصلاحات در خاورمیانه، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

۲ - وزیر امور خارجه آمریکا در کابینه بوش پسر.

پس از موفقیت اسلام سیاسی در فرایند دموکراسی‌سازی در خاورمیانه و نقش محوری ایران در شکل‌گیری و قدرت‌یابی بیداری اسلامی، آمریکا و اسرائیل با بزرگ‌نمایی خطر قدرت‌یابی شیعیان در منطقه و طرح هلال شیعی، حکومت‌های عربی را با خود همراه نموده و طرح حمله به حزب‌الله لبنان را به عنوان گام نخست برای قطع بازوان منطقه‌ای ایران، ساماندهی و اجرا نمودند. اما نتایج خیره‌کننده‌ی مقاومت لبنان در جنگ ۳۳ روزه سبب شد هیمنه‌ی نظامی اسرائیل شکسته شده و نظامی‌گری نومحافظه‌کاران آمریکا، در فاز سخت‌افزاری خاورمیانه‌ی جدید نیز با شکست مواجه شود. تحلیل‌گران معتقدند شکست اسرائیل - که به نیابت از آمریکا برای تحقق خاورمیانه‌ی جدید با حزب‌الله می‌جنگید - باعث شد این سیاست با شکست مواجه گردد (خبرگزاری مهر، ۱۳۸۵/۶/۱۲) و آمریکا به این نتیجه برسد که شکل‌دهی خاورمیانه‌ی جدید خارج از مرزهای منطقه دشوار است، (هاس، ۱۳۸۵: ۵) لذا باید برای تحقق اهداف خود به شیوه‌ی دیگری متوسل شد. از اینجا بود که نومحافظه‌کاران آمریکا برای مهار ایران، به شکل‌دهی قطب جدید قدرت با ائتلاف متحدین میانه‌رو خود در منطقه روی آوردند.

تغییرات سیاست خاورمیانه‌ای دولت بوش

همانگونه که ذکر شد، عوامل مختلفی موجب ناکامی و عدم موفقیت سیاست‌های خاورمیانه‌ای نومحافظه‌کاران آمریکا گردیدند. از آنجا که آثار و پیامدهای این مسئله قابل توجه است، در ادامه تغییرات پدیدآمده در این زمینه را بررسی خواهیم کرد.

۱- از یکجانبه‌گرایی به چندجانبه‌گرایی

ریچارد هاس معتقد است که دوران تسلط ایالات متحده بر خاورمیانه پایان یافته و دوران جدیدی در تاریخ این منطقه حساس و مهم آغاز شده است و

به دلیل ظهور و فعالیت بازیگران جدید که برای نفوذ بیشتر بر منطقه با هم در حال رقابت هستند، واشنگتن مجبور است برای تسلط مجدد بر این منطقه، به جای تکیه بر قوهی قهریه و نیروی نظامی، بیشتر روی دیپلماسی تکیه و سرمایه‌گذاری کند. (هاس، ۲۰۰۶)

شکست اسرائیل و آمریکا در لبنان موجب شد چرخشی آشکار در موضع جنگ‌افروزان ایالات متحده به سمت گفتگو با قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای از یک سو و تعامل بیشتر با کشورهای میانه‌رو از سوی دیگر به وجود آید. پس از صدور گزارش بیکر - همیلتون^۱ که در آن بر لزوم مذاکره با ایران و سوریه برای برقراری آرامش در عراق تأکید شده بود، دموکرات‌ها برای اجرای مفاد این گزارش به دولت بوش فشار آوردند. اولین نتیجه‌ی این فشار برکناری رامسفلد^۲ وزیر دفاع و انتخاب گیتس^۳ به جای وی بود. موید دیگر این چرخش در سیاست آمریکا، سفر نانسی پلوسی^۴ به سوریه و همزمان اظهار نظرهای دموکرات‌ها مبنی بر لزوم همکاری و گفتگو با ایران و سوریه بود. (Kaariz.com، ۱۳۸۶/۱/۲۳)

پذیرش نقش سازمان ملل و سایر بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی از جمله فرانسه و تصمیم به اعزام تعدادی نیروی فرانسوی در پوشش مساعدت در فرایند سیاسی - امنیتی عراق را نیز می‌توان در همین راستا قلمداد کرد. (هادوی، ۱۳۸۶: ۱) در واقع، به بن‌بست رسیدن آمریکا در عراق و ناکامی سیاست‌های این کشور در لبنان، باعث شد دولتمردان آمریکا از سیاست یکجانبه‌گرایی ناشی از غرور

۱ - یکی از توصیه‌های گزارش به دولت بوش جهت برقراری امنیت در عراق و کاهش مسئولیت‌های واشنگتن در این کشور، ایجاد یک توافق منطقه‌ای و بین‌المللی در خصوص ثبات در عراق بود.

۲ - از نومحافظه‌کاران و طراحان جنگ عراق و معتقدین به برخورد نظامی در قالب دکترین شوک و بهت (Shock&Awe).

۳ - وی از نزدیکان بیکر و همیلتون است.

۴ - رئیس مجلس نمایندگان آمریکا.

پیروزی در افغانستان و عراق فاصله گرفته و تلاش نمایند با سازمان ملل و قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، تعامل بیشتری داشته باشند.

تأکید گزارش بیکر - همیلتون بر لزوم مذاکره با ایران و سوریه برای حل مشکل عراق و به دنبال آن سفرهای مکرر مقامات آمریکایی به منطقه، برگزاری کنفرانس بغداد، نشست شرم‌الشیخ، نشست استانبول، انجام چند مرحله مذاکره‌ی آمریکا با ایران درخصوص مسئله‌ی عراق و... نشان می‌دهد که آمریکا در منزوی کردن ایران و سوریه شکست خورده و نمی‌تواند برای حل مشکلات منطقه به قدرت‌های تأثیرگذار در منطقه اعتنا نکند؛ این امر به معنای تردید در یکجانبه‌گرایی آمریکا در منطقه است. برگزاری نشست شرم‌الشیخ^۱ که بزرگ‌ترین نشست منطقه‌ای و بین‌المللی پیرامون عراق پس از صدام بود و هدف آن رسیدن به توافقات و یافتن راهکارهایی برای برقراری ثبات و امنیت در عراق و همچنین تسریع روند بازسازی اقتصاد این کشور عنوان شد، در حقیقت در چارچوب راهبرد جدید ایالات متحده در منطقه‌ی خاورمیانه بود. (خسروی، ۱۳۸۶، rissna.ir) ایالات متحده با برگزاری این نشست، پذیرفت که حل بحران عراق راه حلی نظامی و یکجانبه ندارد و برون رفت از آن مستلزم مشارکت فعال و سازنده‌ی جامعه‌ی جهانی بویژه همسایگان بغداد است.

در آگوست ۲۰۰۷ تلاش‌های آمریکا و انگلیس در شورای امنیت منجر به صدور قطعنامه‌ای شد که خواستار ایفای نقش بیشتر سازمان ملل^۲ در عراق شده بود.

۱ - در این نشست که در روزهای ۳ و ۴ می ۲۰۰۷ (۱۳ و ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۶) برگزار شد، علاوه بر ایران، سوریه، عربستان سعودی، ترکیه و کویت به عنوان همسایگان عراق، نمایندگان از مصر، بحرین، اتحادیه‌ی اروپا، سازمان کنفرانس اسلامی، اتحادیه عرب، پنج عضو دائم شورای امنیت، دبیر کل سازمان ملل، کشورهای صنعتی جهان، موسوم به گروه ۸ ایتالیا، کره جنوبی و برخی از کشورها و سازمان‌های دیگر حضور داشتند.

۲ - سازمان ملل در سال ۲۰۰۳ یعنی اندکی پس از حمله آمریکا به عراق، نیروهای خود را در پی کشته شدن سرجیو ویرا دو میلوو رئیس هیات سازمان ملل و ۲۲ تن دیگر از کارکنان این سازمان از عراق خارج کرد.

(etemaad.com, 2/7/1386) برگزاری نشست وزرای خارجه‌ی کشورهای همسایه‌ی عراق، (نشست استامبول در ۱۱ آبان ۱۳۸۶) سازمان ملل متحد، اعضای دائم شورای امنیت، کشورهای گروه هشت و برخی کشورهای دیگر در ترکیه با هدف کمک به حل مشکل امنیت در عراق و همچنین توافقنامه‌ی خروج نیروهای آمریکایی از عراق نیز گواهی دیگر بر این امر بود که نومحافظه‌کاران آمریکا تحت تأثیر تحولات خاورمیانه، به تدریج از یکجانبه‌گرایی فاصله گرفته و تلاش نمودند رضایت دولت‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای و سازمان‌ها و قدرت‌های بین‌المللی را جلب نمایند.

۲ - تقویت میانه‌روی در میان اهل سنت

پس از جنگ ۳۳ روزه تعامل با «حکومت‌های میانه‌رو» و متحد آمریکا در منطقه به عنوان سیاستی راهبردی از سوی آمریکایی‌ها دنبال گردید و آنها در کنار این مسئله برای تقویت قابلیت‌های اهل سنت در مقابل شیعیان تلاش می‌کنند. (Hersh, ibid) دیدار رایس با هشت وزیر خارجه‌ی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و اردن و مصر (۲۰۰۶) در قاهره، شاخص مهمی در بازسازی این محور قدرت با عنوان «محور اعتدال» به شمار می‌رود.

مؤسسه‌ی مطالعاتی «PINR» در تحلیلی نوشت: «تلاش‌های واشنگتن و تل‌آویو برای ایجاد یک خاورمیانه‌ی جدید برای تضعیف قدرت رو به افزایش ائتلاف شیعه میان لبنان، سوریه و ایران به نفع ائتلاف میان سنی‌های میانه‌رو و اسرائیل طراحی شده است.» (خبرگزاری مهر، ۱۳۸۵/۵/۱۱) سیمور هرش نیز با اشاره به سیاست تقابل‌گرایانه‌ی آمریکا با شیعیان در سراسر منطقه و نزدیکی واشنگتن به برخی از طیف‌های خاص سنی معتقد است که سیاست آمریکا و اقدامات علنی و پنهان این کشور علیه ایران و سوریه سبب تقویت گروه‌های تندرو سنی طرفدار القاعده در خاورمیانه شده است. (خبرگزاری مهر، ۱۳۸۶/۳/۸) وی در مورد تغییر استراتژی آمریکا می‌نویسد: «نوکان‌ها برخلاف تصور نخستین

خود درباره‌ی خاورمیانه، که خطر اصلی را افراط‌گرایی تندروهای سلفی و نحله‌های دیگر سنی‌ها دانسته و برای مقابله با آنها بر پتانسیل میانه‌روی در میان شیعه‌ها استفاده کرده و خواستار افزایش سهم آنها در معادله قدرت در خاورمیانه بودند، اکنون دیگر این نظر را ندارند. افزایش نفوذ ایران و ارتباط تنگاتنگ شیعیان عراق و سایر کشورها با این کشور موجب تجدیدنظر دولتمردان شده و ایالات متحده در صدد است با گسترش اختلاف سنی و شیعه، از آن به مثابه‌ی سد جدیدی در برابر گسترش نفوذ ایران سود جست و منطقه را در دوره‌ای از درگیری‌های فرقه‌ای فرو برد. (akhbar-rooz.com)

روزنامه صهیونیستی «هاآرتص» ضمن خبر دادن از مذاکرات مقام‌های سعودی و اسرائیل به نقل از یک مقام مسئول صهیونیستی می‌نویسد: مذاکرات عربستان سعودی با اسرائیل، مدتهاست که از طریق کشور ثالث در جریان است و هیئت مذاکره کننده‌ی سعودی، متشکل از مسئولان بلندپایه وزارت امور خارجه و دستگاه اطلاعاتی عربستان سعودی بودند. «یدیعت آحارنوت»، دیگر روزنامه‌ی اسرائیل هم در گزارش مشابهی نوشت: از پاییز سال گذشته تماس‌های مقام‌های سعودی و اسرائیل با هدف تبادل نظر و هماهنگی در رویارویی با خطرات مشترک تهدید کننده دو طرف، از جمله «خطر مذهب تشیع» آغاز شده است. (اخبار و تحلیل‌ها، ۱۳۸۶/۵/۷) در حقیقت احساس خطر مشترک آمریکا، رژیم صهیونیستی و برخی کشورهای عربی از قدرت‌یابی شیعیان در منطقه، موجب شده تا تلاش‌هایی پنهانی برای نزدیکی و هماهنگی بیشتر این جریان صورت پذیرد.

۳ - عادی‌سازی مناسبات اعراب و اسرائیل

پس از جنگ ۳۳ روزه، برقراری ارتباط اعراب و اسرائیل و عادی‌سازی مناسبات آنها و فعال نمودن «طرح صلح عربی» نیز در دستورکار آمریکا و اعراب قرار گرفت. در سفر خاورمیانه‌ای وزیران امور خارجه و دفاع آمریکا، رایس موفق

شد موافقت عربستان برای حضور در کنفرانس صلح خاورمیانه (آنابولیس)، را به دست آورد. وی در حضور وزیران خارجه‌ی هشت کشور عرب در شرم الشیخ مصر، سندی را امضا کرد که طبق آن آمریکا، طرح صلح عربی را به عنوان یکی از پایه‌های مذاکرات صلح به رسمیت می‌شناسد و به طور غیر مستقیم از پیوستن اسرائیل به پیمان منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای حمایت می‌کند. (۱۳۸۶/۵/۱۱، bbcpersian.com) اتحادیه‌ی عرب پس از اجلاس نوزدهم سران که در ریاض عربستان برگزار شد؛ کارگروهی متشکل از ۱۰ کشور عربی را به ریاست عمرو موسی (دبیر کل این اتحادیه) به منظور برقراری تماس با اسرائیل تشکیل داد. این کار گروه علاوه بر تماس با اسرائیل، کار با سازمان ملل متحد و همچنین کمیته‌ی چهارجانبه را در دستور کار خود قرار داد تا سرنوشت سرزمین و مردم فلسطین را به نقطه‌ی مشخصی برساند.

گردهمایی وزرای خارجه‌ی ۱۲ کشور عربی (در ۲۹ فروردین ۱۳۸۶) برای تجدید نظر در مناسبات اعراب و اسرائیل و برگزاری مذاکرات سه جانبه صلح خاورمیانه‌ی در اورشلیم با شرکت اولمرت و محمود عباس به میزبانی رایس و تأکید بر اجرای طرح نقشه‌ی راه یکی دیگر از فعالیت‌های کاخ سفید برای مهار تأثیر منفی تبعات جنگ ۳۳ روزه بر امنیت اسرائیل بود. (خبرگزاری رویترز، ۱۳۸۵/۱۱/۳۰) کارشناسان مسائل سیاسی برگزاری کنفرانس گفتگوی ادیان (این کنفرانس دو روزه، آبان ۱۳۸۷ در مقر سازمان ملل برگزار گردید) به میزبانی پادشاه عربستان و دعوت از رئیس رژیم صهیونیستی برای شرکت در این کنفرانس (kayhannews.ir) را نیز در راستای عادی‌سازی مناسبات اعراب و اسرائیل قلمداد می‌کنند.

۴ - سیاست مهار و جنگ کم‌شدت با ایران

پس از شکست طرح خاورمیانه‌ی جدید، در سیاست یکجانبه و تهدید نظامی آمریکا در قبال ایران تغییرات قابل توجهی به وجود آمد، به گونه‌ای که

مقامات بلندپایه‌ی این کشور به جای تهدید نظامی، سیاست ایران هراسی در منطقه را دنبال نمودند. نامناسب بودن شرایط آمریکا برای اقدام نظامی علیه ایران و همچنین مخالفت کنگره و افکار عمومی آمریکا و عدم همکاری بین‌المللی و منطقه‌ای با این امر موجب شد که آمریکا فضای تبلیغی و روانی رویارویی را در قالب جنگ سرد با ایران ایجاد نماید. بازگشت به سیاست مهار^۱ و جنگ کم شدت به جای رویارویی مستقیم با ایران و اقداماتی نظیر تحریم‌های اقتصادی، فشار منطقه‌ای، تشکیل ائتلاف ضد ایرانی، جنگ رسانه‌ای، تهدید و ارباب نظامی، اقدامات امنیتی، پیگیری نافرمانی مدنی، فعال‌سازی گسل‌های قومی، فرقه‌ای و مذهبی از مصادیق این سیاست است.

۵- تلاش برای ایجاد قطب جدید قدرت در منطقه

پس از جنگ لبنان و ناکامی آمریکا و متحدین آن در تحقق اهداف خود از طریق جنگ، آنها تلاش می‌کنند تا با بزرگ جلوه دادن تهدید ایران در منطقه، اتحادی را برای تشکیل نظام امنیتی جدید بر مبنای اتحاد کشورهای دوست و متحد آمریکا به وجود آورده و ضمن ایجاد یک «قطب جدید قدرت» در منطقه با همکاری آمریکا، اسرائیل و رژیم‌های میانه‌رو عربی، به مقابله با مقاومت و بیداری اسلامی به محوریت ایران پردازند. آمریکا در راستای تقویت جریان‌های میانه‌رو و مقابله با نفوذ ایران، سوریه، حزب‌الله و القاعده، فروش ۲۰ میلیارد دلار سلاح به عربستان و مصر و پنج کشور حاشیه‌ی خلیج فارس را مقرر نمود و در نظر دارد در ۱۰ سال آینده به اسرائیل ۳۰ میلیارد دلار کمک نظامی نموده و ۱۳ میلیارد دلار نیز به مصر بدهد. (bbcpersian.com)

۱ - سیاست مهار ایران نخستین بار در دوره‌ی کلینتون توسط مارتین ایندیک طراحی شد.

سیمور هرش به نقل از مارتین ایندیک^۱ به جنگ سرد جدی شیعه - سنی در خاورمیانه اشاره کرده و با توجه به پیشینه‌ی اختلافات شیعه و سنی می‌نویسد: نود درصد مسلمانان در سراسر جهان، سنی هستند اما شیعیان در ایران، عراق و بحرین در اکثریت بوده و بزرگ‌ترین گروه مسلمان در لبنان هستند. تمرکز شیعیان در این منطقه‌ی نفت خیز و ناآرام بویژه با توجه به وزنه‌ی ژئوپولیتیک افزایش یافته‌ی ایران، سبب نگرانی غرب و سنی‌ها درباره‌ی ظهور «هلال شیعی» شده است. (baztab.com) در واقع تمایل سیاست خارجی آمریکا به ایجاد قطب جدید قدرت در مقابل جمهوری اسلامی و جنبش‌های آزادی‌بخش مانند حزب‌الله و حماس و هدف اصلی آن از بسیج کشورهای منطقه‌ی تحت عنوان ائتلاف کشورهای معتدل، انحراف ذهن مردم و دولت‌های منطقه از مشکل اصلی یعنی رژیم صهیونیستی است.

اوباما و تغییر و تداوم در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا

بسیاری از تحلیل‌گران تفاوت چندانی بین سیاست خارجی اوباما و بوش قائل نیستند. نوام چامسکی دوره‌ی دوم ریاست جمهوری بوش را متمایل به چند جانبه‌گرایی و تعامل با دیگر کشورهای جهان توصیف کرده و سیاست اوباما را مشابه و اندکی سخت‌گیرانه‌تر از آن می‌داند و معتقد است نباید منتظر تغییرات گسترده در سیاست خارجی اوباما بود، همچنان که اوباما برآورد جامع اطلاعاتی آمریکا درباره‌ی برنامه هسته‌ای ایران را قابل قبول نمی‌داند. وی حیطة‌ی شعار تغییر را در سطح کلام و جملات و بر مبنای نظر ۸۵ درصدی مردم آمریکا در خصوص نادرست بودن سیاست خارجی بوش، و مراد از تغییر را حرکت از

۱ - از مقامات بلندپایه‌ی وزارت امور خارجه‌ی آمریکا در زمان دولت کلینتون بود و در مقام سفیر آمریکا در اسرائیل نیز خدمت کرده است.

افراط‌گرایی نومحافظه‌کارانه به «میان‌روی سنتی دموکراتیک» ارزیابی می‌نماید. (چامسکی، ۱۳۸۸: ۴۹)

اوباما تاکنون روند حمایت مطلق هیئت حاکمه‌ی آمریکا از رژیم صهیونیستی و سیاست‌های خصمانه و تحریم‌ها را علیه ایران ادامه داده؛ نیروهای نظامی خود را طبق برنامه از عراق خارج نکرده؛ جنگ در افغانستان و پاکستان را تشدید و نیروهای جدید به افغانستان اعزام نموده است. (امیدی، ۱۳۸۸: ۱۵) در مجموع در زمینه‌ی سیاست خارجی آمریکا، بحث وجهه‌ی جهانی این کشور و مسائل خاورمیانه و جنوب غرب آسیا از چالش‌های عمده محسوب می‌شوند. ترمیم وجهه‌ی آمریکا نزد مردم جهان که در سایه‌ی سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه و جنگ افروزانه‌ی دولت بوش به شدت مخدوش گردیده و در کنار آن، مسائل پاکستان، افغانستان، ایران و فلسطین نیز از مهم‌ترین دغدغه‌های دولت اوباما است. در ادامه این موارد مورد بررسی بیشتر قرار می‌گیرند.

پاکستان و افغانستان

اوباما اولویت سیاست امنیتی خویش را برخورد با شبه نظامیان در پاکستان و افغانستان قرار داده و نیروهای جدید ارتش آمریکا را به این دو کشور اعزام کرده است. می‌توان گفت تغییر قابل توجهی که در سیاست اوباما در این منطقه به چشم می‌خورد، تقدم پاکستان بر افغانستان است. در دکترین امنیتی وی سرچشمه‌ی بیشتر حملات تروریستی به پاکستان برمی‌گردد. وی اظهار داشته که طبق تحقیقات ارتش آمریکا، پاکستان هسته‌ای بزرگ‌ترین چالش پیش روی غرب است و از دیدگاه دولت او مسیر ثبات افغانستان از پاکستان گذشته و این کشور جایگاه مهمی برای ثبات بخشیدن به افغانستان، ایجاد صلح در شبه قاره‌ی هند و کنترل سلاح‌های اتمی در منطقه دارد. (سلیمی، ۱۳۸۸: ۴۱) برخی از تحلیل‌گران معتقدند آمریکا قصد دارد در مرز مشترک افغانستان و پاکستان و خارج از

حیطه‌ی حاکمیت اسلام آباد و کابل، منطقه‌ای ویژه را به عنوان مناطق خودگردان با حضور طالبان و نیروهای شورشی ایجاد نماید. علاوه بر آن، با تشدید بمباران مناطق شمالی پاکستان، نقش آمریکا در تحولات این کشور پررنگ‌تر از دوره بوش گردیده و جنگ پنهانی سازمان سیا در پاکستان گسترش یافته و به نظر می‌رسد آمریکا در صدد تجزیه پاکستان است.

بحث احتمال تجزیه‌ی پاکستان در سال‌های اخیر در چند مورد فراتر از حد انتظار مطرح گردیده است. نشریه‌ی «هوستون کرونیکل» چاپ آمریکا در شماره - ی ۲۲ نوامبر ۲۰۰۸، مطلبی را به چاپ رساند که بر مبنای آن در نقشه‌ی آینده‌ی آسیای جنوب غربی، کشوری به نام پاکستان وجود نخواهد داشت. جان پرلیز، نویسنده‌ی این مطلب - که ادعا می‌کند این نقشه ایده یک «خاورمیانه خوب» را دنبال می‌کند - معتقد است: در نقشه‌ی آینده‌ی آسیای جنوب غربی، افغانستان از طرف شرق و قلمرو هندوستان از سمت غرب گسترش خواهد یافت و در نتیجه، عملاً کشور کنونی پاکستان به باریکه‌ای از خشکی تبدیل خواهد شد. همچنین به نقل از این نشریه، هم‌اکنون این نگرانی در میان بسیاری از نیروهای مسلح پاکستان و مقام‌های سیاسی آن کشور گسترش یافته است که ایالات متحده آمریکا می‌خواهد «یگانه کشور مسلمان دارای سلاح هسته‌ای» را تجزیه کند. (پورقیومی، ۱۳۸۷: ۹۳-۹۴) رالف پیترز نیز در نقشه‌ای که بر مبنای ترسیم مجدد نقشه‌ی خاورمیانه بر اساس قومیت تهیه شده، پاکستان را نیز مانند بسیاری از کشورهای منطقه تجزیه نموده و در مورد آن نوشته است: اگر چه افغانستان قسمتی از غرب کشور خود را به نفع ایران از دست خواهد داد اما در عوض از طرف شرق بخشی از شمال غربی پاکستان که قبایلی با ریشه‌های افغانی در آنجا حضور دارند را به دست خواهد آورد. وی ضمن غیرطبیعی توصیف کردن پاکستان می‌گوید، بخش بزرگی از این کشور باید برای شکل‌گیری دولت بلوچستان آزاد جدا شود. (پورقیومی، ۱۳۸۷: ۲۲۹-۲۲۴) اگرچه مباحثی از قبیل

تجزیه‌ی پاکستان و محو این کشور از نقشه‌ی منطقه یا تغییر اساسی در بنیه‌های حکومت آن امری است که حداقل در شرایط فعلی کمتر احتمال وقوع آن می‌رود، اما آینده‌ی سیاسی این کشور هنوز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و تابع متغیرهای مختلفی است که گذر زمان می‌تواند مبین اصلی آن باشد.

ایران

اوباما در اولین سخنرانی خود در کنگره‌ی آمریکا اعلام کرد که اگر ایران مشت‌های گره کرده‌ی خود را باز کند، دست دوستی آمریکا که به سوی آنها دراز شده را خواهد دید. مشابه این سخن در سفر وی به ترکیه هم تکرار گردید و در پیام نوروزی به مردم ایران نیز خواهان پایان یافتن تنش و بهبود روابط دوجانبه با ایران شد. از طرفی، روی دیگر سیاست اوباما در قبال ایران نیز مخفی نمانده است. سخن اوباما مبنی بر اینکه غیر از مذاکره «گزینه‌های دیگر» از روی میز کنار گذاشته نشده و ایران حامی تروریسم و یک تهدید جدی است و صحبت هیلاری کلینتون^۱ از تحریم‌های فلج کننده علیه ایران شواهدی بر این امر است که تغییر قابل توجهی در سیاست آمریکا در قبال ایران ایجاد نشده و به نوعی همان حرف‌های بوش تکرار می‌شود. (باقری، ۱۳۸۸: ۸) «جرمی هاموند»^۲ تحلیلگر مسائل سیاسی در همین زمینه می‌گوید: «اساس سیاست اوباما در قبال ایران با بوش تفاوت ندارد و هدف وی از گفتگو با ایران لزوماً به معنی رسیدن به تفاهم با ایران نیست، بلکه می‌خواهد سایر کشورها در تحریم‌های شدیدتر علیه ایران مصمم شوند.» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۳۸۸/۲/۱۳) با توجه به آنچه ذکر شد، دوگانگی آشکاری در مواضع و رفتار دولت جدید آمریکا در قبال ایران

۱ - وزیر خارجه دولت اوباما.

2 - Jaremev Hammond

مشاهده می‌شود و نه تنها سیاست دولت پیشین ادامه یافته، بلکه در برخی موارد دولت اوباما مواضع تندتری در قبال ایران اتخاذ نموده است.

فلسطین و جهان اسلام

اوباما در سخنرانی خود در مجلس ترکیه درباره‌ی مسئله فلسطین گفت: «بگذارید شفاف بگویم که ایالات متحده از هدف ایجاد دو کشور (اسرائیل و فلسطین) حمایت می‌کند، دو کشوری که باید در صلح و امنیت در کنار هم زندگی کنند.» (همشهری، ۱۳۸۸/۲/۸) اگرچه با این سخنان، وی تلاش کرد تا موضع آمریکا درخصوص مسئله‌ی فلسطین را متعادل‌تر از گذشته نشان دهد، اما تردیدی در ادامه حمایت آمریکا از اسرائیل وجود ندارد، چنانکه در جنگ ۲۲ روزه‌ی غزه هم اوباما در قبال جنایات رژیم صهیونیستی علیه مردم بی‌گناه این منطقه سکوت اختیار کرد. اگرچه وی در آن زمان دولت را تحویل نگرفته بود اما انتظار می‌رفت نشانه‌ای از شعار تغییر در زمینه‌ی مسئله‌ی فلسطین و کشتار بی‌گناهان در کلام او دیده شود.

از آنجا که مطرح شدن سخنان تند علیه مسلمانان مانند به کار بردن عبارت «جنگ صلیبی» در سخنان بوش موجب خشم و نفرت بیشتر از آمریکا در جهان اسلام شده بود، اظهار نظر اوباما در باره اسلام در سفر او به ترکیه و تأکید بر اینکه آمریکا با اسلام مشکلی ندارد، با هدف نشان دادن تغییر لحن دولت جدید آمریکا و فاصله گرفتن این کشور از شیوه‌ی رفتار دولتمردان پیشین کشورش در قبال مسلمانان صورت گرفت.

نتیجه‌گیری

آمریکا به عنوان بازیگری که پس از سقوط و فروپاشی شوروی عرصه را برای یکه‌تازی در عرصه‌ی روابط بین‌الملل فراهم دیده بود، تلاش نمود که برای

تأمین حداکثری منافع خویش بیشترین تأثیر را در حوزه‌ی استراتژیک خاورمیانه داشته باشد. حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر مناسب‌ترین بستر را برای این امر فراهم نمود. آمریکا توانست پس از تصویب قطعنامه‌های لازم در شورای امنیت، رهبری ائتلاف بین‌المللی مبارزه با تروریسم را به عهده گرفته و به افغانستان حمله نماید. اما تصمیم دولتمردان نومحافظه‌کار برای ادامه‌ی تاخت و تاز در منطقه و حمله به عراق نتوانست پشتیبانی لازم را در سطح بین‌المللی به دست آورد، بنابر این، حاکمیت تفکر نظامی‌گری نومحافظه‌کاران، یکجانبه‌گرایی را تجویز نمود. وضعیت ویژه‌ی کشورهای خاورمیانه که انعکاس آن در گزارش روشنفکران و کارشناسان عرب به سازمان ملل (در سال ۲۰۰۲) مشاهده شد و در آن به مشکلات چهارگانه‌ی خاورمیانه (فقدان آزادی، وضعیت نامناسب زنان، سطح پایین تحقیقات و آموزش، و آثار سلبی ناشی از اشغال فلسطین توسط اسرائیل) اشاره شده بود، دستمایه‌ی آمریکایی‌ها برای استفاده از این مشکلات در راستای اهداف توسعه‌طلبانه‌ی آنها قرار گرفت. برای نیل به این هدف، پروژه‌ی دموکراسی‌سازی در قالب طرح خاورمیانه‌ی بزرگ و با حمله به عراق دنبال گردید. اگرچه آمریکا توانست در یک رویارویی نابرابر و نه چندان شفاف صدام را از عرصه‌ی قدرت به پایین بکشد، اما اداره‌ی عراق و تأمین امنیت آن از یک طرف و مشکلات ناشی از عدم شناخت کافی از واقعیات منطقه، موجب ناکامی طرح خاورمیانه‌ی بزرگ گردید. از آنجا که طبق برآورد آمریکا علت اصلی ناکامی، قدرت‌یابی جریان بیداری اسلامی به محوریت ایران بود، سیاست بعدی آمریکا بر پروژه خاورمیانه‌ی جدید و با هدف مقابله با این جریان تمرکز یافت. اما چون ورود به عرصه‌ی مقابله مستقیم با ایران دارای خطرپذیری بالایی بود، در اجرای استراتژی اخیر، آمریکا تصمیم گرفت در جنگی نیابتی و در گام نخست یکی از بازوهای مهم ایران یعنی حزب‌الله لبنان را از پیش‌رو بردارد.

با توجه به اینکه سیر ناکامی‌ها با شکست در لبنان به نقطه‌ای غیرقابل

پذیرش برای مردم و نخبگان آمریکایی رسید، فشارها بر دولت بوش برای اصلاح مشی یکجانبه‌گرایانه افزایش یافته و سرانجام او را متقاعد به تغییر در رویه‌ی خود نمود. مهم‌ترین پیامد سیاست‌های غلط گذشته برای آمریکا، افزایش تنفر عمومی از این کشور بویژه در خاورمیانه و جهان اسلام بود. با توجه به پایان دوره‌ی دوم حاکمیت تندروها بر کاخ سفید و تمایل مردم و نخبگان آمریکا برای تغییر سیاست‌ها و بهبود چهره‌ی آمریکا، اواما «تغییر» را به عنوان شعار انتخاباتی خود برگزید. اما پس از گذشت مدت زمانی قابل توجه از ریاست وی بر کابینه، نه تنها تغییر عمده‌ای در سیاست‌های کلان دولت جدید دیده نشده، بلکه در پاره‌ای موارد بویژه در خاورمیانه، سیاست‌های جدید تندتر از سیاست‌های دولت گذشته بوده است. خوش‌بینانه‌ترین تحلیل‌ها هم شعار تغییر را غیر راهبردی و در حد تاکتیک دانسته و مراد از آن را فاصله گرفتن از نظامی‌گری و افراط‌گرایی دوران بوش و تمایل به شیوه‌ی میانه‌روی سنتی دموکرات‌ها ارزیابی می‌نمایند. در حقیقت اواما بیش از آنکه تغییری در سیاست خارجی آمریکا در قبال خاورمیانه ایجاد کند، تغییرات دوره‌ی دوم ریاست جمهوری بوش (بویژه پس از جنگ لبنان) را تداوم می‌بخشد.

منابع

- ۱ - امینی، حسن، (۱۳۸۳)، تأثیر حوادث ۱۱ سپتامبر بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، قم: اعتدال.
- ۲ - امینیان، بهادر، (۱۳۸۶)، آمریکا و ناتو؛ پایایی و گسترش ناتو و هژمونی آمریکا، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه امام حسین (ع).
- ۳ - امینیان، بهادر، (۱۳۸۵)، مسلمانان، هویت و جامعه بین‌الملل؛ بوسنی و هرزگوین، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
- ۴ - ایکنبری، جی‌جان، (۱۳۸۲)، تنها ابرقدرت؛ هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، چاپ دوم، ترجمه - ی عظیم فضلی‌پور، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- ۵ - پایان عصر آمریکا در خاورمیانه، (۱۳۸۶)، تهران: معاونت فرهنگی ستاد مشترک سپاه؛ اداره‌ی مقابله با تهدیدهای نرم و عملیات روانی.
- ۶ - پورقیومی، ایوب، (۱۳۸۷)، تأثیر جنگ ۳۳ روزه لبنان بر سیاست خاورمیانه‌ای نومحافظه‌کاران آمریکا، قم: اعتدال.
- ۷ - حسینی، حسن، (۱۳۸۳)، طرح خاورمیانه‌ی بزرگ‌تر؛ القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- ۸ - دهشیار، حسین، (۱۳۸۶)، سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا، تهران: نشر قومس.
- ۹ - سیف‌زاده، سیدحسین، (۱۳۸۵)، معمای امنیت و چالش‌های جدید غرب، چاپ دوم، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۱۰ - ظریف، محمدجواد و مصطفی زهرانی، (۱۳۸۴)، روندهای جدید بین‌المللی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۱۱ - کاگلر، ریچارد، (۱۳۸۰)، استراتژی نظامی و وضعیت نیروی آمریکا در قرن بیست و یکم، ترجمه احمدرضا تقاء و داود علمایی، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران

- انقلاب اسلامی.
- ۱۲ - گوهری مقدم، ابوزر، (۱۳۸۶)، سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۱۳ - مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، چاپ دوم تهران: انتشارات سمت.
- ۱۴ - یزدان‌فام، محمود، (۱۳۸۴)، آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۱۵ - یونسیان، مجید، (۱۳۸۵)، کتاب خاورمیانه ۵ ویژه اصلاحات در خاورمیانه، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- ۱۶ - الخمیسی، احمد، (۱۳۸۵)، «سلطه بر منابع نفتی منطقه هدف آمریکا»، www.ghadiri.org، ۱۳۸۵/۷/۱۸.
- ۱۷ - امید، حمید، (۱۳۸۸)، رؤیای لوترکینگ یا کابوس رایس، روزنامه‌ی کیهان، شماره ۱۹۳۵۱، ۱۳۸۸/۲/۱۳.
- ۱۸ - امینیان، بهادر، (۱۳۸۳)، «آمریکا و طرح خاورمیانه‌ی بزرگ: اهداف، ابزار و مشکلات» مجله‌ی سیاست دفاعی، شماره پیاپی ۴۸، صص ۲۶-۷.
- ۱۹ - باقری، سیامک، (۱۳۸۸)، بازنمایی دو چهره کاخ سفید، هفته‌نامه‌ی صبح صادق، شماره ۱۳۸۸/۲/۱۴، ۳۹۷.
- ۲۰ - بیگدلی، علی، (۱۳۸۵)، «نقشه‌ی تصاحب خاورمیانه نگاهی به ماهیت استراتژی‌های آمریکا در خاورمیانه»، <http://noormags.com>، ۱۳۸۶/۸/۲۵.
- ۲۱ - پورقیومی، ایوب، (۱۳۸۷)، آمریکا و بالکانیزاسیون در خاورمیانه، فصلنامه‌ی اخوت، معاونت سیاسی نمسا، سال اول، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۷.
- ۲۲ - پورقیومی، ایوب، (۱۳۸۷)، «گفتگو با طالبان؛ و مشکلات پیش‌رو» hadi.basijnews.ir، ۱۳۸۷/۷/۲۱.
- ۲۳ - حسینی، حسن، (۱۳۸۳)، «جایگاه آموزه‌ی تغییر رژیم در اندیشه‌ی نومحافظه‌کاران»، نشریه‌ی نگاه، سال چهارم، شماره ۴۶، صص ۱۵-۴.
- ۲۴ - خسروی، غلامرضا، (۱۳۸۶)، «نشست شرم‌الشیخ»، www.rissna.ir، ۱۳۸۶/۹/۳۰.
- ۲۵ - خلجی، عباس، (۱۳۸۲)، «رویکرد سیاست خارجی آمریکا به تروریسم»، مجله‌ی سیاست دفاعی، سال یازدهم، شماره ۴۴، صص ۱۲۱-۱۴۸.
- ۲۶ - دلاورپوراقدام، مصطفی، (۱۳۸۶)، «حزب‌الله و مؤلفه‌های سیاست و امنیت در خاورمیانه»، www.aftab.ir، ۱۳۸۶/۵/۱۳.
- ۲۷ - دهشیری، محمدرضا، (۱۳۸۳)، «بررسی مقایسه‌ای راهبرد امنیتی ایالات متحده و

- اتحادیه‌ی اروپایی در خلیج فارس پس از ۱۱ سپتامبر»، مجله‌ی سیاست دفاعی، شماره پیاپی ۴۸، صص ۱۱۳-۱۴۶.
- ۲۸ - زمانی، هادی (۲۰۰۵)، «مروری بر عملکرد طرح خاورمیانه‌ی بزرگ»، www.ayandeh.com، ۱۳۸۷/۲/۱۶.
- ۲۹ - سالمان، عبدالمالک، (۱۳۸۵)، «ارزیابی پیامدهای جنگ‌افروزی اخیر اسرائیل»، خبرگزاری مهر، ۱۳۸۵/۶/۱۲.
- ۳۰ - سلیمی، زهرا، (۱۳۸۸)، اوباما لباس جنگ می‌پوشد، مجله‌ی ایران، ویژه‌نامه نوروز ۱۳۸۸.
- ۳۱ - سیک، گری، (۲۰۰۶)، «ایران مخفی و ارتباط با آمریکا»، www.roozonline.com، ۱۳۸۵/۹/۵.
- ۳۲ - کیوان حسینی، سیداصغر، (۱۳۸۱)، «مبارزه با تروریسم و سامان‌بخشی به سیاست خارجی آمریکا»، فصلنامه‌ی سیاست خارجی، سال یازدهم، شماره ۴۰-۴۱، صص ۲-۲۳.
- ۳۳ - محمدی، مهدی، (۱۳۸۷)، «پایان بازی نومحافظه کاران در خاورمیانه»، روزنامه کیهان، ۱۳۸۷/۲/۲۲، ص ۲.
- ۳۴ - مرشدی، ارسلان، (۱۳۸۵)، «ضربه کاری حزب‌الله»، jamejamonline.ir، ۱۳۸۵/۶/۷.
- ۳۵ - مقیمی، احمدعلی، (۱۳۸۸)، اوباما و سراب تغییر سیاست آمریکا در قبال ایران، روزنامه جام‌جم، شماره ۲۵۱، ۱۳۸۸/۱۲/۱۹.
- ۳۶ - نصر، ولی و تکیه، ری، (۱۳۸۶)، «ایران القاعده نیست»، ترجمه: فراز شهلائی، www.tabnak.ir، ۱۳۸۶/۹/۲۶.
- ۳۷ - نویهض الحوت، بیان، (۱۳۸۵)، «خاورمیانه‌ی جدید؛ طرح آمریکایی که محکوم به شکست است»، مترجم: ابوالقاسم کارجو لاهیجی، السفیر لبنان، به نقل از: www.basirat.ir، ۱۳۸۶/۵/۱۳.
- ۳۸ - هادوی، مجید، (۱۳۸۶)، «فرانسه به دنبال نقش جدید در عراق»، هفته‌نامه‌ی صبح صادق، شماره ۳۱۵، صص ۵.
- ۳۹ - هاس.ن. ریچارد، (۱۳۸۵)، «پایان عصر آمریکایی خاورمیانه»، ترجمه‌ی بنفشه غلامی، روزنامه‌ی ایران، ۱۳۸۵/۸/۱۱، ص ۵.
- ۴۰ - هاس.ن. ریچارد، (۱۳۸۶)، «پیشنهادات تحلیلگران شورای روابط خارجی آمریکا»، پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی www.rissna.ir، ۱۳۸۶/۱/۳۰.
- ۴۱ - هاس.ن. ریچارد، (۲۰۰۶)، «خاورمیانه‌ی جدید»، ترجمه‌ی مهدی کاظمی مجله‌ی فارن افیرز، www.mydocument.ir، ۳۰ مارس ۲۰۰۷.
- ۴۲ - هرش، سیمور، (۱۳۸۵)، «تغییر جهت»، نشریه‌ی نیویورکر، به نقل از: واحد مرکزی خبر، ۱۳۸۵/۱۲/۲۶.

- ۴۳ - چامسکی، نوام، استاد بازنشسته دپارتمان فلسفه و زبان‌شناسی مؤسسه‌ی تکنولوژی ماساچوست آمریکا، اینترنت‌شنال نیوز، «افکار جنون‌آمیزی بر وزارت دفاع آمریکا حاکم است»، به نقل از: خبرگزاری مهر، ۱۳۸۵/۱۲/۶.
- ۴۴ - چامسکی، نوام، استاد بازنشسته دپارتمان فلسفه و زبان‌شناسی مؤسسه‌ی تکنولوژی ماساچوست آمریکا، جواد حمیدی، «سیاست‌های او‌باما مشابه دوره‌ی دوم بوش خواهد بود»، مجله‌ی وطن امروز، ویژه‌ی عید نوروز ۱۳۸۸.
- ۴۵ - رایس، کاندولیزا، وزیر خارجه‌ی آمریکا، شبکه‌ی العربی، «اعتراف به ناکارآمدی سیاست آمریکا در مقابل ایران»، ۱۹ فوریه ۲۰۰۷، به نقل از: روزنامه‌ی کیهان، ۱۳۸۵/۱۱/۳۰، ص ۲.
- ۴۶ - هرش، سیمور، خبرنگار نشریه‌ی نیویورکر، «سیاست دوگانه‌ی واشنگتن باعث پیچیدگی اوضاع خاورمیانه می‌شود»، به نقل از خبرگزاری مهر، ۱۳۸۶/۳/۸.
- ۴۷ - خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۸۸/۲/۱۳.
- ۴۸ - خبرگزاری رویترز، ۱۳۸۵/۱۱/۳۰.
- ۴۹ - خبرگزاری مهر، ۱۳۸۵/۵/۱۱ و ۱۳۸۶/۳/۸.
- ۵۰ - روزنامه‌ی همشهری، ۱۳۸۸/۲/۸.
- ۵۱ - نشریه‌ی اخبار و تحلیل‌ها، معاونت سیاسی نمایندگی ولی‌فقیه در نمسا، شماره ۸۰، ۱۳۸۶/۵/۷.
- 52 - Burkaliber, Richard, "two centuries of world order", Time, 6 may, 1991.
- 53 - Byers, Micheal, Terror and the Future of International Law in World in Collision, edited by: Kenn Booth and Dinn Moore, News Week, Inc, 2002.
- 54 - Cox, micheal, Meaning of Victory, American Power after the Towers, in World in Collision edited by: Kim Booth and Time Dunne, News week, Inc, 2002.
- 55 - Goldberg, Jeffrey (January/February2008), "After Iraq" <http://www.theatlantic.com/doc/200801/goldberg-mideast> (14/11/1386).
- 56 - Heisbourg, Francis, "a Work in Progress: the Bush Doctrine and its Consequences", the Washington Quarterly, Spring 2003.
- 57 - Hersh, Seymour(2006), Washington's Interests in Israel's War, August 21, 2006, www.newyorker.com/archive/2006/08/21/060821fa_fact?Printable=true.
- 58 - Pei, Minxin "Lessons from the past: the American Record on Nation-Building, "Carengie Endowment Policy Brief, April, 2003.
- 59 - Peters, Ralph(2006), Blood borders: How a better Middle East would look, www.armedforcesjournal.com/2006/06/1833899.

- 60 - www.baztab.com (۱۳۸۶/۲/۱۸).
- 61 - www.bbcpersian.com (۱۳۸۶/۵/۱۱).
- 62 - www.bbcpersian.com (۱۳۸۶/۵/۷).
- 63 - www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=8527.
- 64 - www.etemaad.com (۱۳۸۶/۷/۲).
- 65 - www.kaariz.com (۱۳۸۶/۱/۲۳).

دستور کار امنیتی در قرن بیست و یکم^۱

تلخیص از: داود علمایی^۲

چکیده

بنا به نظر یکی از تحلیل‌گران امنیتی، «جنگ‌های آینده از نظر محل وقوع، تداوم و سلاح‌های به کار رفته غیر قابل پیش‌بینی و بسیار ناجوانمردانه‌تر خواهند بود و بدین لحاظ هر یک از اجزای نیروهای مسلح و نظام تسلیحاتی نیازمند انعطاف‌پذیری می‌باشند.» با نزدیک شدن به آستانه‌ی قرن بیست و یکم و با وجود گذشت هفت سال از سقوط دیوار برلین، شاهد ظهور یک دوره‌ی فترت هستیم، چرا که جهان پس از جنگ سرد با اتفاق نظر بر سر مسائل نظامی - امنیتی در گستره‌ی بین‌المللی به حالت توازن رسیده است. در گذشته نگرش به مفهوم امنیت در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه متفاوت از یکدیگر بود و شاخص کلیدی میان این دو، نقش و ظرفیت خود کشورها بوده است. در کشورهای پیشرفته، کشور به عنوان منبع عمده‌ی امنیت و تهدید نگریسته می‌شد؛ قدرت نظامی کشورها از مردم در مقابل تهدیدات خارجی محافظت می‌کرد؛ نیروی انتظامی (پلیس) مردم را در مقابل تهدیدات داخلی مراقبت می‌کرد و برنامه‌های امنیت اجتماعی از ایشان در برابر بیماری، بیکاری و مصیبت‌های وارده، حمایت می‌نمود. کشورهای در حال توسعه و کشورهای

۱ - گرج میلز؛ دستور کار امنیتی در قرن بیست و یکم؛ مترجم: ن. نوریان؛ دوره عالی جنگ سپاه، ۱۳۷۸.

۲ - کارشناسی ارشد مدیریت امور دفاعی و پژوهشگر مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی دانشگاه امام حسین (ع).

عقب مانده دارای امکانات یا قابلیت لازم برای فراهم آوردن این حمایت همه جانبه نیستند و بدتر اینکه خود کشور حداقل برای ساکنان آن به دلیل وجود رشوه خواری، ظلم و دیگر اشکال حاکمیت‌های نامناسب، غالباً به عنوان یک منبع ناامنی بشمار می‌رود. مسئله امنیت دیگر بر مهار دشمن متمرکز نیست، بلکه به سوی این مفهوم سوق پیدا کرده است که هراس‌ها و تهدیدات مشترکی وجود دارند که از راه‌های نظامی قابل برخورد نیستند؛ راه‌هایی که کشورها و مرزهای عقیدتی، سیاسی و مذهبی را درمی‌نوردند.

مقوله‌های امنیتی به نحوی متناقض، شکل خاص و جهانی یافته‌اند. تهدیدهای امنیت فردی - مانند فقر، مواد مخدر، مسائل بهداشتی، تروریسم و مقوله‌های زیست محیطی - از سطح محلی و ملی فراتر رفته و اهمیت جهانی یافته‌اند. این همگرایی میان کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه که به علت کم‌رنگ شدن روز افزون نقش کشورها در میان ملت‌های پیشرفته می‌باشد، از عوامل زیر ناشی شده است: عدول از مفهوم «دولت رفاه» و حتی خصوصی‌سازی عاقلانه‌ی وظایف که از لحاظ تاریخی به عنوان بخشی از هسته‌ی نظام دولت - ملت محسوب می‌گردند و همین‌طور ناچیز شمردن ارزش امنیت خارجی کشور با خاتمه یافتن جنگ سرد. بنابراین، چنین نیست که ماهیت نیازهای امنیتی که ملل در حال توسعه با آن مواجه می‌شوند به نحو چشمگیری تغییر کرده باشد، بلکه در عوض تلفیقی از پایان رقابت ابر قدرت‌ها، مداخلات حاشیه‌ای و افزایش آگاهی افکار عمومی در سطح جهانی بویژه از طریق تحول رسانه‌های ارتباط جمعی، به تعریفی دوباره از موضوعات امنیتی منجر گردیده است. به این ترتیب، مفهوم امنیت در طیف وسیعی از عوامل سیاسی، اجتماعی، نظامی، اقتصادی و فنی گسترش می‌یابد، عواملی که می‌توانند موجب عدم ثبات و یا پیشبرد تحولات گردند. کشمکش و درگیری، مهاجرت، بیماری، تروریسم و بیکاری همگی نمونه‌هایی از این عوامل می‌باشند.

این اثر در راستای ارایه‌ی تصویری از جهان معاصر، توجه به ماهیت و دامنه‌ی چالش‌های امنیتی روز را مد نظر قرار داده است و بررسی چگونگی امکان بروز و انطباق موارد فوق را در سطوح جهانی، منطقه‌ای و ملی مورد بحث قرار خواهد داد.

* * * * *

کلید واژگان

آمریکا؛ اتحاد جماهیر شوروی سابق؛ ارتباطات جهانی؛ امنیت؛ تهدید؛ جنگ سرد؛ جهان غرب؛ جهان معاصر؛ جهانی سازی؛ سازمان ملل؛ قاره‌ی آفریقا؛ نرخ رشد جمعیت؛ نیروهای مسلح.

درک جهان معاصر

حداقل شش واقعیت تغییر ناپذیر در مورد روند تحولات معاصر وجود دارد. اگر چه تحلیل‌گران بر سر تأثیرات ناشی از این واقعیت‌ها با یکدیگر اختلاف نظر دارند.

۱ - نخستین روند، همان «جهانی شدن اقتصاد» است که به معنای شتاب بخشیدن به فعالیت‌های اقتصادی در فراسوی مرزهای ملی است. این روند نه تنها در مورد کالاها، بلکه در خصوص خدمات نیز صادق است. اما سوال عمده این است که آیا این روند از ثبات کافی برخوردار است؟ حتی اگر امکان حفظ وابستگی‌های متقابل، با وجود فرهنگ‌های مختلف وجود داشته باشد و محیط زیست با وجود بارش باران رادیواکتیو و یا تجزیه‌ی مواد آلی همانند گازهای گلخانه‌ای و تقاضا برای مواد خام همچنان به عنوان منبع رشد اقتصادی مطرح باشد. به علاوه گفته می‌شود که تهدیدهای نه چندان آشکار باعث تحلیل رفتن قدرت کشورها در ایجاد نظم در حال تکامل می‌گردد. نهادینه شدن معیارها، مکاتب، نظریه‌ها و حتی پیشداوری‌های بین‌المللی و انحصاری شدن فرهنگ و اخبار بین‌المللی توسط بنگاه‌های خبری تمرکز یافته‌ای چون سی.ان.ان و اسکای نیوز، حوزه‌های اختیار و انتخاب سیاسی کشورها را کاهش می‌دهد. برای مثال، سلامت سیاسی بر نحوه‌ی تعامل اقتصاد تجاری با حکومت تأثیر دارد و سیاست‌های استخدامی و جذب نیروی هر بخش را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به علاوه، تحول فناوری به نحو چشمگیری سبب افزایش سرعت تعامل بین‌المللی شده و به همین نسبت موجب کاهش زمان سیاست مذاکره و انتخاب شده است.

این وابستگی متقابل از راه‌های پیشرفت‌های فناوری و ارتباطات، موضوعات عقیدتی نوین بین‌المللی و بازگشت به لیبرالیسم اقتصادی تقویت شده است.

۲ - «رشد انبوه جمعیت» که ما بر لبه‌ی خطرناک آن ایستاده‌ایم. جمعیت جهان در سال ۱۹۹۵ در حدود ۷/۵ میلیارد نفر بود، در حالیکه تا سال ۲۰۲۰ با یک نرخ رشد ۳/۶ درصدی به ۷/۷ میلیارد نفر خواهد رسید.

۳ - آمریکا، ژاپن و اروپا همگی از جمعیتی سالمند برخوردارند. از هم اکنون تا سال ۲۰۳۰ میلادی، جمعیت شاغل یعنی جمعیت سنی ۲۰ تا ۶۴ سال نسبت به سالخوردگان بالای ۶۵ سال، اُفت خواهد داشت.

۴ - واگرایی فزاینده‌ای میان پیشرفته‌ترین و عقب‌مانده‌ترین اقتصادها وجود دارد. با ظهور فناوری‌های جدید و عدم ثبات سیاسی در بسیاری از مناطق فقیرتر جهان بویژه آفریقا، این وضعیت وخیم‌تر می‌گردد. در برخی کشورها شکاف فزاینده‌ای میان ظرفیت اسمی کشور و واقعیت بهره‌برداری وجود دارد.

۵ - در ارتباط با موارد فوق، باید خاطر نشان ساخت که وابستگی‌های بیشتر بین‌المللی و ظهور نقش‌آفرینان غیر دولتی سبب کاهش عملکرد دولت‌ها و حتی در برخی نواحی جهان تا فروپاشی آنها پیش رفته است. این مسئله به‌ویژه در مورد تعدادی از ملت‌های آفریقایی صدق می‌کند.

۶ - به طور کلی از زمان پایان جنگ سرد و بویژه در ارتباط با بخش دفاعی - امنیتی شاهد اُفت هزینه‌های دفاعی - البته نه در سطح منطقه‌ای - می‌باشیم. بر اساس گزارش سال ۱۹۹۵ مؤسسه تحقیقات صلح بین‌المللی استکهلم، کاهش بودجه‌ی نظامی جهان در سال ۱۹۹۴ نیز ادامه یافت که سبب عمده‌ی این کاهش، سقوط سطوح هزینه‌ها در کشورهای صنعتی بود. بار کاهش بودجه‌های نظامی روسیه و ناتو بر خریدهای تدارکاتی سنگینی می‌کند و این کاهش هزینه‌ها عمدتاً به وسیله‌ی آمریکا هدایت می‌شود. البته کاهش هزینه‌های دفاعی در کشورهای صنعتی و اتحاد جماهیر شوروی سابق نباید موجب کتمان این حقیقت گردد که هزینه‌های نظامی در مناطقی چون خاورمیانه یا جنوب آسیا دارای روند

صعودی است و یا اینکه از سطح بسیار بالایی برخوردار است. در این مناطق گرایش به هزینه‌های بیشتر کاملاً محسوس است.

توضیحاتی در مورد گرایش‌ها

تحلیل‌های پیچیده‌ی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نتایج پیشرفت‌های مذکور و تغییرات حاصل از آنها بر جوامع را توضیح می‌دهند، خواه این جامعه اروپای شرقی، اتحاد جماهیر شوروی سابق و یا چین باشد. بدین ترتیب مشاهده می‌شود که پایان جنگ سرد با ظهور شماری از الگوها یا دیدگاه‌های جهانی همراه بوده که عبارتند از:

نظریه‌ی «پایان تاریخ» فرانسیس فوکویاما که بر اساس آن پایان جنگ سرد مظهر پیروزی یک رویه اقتصادی، فردگرایی رقابتی بر رویه‌ای دیگر یعنی سوسیالیسم یا کمونیسم دولت مدار است.

نظریه‌ی «تجدید حیات واقع‌گرایی» که توسط ساموئل هانتینگتون در قالب «رویاریوی تمدن‌ها» تبلیغ گردید. او معتقد است که اجزای سازنده‌ی نظام کنونی جهان - ملت، دولت و مؤسسات چندملیتی - در یک اقتصاد جهانی، اهمیت خود را از دست می‌دهند. این اقتصاد با تکیه بر نظام‌های اطلاع‌رسانی، دولت‌ها را از قدرت نظارتی و انحصار تقریبی اطلاعات استراتژیک مثل گذشته محروم می‌سازد. نقطه ضعف این نظریه آنجا است که اغلب فرهنگ‌ها بندرت نظام‌های اقتصادی محور را به چالش می‌طلبند؛ بلکه به یکباره ارزش‌های مادی را رد می‌کنند. این نکته حتی در مورد نمونه‌هایی از تجدید حیات اسلام همچون ایران تحت رهبری «آیت‌الله خمینی» صدق می‌کند. نمونه‌هایی که ظاهراً به بهترین نحو با مباحث مطرح شده توسط هانتینگتون مطابقت دارد.

نظریه‌ی سوم مبتنی بر این مطلب است که وابستگی متقابل جهانی، کشورها را به سوی اتکا بر مؤسسات جهانی - بین‌المللی سوق می‌دهد. این اتکا به منظور یاری طلبیدن در جهت بازداشتن، کنترل، اداره و حل درگیری‌ها صورت

می‌پذیرد. با توجه به این واقعیت که امروزه اغلب جنگ‌ها بجای آنکه میان کشورها بوقوع بپیوندند به صورت داخلی رخ می‌دهند، چنین نیازی تا حدی مرتفع گردیده است.

آخرین الگوی توسعه‌ی انسانی با نیازهای به هم وابسته‌ی دهکده‌ی جهانی معاصر مرتبط است. برای نمونه عواقب نامطلوب یا تبعات فرامرزی و فرامنطقه‌ای رشد سریع جمعیت، مهاجرت، تخریب محیط زیست و قحطی، بیماری‌هایی چون ایدز و مالاریا، فروپاشی اقتصادی و جنگ داخلی همه دست به دست هم می‌دهند تا از انزوای کشورها کاسته و آنها را بیشتر نگران ماهیت جهانی تهدیدهای به ظاهر متمرکز نمایند.

این روند با ظهور ارتباطات جهانی تشدید گردیده است، ارتباطاتی که به نوبه‌ی خود به بدنام کردن سیاست‌های کشورهای مطرود کمک نموده است (آنچه که رژیم سابق مبتنی بر تبعیض نژادی آفریقای جنوبی به خوبی آن را تجربه کرد) و مهم‌تر اینکه این روند مناطق و حتی قاره‌ها را با همین دید وسیع مورد ملاحظه قرار می‌دهد. برای مثال، آفریقا گهگاه به دلیل ضعف برخی از کشورهای خود مورد توجه قرار می‌گیرد.

می‌توان درباره دنیای در حال تکاملی که برخی اوقات تبدیل به رقابت می‌گردد، صحبت نمود. دنیایی که کماکان به طور دوره‌ای از الگوهای ملی‌گرایی، منطقه‌گرایی و جهان‌گرایی تبعیت می‌کند. به این گرایش‌ها که در قالب مخالفت با ملت - دولت ظاهر می‌شوند می‌توان به عنوان اولین سنگ بنا در روابط بین‌المللی نگریست. گفته می‌شود که این امر خصوصاً در مورد آفریقا که در حال مواجهه با چالشی به نام «کشورهای دچار اختلال» است، صدق می‌کند. به بیان ساده‌تر اینها کشورهایی هستند که دیگر عملکردهای عادی و مورد انتظار از کشورهای مستقل را ندارند، عملکردهایی همچون جمع‌آوری مالیات، برقراری امنیت و سایر موارد. کشورهای لیبریا، سودان، زئیر و احتمالاً نیجریه در این دسته‌بندی قرار می‌گیرند.

دستور کار جدید امنیتی

بر اساس مطالب ذکر شده، در اواخر قرن بیستم شاهد جهشی در اهمیت (به جای «اضطرار» که همواره وجود داشته است) به موضوعات امنیتی به اصطلاح غیرمتعارف می‌باشیم. این موضوعات هم بر ماهیت نهادهای فعلی و هم بر طرز تفکر مشترکی که سیاستگذاران، اهل علم، نظامیان و عامه‌ی مردم نسبت به این مسئله دارند، تأثیر می‌گذارد. در این موارد نقطه‌ی چالش نه تنها شناسایی موضوعات امنیتی آینده، بلکه اقدام به معرفی آنها در سطوح مناسب می‌باشد.

تهدیدهای ارضی

این مورد، شامل تهدید تهاجم خارجی است که از اهمیت بین‌المللی آن کاسته شده است، هر چند که هنوز درگیری‌های پراکنده‌ای مشاهده می‌شود (همچون مشکلات مرزی میان اکوادور، پرو، بلیز و گواتمالا و همینطور ونزوئلا و گویان). در ارتباط با این نوع تهدید می‌توان تخلفات و تجاوزات به حق حاکمیت کشورها درخصوص ماهیگیری و همچنین مسئله مهاجرت غیرقانونی را ذکر کرد. همانطور که در بالا اشاره گردید، گرایش‌های جهانی مبتنی بر کاهش هزینه‌های نظامی منجر به ایجاد معضلات امنیتی می‌گردد. شگفت اینکه افزایش هزینه‌ها نیز به تنهایی می‌تواند مشکلاتی را به سبب فشار اقتصادی و عدم توازن منطقه‌ای حاصل از این امر ایجاد نماید. هر چند که این مورد در بردارنده‌ی مفاهیم آشکاری برای حق حاکمیت سیاسی است.

تهدیدهای اقتصادی

در این مورد، آزار دهنده‌ترین و شایع‌ترین مورد همانا فقر است که مشکلات رشد اقتصادی نیز به آن مرتبط می‌باشد (مانند بدهی، دستیابی به سرمایه‌گذاری، امنیت غذایی و غیره). برای بسیاری از کشورهای کوچک،

جهانی‌سازی اقتصاد و حجم معاملات مالی بین‌المللی فرصت‌هایی را در اختیار مجرمین اقتصادی قرار می‌دهد، در این زمان است که کوچک‌ترین تکان در نظام به ایجاد موج و حتی تلاطم می‌انجامد. از این گذشته، این امر به مسائل بزرگ‌تر حاشیه‌ای برای برخی کشورهای درگیر با معضل امنیتی منجر می‌شود. (به خصوص کشورهایایی که از نظر محل جغرافیایی دور از بازارهای اقتصادی قرار گرفته‌اند). حفاظت از دارایی‌های فکری و معنوی، یک معضل جدید امنیتی وابسته به جهانی‌سازی است.

تهدیدهای سیاسی

جنایت بین‌المللی، رشد رشوه‌خواری و فساد، بهره‌برداری غیرمجاز، قاچاق مواد مخدر و اسلحه به عنوان تهدیدهایی محتمل به شمار می‌روند، بویژه که بازیگران غیردولتی نسبت به کشورهای کوچک‌تر در برخی موارد از قدرت بیشتری برخوردارند. بر اساس محاسبه‌ی سازمان ملی اطلاعات جنایی انگلستان، ارزش پول نامشروعی که در سال ۱۹۹۳ در سطح جهان مبادله شده به تنهایی بالغ بر ۵۰۰ میلیارد دلار آمریکا است و بنابر برآورد سازمان ملل، این مقدار بیش از یک تریلیارد دلار آمریکا می‌باشد. فقدان دموکراسی می‌تواند راه‌حل‌های خشونت‌آمیز را جذاب و قابل قبول بنماید. به هر حال اثربخشی دموکراسی در کشورهای در حال توسعه، بویژه در مواجهه با مشکلات اقتصادی، هنوز در برخی کشورها بدون جواب باقی مانده است.

تهدیدهای زیست محیطی

این بحث، آلودگی فرامرزی، گرم شدن کره‌ی زمین و ضایعات هسته‌ای را دربرمی‌گیرد و همچنین شامل تأثیرات و تلاش‌های احتمالی در مورد کاهش منابع طبیعی بویژه منابع آب می‌شود.

تهدیدها چگونه آشکار می‌شوند؟

ماهیت در حال تغییر درگیری و تکثیر بالقوه‌ی سلاح‌های کشتار جمعی به دست بازیگران خودسر (دولت‌ها و یا نقش‌آفرینان غیردولتی) به همراه فشارهای فزاینده بر هزینه‌های دفاعی، حاکی از تحول و دگرگونی ماهیت عملیات نظامی، تجهیزات و تدارکات دفاعی و نیز همکاری‌های آینده‌ی امنیتی است.

متفکران نظامی غرب (بویژه آمریکا) پیش‌بینی می‌کنند امروزه حداقل به چهار «سناریوی مأموریت» نیاز است:

- ۱ - عملیات نظامی غیرجنگی (OOTW) مانند آنچه در کشورهای هائیتی، بوسنی و سومالی انجام گرفت و همین‌طور نقش‌های نظارتی مانند جلوگیری از توزیع مواد مخدر،
- ۲ - اعزام فوری نیروی نظامی،
- ۳ - شرکت در درگیری‌های عمده‌ی منطقه‌ای (در این حال آمریکا کماکان زیرساخت‌های نیروهای نظامی خود را بر اساس نیاز به شرکت همزمان در دو درگیری عمده منطقه‌ای بنا می‌گذارد)،
- ۴ - نبرد با کلیه‌ی رقبای هم‌تراز در هر جای ممکن.

با این وجود، در زمانی که ساختار نیروهای مسلح کماکان به‌طور عمده بر مبنای جنگ میان کشورها توجیه می‌شود، جنگ به گونه‌ی روز افزونی ماهیت درون‌کشوری به خود می‌گیرد و درگیری‌هایی که در آنها، حضور قدرت‌های غربی (تنها قدرت‌هایی که در حال حاضر ظرفیت افزایش عملیات نظامی حفظ صلح را دارند)، به‌طور جدی زیر سوال است. در سال ۱۹۹۳، تعداد ۲۸ درگیری عمده‌ی مسلحانه (با تلفات بالغ بر ۱۰۰۰ نفر) بوقوع پیوست در حالی که هیچ‌یک از آنها ماهیت بین‌کشوری نداشت. درگیری‌های داخل‌کشورها عموماً نامتعارف، نامشخص و نامنظم هستند و از مشخصات ماهوی جدایی‌طلبان، افراط‌گرایان مذهبی، تندروها، تروریست‌ها، شورشی‌ها و جنایتکاران سازماندهی

شده، تبعیت می‌کنند، بدون آنکه مانند جنگ‌های میان‌کشوری، دارای ساختار نظام‌مند و مشخصی باشند.

برای جلوگیری از این‌گونه موارد، قدرت‌های منطقه‌ای برای تحکیم رهبری سیاسی و نظامی و تأمین بودجه و نیروی انسانی به ناچار باید مسئولیت‌های بیشتری را بپذیرند و چالش‌های امنیتی و دفاعی کم‌شدت را پاسخگو باشند. در این مورد چالش‌ها و تغییراتی متناسب با ماهیت خریدهای تسلیحاتی، تجهیزات نظامی، ساختار و ویژگی‌های نیروهای مسلح به وجود خواهد آمد.

تجهیزات

با توجه به گستردگی وظایفی که از ارتش‌های امروزی انتظار می‌رود و همچنین دامنه‌ی نامعلوم تهدیدها، به اهرم فناوری‌ای نیاز است تا در هر جای ممکن بتوان از فناوری تجاری «موجود» در جهت موارد زیر بهره‌گرفت: تغییر تجهیزات تک‌مأموریتی به تجهیزات چند‌مأموریتی، افزایش طول عمر تجهیزات به ۵۰ سال و کاهش تعداد انواع سلاح‌های مورد استفاده. به این ترتیب، فناوری دفاعی آینده به موارد ذیل نیازمند است: استفاده از وسایل نقلیه‌ی بدون سرنشین در مناطق پرمخاطره، قابلیت تحرک، تنوع مهارت در کلیه‌ی شاخص‌های عملیاتی، قابلیت دوام و بقا، صرفه‌جویی اقتصادی و قابلیت پذیرش بار مالی.

تغییرات نیروهای مسلح

جهان پس از جنگ سرد از لحاظ ابعاد و ساختار نیروهای مسلح، تغییرات شگرفی به خود دیده است. این تغییرات در ناتو و کشورهای عضو پیمان ورشو سابق مشهودتر می‌باشد. بین سال‌های ۱۹۹۰ - ۱۹۹۸، شاهد ۳۰ درصد کاهش پیش‌بینی شده در نیروهای زمینی غیر آمریکایی ناتو، ۲۰ درصد در نیروی هوایی و ۱۰ درصد در قابلیت‌های نیروی دریایی خواهیم بود. به همین ترتیب نیروهای

آمریکایی مستقر در اروپا نیز با کاهشی برابر ۷۰ درصد و ۴۵ درصد، مواجه خواهند شد؛ در حالی که مجموع نیروهای مسلح آمریکا به میزان ۶۰ درصد، ۶۵ درصد و ۳۰ درصد کاهش خواهند داشت. در این مورد همچنین می‌توان به آفریقای جنوبی اشاره کرد که در این زمینه دچار تغییرات چشمگیری گردیده است. به طوری که انتظار می‌رود با سپری شدن قرن حاضر، آفریقای جنوبی با احتساب غیرنظامیان، نیرویی بالغ بر ۶۰۰۰۰ نفر در اختیار داشته باشد.

تأثیرات این موارد بر آفریقا

این مقاله بدون اظهار نظر در خصوص ارتباط موارد فوق با آفریقا کامل نخواهد بود. اگر چه توصیف ساده انگارانه بخش صحرای آفریقا به عنوان هویتی واحد (که البته چنین نیست) خطراتی را در بر دارد، لیکن بسیاری از ناامنی‌های فوق‌الذکر آشکارا این هویت واحد را بیش از هر قاره‌ی دیگر تحت تأثیر قرار می‌دهد. برای مثال، نرخ افزایش جمعیت را در نظر بگیرید که به سبب آن این قاره خود را به دام فقر می‌اندازد. بر اساس گزارشات سازمان ملل نرخ افزایش جمعیت در این قاره سالانه ۲/۷ درصد است. این نرخ رشد در مقابل افزایش ۱/۵ درصدی جمعیت جهان و تنها با ۰/۳ درصد رشد جمعیت در زمره‌ی ملت‌های پیشرفته قرار دارد. نتیجه آنکه رشد شهرهای آفریقا سریعتر از هر منطقه‌ی دیگر در جهان است.

به این ترتیب، در حالی که امکان برخی پیشرفت‌های مثبت بخصوص در زمینه‌ی حل کشمکش‌های آفریقایی از طریق سازمان وحدت آفریقا (OAU) و دیگر ابتکارات منطقه‌ای وجود دارد، تعجبی نخواهد داشت که در آینده‌ی قابل پیش‌بینی به دلیل شماری از معضلات نو ظهور، این قاره همچنان شاهد خسارت مداوم و بی‌وقفه باشد. از آنجا که خط‌مشی و تعهد کشورهای غربی در این مورد و در قبال دیگر بحران‌های آفریقا متأسفانه تحت الشعاع محدودیت‌های مالی

داخلی این کشورها قرار می‌گیرد، انتظار می‌رود واکنش به این‌گونه چالش‌های امنیتی به‌گونه‌ای روزافزون به تدابیر و تمهیدات مؤسسات آفریقایی واگذار شود. به این ترتیب باید خاطر نشان ساخت که ساختارهای فعلی از پرداختن به حیطة و حوزه‌ی ضرورت‌های امنیتی امروز عاجز می‌باشند؛ مانند گرم شدن کره‌ی زمین، بیماری جنون گاوی و درگیری‌های منطقه‌ای که احتمالاً سلاح‌های کشتار جمعی و به‌طور فزاینده‌ای بازیگران غیردولتی را شامل می‌گردد. در حال حاضر حتی مؤسسات امنیتی دیرینه‌ای همچون ناتو چه از نظر حیطة‌ی اختیارات و چه از لحاظ عضوپذیری با چالش‌هایی در سطح بین‌المللی مواجه می‌باشند. به این ترتیب در سطوح منطقه‌ای نیازمند همکاری‌های بیشتر برای مواجهه با طیف وسیعی از موضوعات مختلف می‌باشیم. در صورتی که اگر سازمان ملل در سطوح جهانی آرزوی نیل به «مشارکت همه‌جانبه» در سر می‌پروراند باید از راه اصلاح منشور اصلی سازمان، نحوه عضوپذیری شورای امنیت، آژانس‌ها و عملکردهای مربوطه، موجبات اعتبار هرچه بیشتر خود را فراهم آورد.

مدیریت استراتژیک^۱

تلخیص از: داود علمایی^۲

چکیده

هدف اصلی کتاب حاضر پرداختن به مهم‌ترین دروس علوم بازرگانی است. در این کتاب سعی شده است تجربه‌ی آموزشی جامعی در اختیار دانشجویان قرار گیرد و این تجربه آنها را در امر توسعه‌ی دانش و فنون مدیریت استراتژیک یاری رساند. آنها باید ابتدا مفاهیم مدیریت استراتژیک را فراگیرند و سپس این مفاهیم را به صورت کاربردی به اجرا درآورند. در عین حال معتقدیم که یک کتاب مدیریت استراتژیک نباید تنها به بررسی مفاهیم نظری و کاربردهای این مفاهیم بسنده کند و از ایجاد ارتباط میان این دو غافل شود. نگرش ما این است که متون مدیریت استراتژیک باید توانایی مرتبط ساختن مفاهیم نظری و نحوه‌ی به‌کارگیری آنها را داشته باشد. کتاب حاضر فاصله‌ی میان مفاهیم نظری مدیریت استراتژیک و کاربردهای آنها را با ارایه‌ی نظریه‌ی مدیریت استراتژیک به صورت روشن، منظم و سازمان‌یافته و همچنین گنجاندن برخی از فعالیت‌های آموزش دانشجویی معین که بر چگونگی به‌کارگیری مفاهیم تأکید دارد از بین می‌برد. هر یک از فصل‌های کتاب حاضر

۱ - ساموئل سرتو، پائول پیتز؛ مدیریت استراتژیک؛ مترجم: علی شمخانی؛ دوره عالی جنگ سپاه، ۱۳۸۰.

۲ - کارشناسی ارشد مدیریت امور دفاعی و پژوهشگر مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی دانشگاه امام حسین (ع).

در بردارنده‌ی اهداف آموزشی متعددی است که به‌گونه‌ای خاص برای افزایش سطح یادگیری دانشجو و تسهیل امر کاربرد مفاهیم طراحی شده‌اند. در این کتاب هر هدف آموزشی خاص را یک نمونه نام‌گذاری کرده‌ایم و هر فصل شامل یک یا چند نمونه خاص است:

نمونه‌های تشریحی؛

مدل‌های مهارتی؛

چک لیست‌ها؛

نمونه‌های کاربردی.

این کتاب مشتمل بر پنج بخش است که در آنها مفاهیم مدیریت استراتژیک مورد بحث قرار گرفته است. مفاهیم مطرح شده در این بخش‌ها و فصول مرتبط با آنها براساس مدل استراتژیک زیر سازمان یافته است.

بخش اول: مروری بر مدیریت استراتژیک: مقدمه‌ای بر مدیریت

استراتژیک

بخش دوم: روند مدیریت استراتژیک: تحلیل محیطی، تعیین جهت‌گیری

سازمانی، تدوین استراتژی، اجرای استراتژی، کنترل استراتژیک.

بخش سوم: موضوعات خاص در مدیریت استراتژیک: مدیریت استراتژیک

و عملیات بین‌المللی، مدیریت استراتژیک و مسئولیت اجتماعی.

بخش چهارم: مبانی مدیریت استراتژیک: مبانی عملیاتی، مبانی مالی،

مبانی بازاریابی.

بخش پنجم: چارچوبی برای تحلیل استراتژیک: نگرشی فراگیر بر تجزیه

و تحلیل مشکلات.

گر چه می‌دانیم که نمی‌توان یک رویکرد واحد را در مقیاس جهانی برای

حل مشکلات و مسائل مدیریت استراتژیک به‌کار برد اما معتقدیم اغلب

دانشجویان برای برخورد با مسئله‌ی تحلیل مشکلات و امور مدیریتی نیاز به

چارچوبی مشخص دارند. وجود یک چارچوب دقیق و به خصوص زمانی مهم

است که دانشجویان برای اولین بار اقدام به تحلیل مشکلات و حل و فصل

امور مدیریتی می‌کنند.

* * * * *

کلید واژگان

استراتژی قیمت‌گذاری؛ استراتژیک؛ اهداف سازمانی و الگوسازی؛ بازاریابی؛ تحلیل محیطی؛ تدوین استراتژی؛ توسعه مدیریت استراتژیک؛ عملیات بین‌المللی؛ عملیات سازمانی؛ فرهنگ سازمانی؛ کنترل استراتژیک؛ مبانی عملیاتی؛ نگرش فراگیر.

بخش اول: مروری بر مدیریت استراتژیک

فصل اول کتاب حاضر شامل این عناوین می‌باشد: مقدمه، تکامل مدیریت استراتژیک به عنوان یک رشته تحصیلی، ماهیت مدیریت استراتژیک، روند مدیریت استراتژیک، توسعه مدیریت استراتژیک و خلاصه. مطالعه مدیریت استراتژیک ابتدا زمانی شکل گرفت که بنیاد فورد و مؤسسه کارنگی عهده‌دار تحقیق در واحدهای درسی دانشکده‌های بازرگانی در دهه ۱۹۵۰ شدند. چکیده‌ی این تحقیق با عنوان گزارش گوردن - هاول این پیشنهاد را مطرح می‌ساخت که ماهیت آموزش بازرگانی توسعه بیشتری پیدا کند و یک دوره‌ی اصلی، حوزه‌ای به نام سیاست بازرگانی را در برگیرد. توجه جدیدتر و گسترده‌تر به این رشته، اندیشمندان مطرح را بر آن داشت که نام واحد را از «سیاست بازرگانی» به «مدیریت استراتژیک» تغییر دهند. در این کتاب مدیریت استراتژیک به عنوان روندی پیوسته و تعاملی تعریف گردیده که هدف آن حفظ تناسب و هماهنگی کلیت سازمان با محیط اطراف آن است. در گذشته روند مدیریت استراتژیک تا حد زیادی تحت تأثیر واحدهای برنامه‌ریزی موجود در سازمان‌ها قرار داشت. وظیفه‌ی افراد مشغول به کار در این واحدها طراحی و اجرای سیستم‌های مدیریت استراتژیک در سازمان‌ها بود ولی اخیراً واحدهای برنامه‌ریزی بخشی از نفوذ خود را از دست داده‌اند. فرآیند مدیریت استراتژیک امروزه بویژه در سازمان‌های کوچکتر بیشتر تحت نفوذ مدیر عامل شرکت است. مدیر عامل در درجه‌ی اول مسئول موفقیت یا عدم موفقیت

این فرایند شناخته می‌شود. به هر حال این بدان معنی نیست که مدیرعامل فرایند مدیریت استراتژیک را به طور مستقل انجام می‌دهد بلکه برعکس، مدیری که در این حیطة موفق است عموماً فرایندی از مدیریت استراتژیک را طراحی می‌کند که در برگیرنده‌ی اعضای حوزه‌ها و سطوح مختلف سازمانی باشد. برای نمونه سازمان‌ها در اتخاذ تصمیم‌های استراتژیک به طور معمول از هیئت مدیره و مدیریت بخش‌ها نیز در کنار مدیر عامل بهره می‌جویند. طبق نظر جورج گوردون رئیس هیئت مدیره و مدیر اجرایی ارشد مؤسسه انتشاراتی ریدرز دایجست، مشارکت دادن دیگران در فرایند مدیریت استراتژیک حتی در حد مدیران رده پایین سازمان معمولاً مقاصد، اهداف و استراتژی‌های واقع‌بینانه‌تری را به دست خواهد داد. او همچنین معتقد است چنین مشارکت‌هایی تعهد سازمانی برای نیل به اهداف تعیین شده و اجرای استراتژی‌های انتخاب شده ایجاد می‌کند.

یک سازمان با اجرای صحیح مدیریت استراتژیک می‌تواند امتیازات متعددی کسب کند که شاید مهم‌ترین آنها تمایل چنین سازمان‌هایی به افزایش سطح سوددهی باشد. اگر چه مطالعات گذشته نشان می‌دهد که افزایش میزان سوددهی معمولاً با به‌کارگیری مدیریت استراتژیک همراه نبوده است اما تعداد قابل ملاحظه‌ای از تحقیقات اخیر نشانگر آنند که یک سیستم کارآمد و مؤثر مدیریت استراتژیک بی‌تردید می‌تواند میزان سودآوری را افزایش دهد. سازمان‌ها علاوه بر برخورداری از منابع مالی می‌توانند با اجرای سیستم مدیریت استراتژیک از مزایای خاص دیگری بهره‌مند شوند. برای مثال مدیریت استراتژیک می‌تواند تعهد اعضای سازمان را برای نیل به اهداف بلند مدت سازمان اعتلا بخشد. این تعهد افزایش یافته معمولاً هنگامی میسر می‌شود که اعضای سازمان در تنظیم اهداف سازمان و همچنین تنظیم استراتژی‌هایی برای دست یافتن به آن اهداف مشارکت داشته باشند. علاوه بر این، تأکید مدیریت استراتژیک بر ارزیابی محیط سازمان سبب می‌شود که سازمان نسبت به تحریکات درون بازار یا اقدامات رقبا

که می‌تواند سازمان را با یک ضرر ناگهانی مواجه سازد کمتر غافلگیر شود. به‌کارگیری فرایند مدیریت استراتژیک به صورت غیر مؤثر و ناکارآمد می‌تواند به سهولت به مشکلاتی چون کاهش سودآوری، وجود انگیزه‌ی کمتر در اعضا برای نیل به اهداف سازمان و غافلگیری‌هایی در محیط منجر شود که سازمان را ناتوان می‌کند. مراحل اصلی روند مدیریت استراتژیک شامل موارد زیر می‌باشند:

۱ - انجام تحلیل محیطی

۲ - تعیین جهت‌گیری سازمانی

۳ - تدوین استراتژی سازمانی

۴ - اجرای استراتژی سازمانی

۵ - اعمال کنترل استراتژی

مدیریت استراتژیک روندی مداوم و چرخشی است با هدف حفظ تناسب صحیح کل سازمان با محیط پیرامونی. این روند، خود در برگیرنده‌ی اجرای یک تحلیل محیطی، تعیین جهت‌گیری سازمانی، تدوین استراتژی سازمانی، اجرای استراتژی سازمانی و اعمال کنترل استراتژیک است. به علاوه، فعالیت‌های بین‌المللی و مسئولیت اجتماعی ممکن است تأثیر عمیقی بر روند مدیریت استراتژیک سازمان داشته باشد. هماهنگی عملکردهای عمده کاری در سازمان، یعنی عملیات، عملکرد مالی و بازاریابی با روند مدیریت استراتژیک مسئله‌ی مهمی به حساب می‌آید.

بخش دوم: روند مدیریت استراتژیک

فصل دوم کتاب حاضر با نام تحلیل محیطی شامل پنج عنوان زیر است: مقدمه، مبانی تحلیل، ساختار محیطی، دستورالعمل اجرای تحلیل محیطی، خلاصه. تحلیل محیطی روند نظارت بر محیط سازمان برای شناسایی تهدیدات و فرصت‌های کنونی و آینده می‌باشد که ممکن است بر توانایی مؤسسه در نیل به

اهدافش مؤثر باشد. در اینجا محیط سازمانی مجموعه‌ی همه‌ی عوامل بیرونی و درونی سازمان است که بر پیشرفت سازمان در راستای نیل به آن اهداف تأثیر می‌گذارد. بر اساس نظر مایکل نیلر مدیر برنامه‌ریزی استراتژیک جنرال‌موتورز، آگاهی از محیط سازمانی برای موفقیت سازمان حیاتی است. از این رو مدیریت باید به طور مداوم پیامدهای داده‌های مرتبط با عوامل مهم محیطی را جمع‌آوری و ملاحظه نماید. آینده احتمالاً شاهد تغییرات زیادی در تمامی جنبه‌های محیط سازمانی است زیرا سازمان‌های آینده پیچیده‌تر و وابسته‌تر به محیط اطراف خواهند بود. روش‌های به‌کار گرفته شده برای انجام تحلیل محیطی در سازمان‌های مختلف دارای تفاوت‌های بسیاری هستند اما بیشتر مؤسسات دلایل عمده و مشابهی برای انجام چنین تحلیلی دارند. به طور کلی هدف آنها ارزیابی محیط پیرامون سازمان است به نحوی که مدیران بتوانند واکنش مناسبی نسبت به آن نشان دهند و با این روش موفقیت سازمان را افزایش دهند. اگر تحلیل محیطی به نحو صحیح به‌کار رود می‌تواند موفقیت سازمان را تضمین کند. به هر حال نقش‌ها یا عملکردهای سازمانی خاصی که سیستم تحلیل محیطی برای حصول اطمینان از این موفقیت به عهده می‌گیرد ممکن است در هر سازمانی به گونه‌ای متفاوت باشد. از جمله نقش‌های یاد شده می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: نقش خط مشی محور، نقش برنامه‌ریزی استراتژیک منسجم، نقش عملکرد محور.

محیط یک سازمان به طور کلی به سه سطح متمایز تقسیم می‌شود: محیط عمومی، محیط داخلی، محیط عملیاتی. محیط عمومی سطحی از محیط بیرونی سازمان و متشکل از عناصری است که معمولاً در چشم‌انداز گسترده بوده و کاربرد فوری مختصری برای اداره‌ی سازمان دارند. این عناصر شامل عنصر اقتصادی، عنصر اجتماعی، عنصر سیاسی عنصر قانونی و عنصر فناوری می‌باشند. محیط عملیاتی آن سطح از محیط بیرونی سازمان می‌باشد و متشکل از عناصری است که معمولاً کاربردهای ویژه و فوری‌تری برای اداره‌ی سازمان دارند. اجزای عمده‌ی محیط عملیاتی شامل مشتریان، رقبای، نیروی انسانی، عرضه‌کنندگان و

مسائل بین‌المللی می‌شود. محیط داخلی آن سطح از محیط سازمانی است که در درون سازمان وجود دارد و معمولاً کاربرد فوری و معینی برای اداره‌ی سازمان دارد. برخلاف عناصر محیط عمومی و عملیاتی که در خارج از سازمان قرار گرفته‌اند عناصر محیط درونی، درون سازمان واقع شده‌اند. فنون گوناگونی برای کمک به مدیران در انجام تحلیل محیطی مؤثر و کارآمد وجود دارد. از آن جمله می‌توان به کاوش محیطی، تحدید تهدیدات و فرصت‌ها، پیش‌بینی محیطی اشاره کرد. بعضی از ویژگی‌های مهم تحلیل‌های محیطی را می‌توان به عنوان مجموعه‌ای از استانداردهای مبنا مورد استفاده قرار داد و فعالیت‌های تحلیل محیطی سازمان را نسبت به آنها سنجید:

- تحلیل محیطی موفق در هر دو بعد نظری و علمی با عملیات برنامه‌ریزی جاری مرتبط است.
- تحلیل محیطی موفق در قبال اطلاعات مورد نیاز مدیریت رده بالا در درون سازمان پاسخگو است.
- تحلیل محیطی موفق به طور پیوسته از سوی مدیر رده بالای داخلی پشتیبانی می‌شود.
- تحلیل محیطی موفق به وسیله‌ی تحلیل‌گران محیطی صورت می‌گیرد که بدانند چه مهارت‌هایی برای یک استراتژیست ضروری است.

فصل سوم کتاب حاضر با عنوان «تعیین جهت‌گیری سازمانی: ماموریت و اهداف» از پنج قسمت تشکیل شده است: مقدمه، مبانی ماموریت سازمانی، ماهیت اهداف سازمانی، روند تعیین جهت‌گیری سازمانی، خلاصه. این فصل بر تعیین جهت‌گیری سازمانی یعنی اقدام در روند مدیریت استراتژیک که در پی تحلیل محیطی می‌آید، تمرکز دارد. دو مورد مهمی که معمولاً توسط مدیریت برای تعیین و تنظیم جهت‌گیری سازمان مورد ملاحظه قرار می‌گیرد، ماموریت و اهداف سازمانی هستند. ماموریت سازمانی، جهت‌گیری عمومی شرکت را تعیین می‌کند و اهداف سازمانی، تمرکز را به اهداف ویژه‌تر محدود می‌نمایند. مدیران

تنها پس از تعمق در نتایج یک تحلیل محیطی کامل قادر به تدوین ماموریت و اهداف سازمانی در حضور سازمان و سازگار با یکدیگر هستند. ماموریت سازمانی هدف یا علت وجود سازمان و بیان بسیار گسترده‌ای از جهت‌گیری سازمانی است. معمولاً ماموریت سازمانی برای هر مؤسسه در قالب «شرح ماموریت» خلاصه، تعریف و تنظیم می‌شود. داشتن ماموریت سازمانی مستحکم و منظم از چند بعد اهمیت دارد:

- به تمرکز تلاش‌های انسانی در یک جهت کمک می‌کند.
 - به اطمینان از اینکه سازمان اهداف متضاد را تعقیب نخواهد کرد کمک می‌کند.
 - به عنوان دلیل کلی برای اختصاص منابع سازمانی عمل می‌کند.
 - زمینه‌ی مسئولیت‌های شغلی درون سازمان را ایجاد می‌کند.
 - به عنوان اصلی برای توسعه‌ی اهداف سازمانی عمل می‌کند.
- موضوعاتی که ممکن است یا در شرح ماموریت سازمانی یا در ضوابط شرح ماموریت سازمانی ذکر شوند از این قرارند: تولید یا خدمات شرکت، بازار، فناوری، اهداف شرکت، فلسفه‌ی شرکت، نگرش شرکت نسبت به خود، تصویر عموم. یک هدف سازمانی هدفی است که سازمان تلاش‌های خود را به سمت آن هدایت می‌کند. چند پیشنهاد درباره‌ی اینکه مدیران باید چگونه از اهداف برای هدایت سازمان‌ها استفاده کنند به این قرار است:
- مدیران باید از اهداف سازمانی به عنوان راهنمایی برای تصمیم‌گیری استفاده کنند.
 - مدیران باید از اهداف سازمانی به عنوان راهنمایی برای افزایش کارایی سازمان بهره ببرند.
 - مدیران باید از اهداف سازمانی به عنوان راهنمایی برای ارزیابی عملکرد استفاده نمایند.
- هشت زمینه‌ی کلیدی که اهداف سازمانی باید معمولاً بر اساس آنها تنظیم شوند

به شرح زیر است: جایگاه در بازار، نوآوری، قابلیت تولید، سطح منابع، سودآوری، کارایی و توسعه‌ی مدیریت، عملکرد و دیدگاه کارکنان، مسئولیت اجتماعی.

روند تعیین جهت‌گیری سازمان شامل سه گام عمده است:

۱ - انعکاس نتایج تحلیل محیطی

۲ - توسعه‌ی ماموریت سازمانی مناسب

۳ - توسعه اهداف سازمانی مناسب

فصل چهارم با عنوان تدوین استراتژی شامل هفت قسمت زیر است: مقدمه، اطلاعات به دست آمده از تحلیل محیطی، تدوین استراتژی‌های سازمانی، تدوین استراتژی‌های کارکردی، محدودیت‌ها و معیارهای انتخاب در تدوین استراتژی، خلاصه. تدوین استراتژی، تعیین روند صحیح اقدامات برای نیل به اهداف است و شامل فعالیت‌هایی چون تجزیه و تحلیل، برنامه‌ریزی و انتخاب استراتژی‌هایی است که احتمال دستیابی به اهداف سازمان را افزایش می‌دهد. در این فصل فرایند تدوین استراتژی مورد بحث قرار می‌گیرد و هر یک از سطوح استراتژیک زیر بررسی می‌شود: استراتژی‌های سازمانی که منجر به دستیابی به اهداف کلی سازمان می‌شوند، استراتژی‌های تجاری که به گونه‌ای طراحی شده‌اند که به هر بخش یا واحد سازمانی شرکت کمک نمایند تا به مؤثرترین شکل ممکن در کار شرکتی که خود بخشی از آن هستند مشارکت داشته باشند؛ و استراتژی‌های کاربردی که توسط کارشناسان زمینه‌های مختلف عملیاتی نظیر امور مالی، بازاریابی و منابع انسانی تعریف شده‌اند. در قسمت آخر، تدوین استراتژی در قالب تنگنانهایی که محدودیت‌های مالی، توانمندیهای سازمان، طرز تلقی از ریسک و شرایط محیطی بیرونی ممکن است تحلیل کند مورد بحث قرار می‌گیرد. تدوین استراتژی در صورتی امکان‌پذیر است که مدیران تدوین استراتژی بستری را که در آن استراتژی آنها اجرا خواهد شد درک نمایند. بنابراین آنها متکی بر تجزیه و تحلیل محیطی هستند تا اطلاعاتی را که نیاز دارند فراهم

آورند. در این فصل تدوین استراتژی در سطح سازمانی یا قسمتی از دیدگاه تحلیل مایکل پورتر در قبال پنج نیروی رقابتی بررسی می‌شود: تهدید رقبای جدید، قدرت چانه‌زنی تدارک‌کنندگان، قدرت چانه‌زنی خریداران، تهدید محصولات جایگزین و رقابت بین کشورهای رقیب.

تصمیمات استراتژیک در تمام سطوح در معرض موانع خاصی نظیر قابلیت دسترسی به منابع مالی، طرز تلقی شرکت نسبت به ریسک، روابطش با تدارک‌کنندگان و توزیع‌کنندگان و واکنش احتمالی رقبا نسبت به اقدامات شرکت هستند. برای دستیابی به بهترین راهکار در میان راهکارهای جایگزین استراتژیک، تمام این موارد باید به دقت سنجیده شوند.

فصل پنجم با عنوان اجرای استراتژی از هشت قسمت تشکیل شده است: مقدمه، مسائل مربوط به تدوین و اجرای استراتژی، تحلیل تغییر استراتژیک، تحلیل ساختار سازمانی، تحلیل فرهنگ سازمانی، انتخاب شیوهی اجرای استراتژی، اجرای استراتژی و ارزیابی نتایج، خلاصه.

برای آنکه سازمانی بتواند به اهداف خود دست یابد نه تنها باید استراتژی‌های خود را به نحو مؤثری تدوین کند بلکه باید آنها را به خوبی پیاده کند. پنج سطح تغییر استراتژیک از این قرارند: استراتژی تداوم، تغییر مداوم استراتژی، تغییر محدود استراتژی، تغییر اساسی استراتژی، تصحیح مسیر سازمانی. دو نوع ساختار سازمانی اصلی وجود دارد: یک نوع آن، ساختار سازمانی رسمی است. این ساختار بیانگر روابط بین منابع به گونه‌ای که از جانب مدیریت طرح‌ریزی شده است می‌باشد. این ساختار در قالب جدول سازمانی نشان داده می‌شود. نوع دیگر آن، ساختار سازمانی غیر رسمی است. این ساختار بیانگر روابط اجتماعی است که بر مبنای دوستی یا منافع مشترک بین اعضای مختلف یک سازمان بنا شده است. ساختار سازمانی غیر رسمی در قالب الگوهای ارتباطی که معمولاً «درخت انگور» نامیده می‌شود بیان می‌گردد. پنج نوع ساختار سازمانی

که به طور معمول در نظر گرفته می‌شوند عبارتند از: ساختارهای ساده، کارکردی، قسمتی، واحد تجاری استراتژیک و ساختار ماتریسی. تعاریف بسیاری برای فرهنگ سازمانی یا شرکتی وجود دارد. در این کتاب، فرهنگ سازمانی را به عنوان مجموعه‌ای از ارزش‌ها و باورهای مشترک که بر کارآیی تدوین و اجرای استراتژی تأثیر می‌گذارد تعریف می‌کنیم. اهمیت فرهنگ سازمانی برای اجرای استراتژی‌ها در آن است که بر رفتار کارکنان تأثیر می‌گذارد و امید می‌رود که آنها را برانگیزد تا به اهداف سازمانی دست یابند و یا فراتر از آن پیش روند. ادگار شین معتقد است که پنج سازوکار توسعه‌ی فرهنگ سازمانی اولیه و پنج سازوکار ثانویه وجود دارد. پنج سازوکار اولیه از این قرارند:

۱ - آنچه که رهبران سازمان به آن توجه می‌کنند، مورد ارزیابی قرار می‌دهند و کنترل می‌کنند.

۲ - عکس‌العمل رهبران سازمان نسبت به رویدادهای بسیار مهم و بحران‌های سازمانی

۳ - الگوسازی نقشی، آموزش و جهت‌گیری

۴ - معیارهای تخصیص پاداش و رتبه

۵ - معیارهای جذب، گزینش، ارتقا و بازنشستگی کارکنان

پنج سازوکار ثانویه به شرح زیرند:

۱ - طرح و ساختار سازمان

۲ - سیستم‌ها و روش‌های سازمانی

۳ - طراحی فضای فیزیکی، نمای بیرونی و ساختمان‌ها

۴ - داستان‌ها، افسانه‌ها، اسطوره‌ها و حکایات آموزنده درباره‌ی وقایع و اشخاص مهم

۵ - بیانیه‌های رسمی درباره فلسفه، مرام و اساس‌نامه‌ی سازمان

وظیفه‌ی مدیر در مرحله‌ی انتخاب شیوه‌ی اجرای استراتژی، تعیین شیوه‌ی

صحیح برای اجرای استراتژی است. دیوید برادوین و ال. جی. بورژوا در پی تحقیقاتی که درخصوص عملکردهای مدیریت شماری از شرکت‌ها به عمل آوردند، پنج شیوه‌ی اساسی برای اجرای استراتژی‌ها ارائه شد. این شیوه‌ها شامل طیف وسیعی مثل تنها گفتن به کارکنان که استراتژی تدوین شده را اجرا کنند و در نهایت تربیت کارکنانی که توانایی تدوین و اجرای استراتژی‌های منطقی را دارند می‌شود. در هر شیوه مدیر نقش متفاوت ایفا می‌کند و از روش‌های مختلف مدیریت استراتژیک بهره می‌جوید. برادوین و بورژوا این پنج شیوه را شیوه‌ی فرماندهی؛ شیوه‌ی تغییر سازمانی، شیوه‌ی مشارکتی، شیوه‌ی فرهنگی و شیوه‌ی پویا می‌نامند. تا این مرحله مدیر باید ذهن روشنی نسبت به سطح تغییر استراتژیکی که قرار است اجرا شود یافته است و با برخورداری از تحلیل ساختار و فرهنگ سازمانی، در خود زمینه‌ی درک عوامل موجود در سازمان را که باعث تسهیل یا کندی اجرای استراتژی می‌شوند ایجاد می‌نماید و با شیوه‌ی اجرایی مناسب به بهترین صورت نقاط قوت شرکت سرمایه‌گذاری و مشکلات آن را رفع یا به حداقل می‌رساند. بر حسب سطح تغییر استراتژیک مورد نیاز برای اجرای استراتژی، مدیران ممکن است نیاز داشته باشند که بر دیگران - چه در درون سازمان و چه در بیرون آن - اعمال نفوذ کنند. مهارت تخصصی یعنی توانایی مدیران در برنامه‌ریزی درباره‌ی اختصاص وظایف، زمان و دیگر منابع به نحوی کارآمد. مدیران کارآمد از اختصاص منابع زیاد به برنامه‌ها و پروژه‌های توسعه‌یافته اجتناب می‌ورزند و می‌دانند که برنامه‌های جدید و پرمخاطره اغلب به سرمایه‌گذاری وسیعتر منابع نیاز دارند. مهارت نظارت شامل کاربرد مؤثر اطلاعات برای تصحیح هرگونه مشکلی است که در روند اجرای استراتژی پدید می‌آید. مجریان خوب استراتژی، سیستم بازخورد کارآمدی برای تحلیل پیشرفت در راستای اجرای استراتژی و ارزیابی هر مشکلی که پدید می‌آید دارند. مهارت سازماندهی در توانایی ایجاد یک سازمان یا شبکه‌ی غیررسمی برای حل هر

مشکلی که پیش می‌آید بروز می‌یابد. مجریان خوب اشخاصی را در هر جای سازمان که براساس حس احترام متقابل، جاذبه یا ارتباطی دیگر، به هر نحوی می‌توانند به سازمان کمک کنند می‌شناسند. به عبارت دیگر، مجریان خوب، سازمان غیررسمی را برای تسهیل اجرای خوب بنیان می‌نهند. بنابراین، اجرای استراتژی اغلب به مدیرانی نیاز دارد که دارای مهارت‌های ویژه‌ای برای غلبه بر موانع و حصول اطمینان از اینکه کارها به نحو کارآمدی انجام می‌شود، هستند. در طول اجرای استراتژی، مدیران همچنین باید کیفیت اجرای استراتژی و اینکه آیا استراتژی در راستای اهداف سازمانی است یا خیر را ارزیابی کنند.

فصل ششم از کتاب حاضر با عنوان کنترل استراتژیک شامل شش قسمت زیر می‌باشد: مقدمه، کنترل سازمانی و کنترل استراتژیک، روند کنترل استراتژیک، اطلاعات، مدیریت رده بالا و کنترل استراتژیک، خلاصه.

در سازمان‌ها، کنترل شامل نظارت، ارزیابی و بهبود فعالیت‌های گوناگونی است که در درون سازمان‌ها رخ می‌دهند. اعمال کنترل بخش عمده‌ای از کار هر مدیر است. کنترل یعنی کاری کنیم تا امور به گونه‌ای که طرح‌ریزی شده‌اند انجام شوند. مدیران به منظور انجام کنترل باید درک روشنی از نتایجی که از انجام اقداماتی خاص انتظار می‌رود داشته باشند. آنها تنها هنگامی می‌توانند اطمینان یابند که نتایج پیش‌بینی شده در حال تحقق است که مطمئن شوند نتایج مطلوب به دست می‌آید. مدیران در عمل با برداشتن سه گام کلی کنترل را انجام می‌دهند: سنجش عملکرد، مقایسه‌ی عملکرد سنجیده شده با معیارها و انجام اقدام اصلاحی لازم برای حصول اطمینان از اینکه برنامه‌های طرح‌ریزی شده جامه‌ی عمل می‌پوشند. کنترل استراتژیک نوع خاصی از کنترل سازمانی است که بر نظارت و ارزیابی روند مدیریت استراتژیک متمرکز است تا اطمینان حاصل شود که مدیریت استراتژیک درست عمل می‌کند. کنترل استراتژیک در اصل برای حصول اطمینان از این صورت می‌گیرد که تمام نتایج طرح‌ریزی شده در طی روند مدیریت استراتژیک واقعا و به‌طور حتم تحقق می‌یابند. شاید اساسی‌ترین هدف

کنترل استراتژیک کمک به مدیریت رده بالا در جهت نیل به اهداف سازمان از طریق نظارت و ارزیابی روند مدیریت استراتژیک باشد. روند مدیریت استراتژیک این نتایج را در پی دارد: ارزیابی محیط سازمانی، تعیین مأموریت و اهداف سازمانی، توسعه راه‌های مقابله با رقابت به منظور دستیابی به این اهداف و انجام مأموریت سازمان و طراحی برای به مرحله‌ی عمل درآوردن استراتژی سازمانی.

مدیر برای آنکه در کنترل استراتژیک موفق باشد، باید اطلاعات معتبری که معیارهای مختلف سنجش عملکرد سازمان را منعکس می‌کنند در اختیار داشته باشد. از آنجا که مدیریت استراتژیک به‌طور عمده در حوزه‌ی مسئولیت مدیران رده بالا است، مدیریت رده بالا باید قادر باشد کنترل استراتژیک را درک نماید و بداند چه اقدامی را اتخاذ کند که متضمن روند کنترل استراتژیک باشد. کنترل استراتژیک شامل دستیابی به یکی از این دو هدف اساسی است: حفظ نیروی حرکتی استراتژیک از قبل حاصل شده و یا جهش به سمت جهت‌گیری استراتژیک جدید، در صورتی که این جهت‌گیری مناسب باشد. مدیریت رده بالا باید اطمینان یابد که این چهار متغیر سازمانی مرتبط با یکدیگر، متناسب و مکمل هم هستند: ساختار سازمانی، انگیزه، سیستم‌های اطلاعاتی و سیستم‌های ارزشی و هنجاری سازمان. برای حفظ نیروی حرکتی استراتژیک یا جهش به استراتژی جدید، مدیریت رده بالا باید نسبت به موارد زیر مطمئن شود.

- رفتار مناسب در سازمان از طریق بهره‌گیری از انگیزه‌های سازمانی تشویق می‌شود.
- ساختار سازمانی در جهت نیل به اهداف مؤثر است.
- ارزش‌ها و اصول موجود در فرهنگ سازمانی با اهداف مورد نظر سازگارند.

پشتیبانی اطلاعات مورد نیاز برای دستیابی به اهداف فراهم است.

بخش سوم: مسائل ویژه در مدیریت استراتژیک

فصل هفتم با عنوان «مدیریت استراتژیک و عملیات بین‌المللی» شامل چهار قسمت می‌باشد: مقدمه، اصول وضعیت تجارت بین‌الملل، مدیریت استراتژیک در عرصه‌ی بین‌الملل، خلاصه.

پرداختن به مدیریت بین‌الملل به معنای اجرای فعالیت‌های مدیریت در فراسوی مرزهای ملی است. یعنی شرکت حداقل بخشی از ماموریت سازمانی خود را با اجرای فعالیت‌های تجاری در یک کشور خارجی انجام می‌دهد. مدیریت با شروع، تداوم یا افزایش حضور خود در عرصه‌ی بین‌الملل می‌تواند به مزایای بالقوه‌ی متعددی دست یابد. با توجه به اینکه عبارت «شرکت چندملیتی» ابتدا در حدود سال ۱۹۷۵ وارد فرهنگ لغات شد می‌توان گفت این عبارت به نسبت جدید است. شرکت چند ملیتی شرکتی است که در بیش از یک کشور دارای فعالیت‌های گسترده است. در این رابطه شرکتی که در فعالیت‌های بین‌المللی سرمایه‌گذاری می‌کند شرکت مادر و کشوری که در آن سرمایه‌گذاری صورت می‌گیرد کشور میزبان خوانده می‌شود. در مجموع، شرکت چندملیتی به خود به عنوان یک کل می‌نگرد و استراتژی یکپارچه‌ای را در تمام مناطق فعالیت بین‌المللی خود توسعه می‌دهد و به اجرا در می‌آورد. شرکت‌های چندملیتی در طول روند مدیریت استراتژیک با مشکلات ویژه‌ای روبرو هستند. عواملی چون حاکمیت‌های ملی مختلف و ارزش‌های ملی متفاوت، تحلیل محیطی را برای اینگونه سازمان‌ها بسیار پیچیده می‌کنند. به‌علاوه، روندهای محیطی در مقیاسی بین‌المللی مانند کاهش اختلافات میان کشورها باید در طول روند تحلیل محیطی به دقت مورد نظر قرار گیرد. یک شرکت چند ملیتی باید از طریق اهداف سازمانی و بیانیه‌های ماموریت سازمانی، جهت‌گیری بین‌المللی و داخلی را تعیین نماید. استراتژی‌های سازمانی خاصی که برای شرکت‌های چندملیتی تدوین شده‌اند، شامل سرمایه‌گذاری مستقیم، اعطای امتیاز، سرمایه‌گذاری مشترک و

واردات و صادرات است اما چون واحدهای داخلی و خارجی معمولاً به گونه‌ای متفاوت عمل می‌کنند اجرای چنین استراتژی‌هایی برای شرکت‌های چندملیتی پرچالش و دشوار است. در ارزیابی استراتژی، مدیریت شرکت‌های چندملیتی باید معیارهایی را تعیین و اطمینان حاصل کند که استراتژی اجرا شده در راستای این معیارهاست. به هر حال، در اینجا نیز نظام‌های پولی و قوانین مالیاتی متفاوت و اغلب بی‌ثبات می‌تواند روند ارزیابی را بسیار پیچیده و تا حدودی ذهنی کند. فصل هشتم با عنوان مدیریت استراتژیک و مسئولیت اجتماعی شامل شش قسمت می‌باشد: مقدمه، بحث مسئولیت اجتماعی، حوزه‌های خاص مسئولیت اجتماعی، عوامل مؤثر بر مسئولیت اجتماعی شرکت، مدیریت بر مسئولیت اجتماعی، خلاصه.

درباره‌ی معنی دقیق مسئولیت اجتماعی یا در مورد درجه‌ی تعهد سازمان‌ها نسبت به اجتماع، توافق جامعی به دست نیامده است. به هر حال، در کتاب حاضر، مسئولیت اجتماعی را به عنوان میزان فعالیت مدیران یک سازمان در جهت پشتیبانی و بهبود جامعه، فراتر از میزان مورد نیاز برای برآورده کردن منافع اقتصادی و فنی سازمان، تعریف می‌کنیم. به بیان دیگر، انجام مسئولیت اجتماعی شرکت شامل ارائه‌ی فعالیت‌هایی است که ممکن است برای جامعه مفید باشد حتی اگر این فعالیت‌ها به‌طور مستقیم در منافع شرکت دخیل نباشند. نگرش کلاسیک می‌گوید: سازمان‌ها نباید هیچ مسئولیت اجتماعی را جز سود هر چه بیشتر برای صاحبانشان به‌عهده بگیرند. در این نگرش این‌طور بحث می‌شود که مدیران سازمان‌ها کارکنان سهامداران هستند و تنها نسبت به آنها متعهدند. نگرش معاصر، سازمان‌ها را به عنوان اعضای مهم و مؤثر جامعه نسبت به حفظ و بهبود سطح رفاه عمومی جامعه مسئول می‌داند. در نگرش کلاسیک، تشکیلات تجاری به عنوان پدیده‌ی اقتصادی جدای از جامعه در نظر گرفته می‌شوند. حال آنکه نگرش معاصر، این‌گونه تشکیلات را عضوی از اعضای جامعه می‌داند. اگر چه بی‌شک سازمان‌های تجاری هر دوی این حالات را دارند، تشخیص این نکته به این سؤال که شرکت‌ها باید در زمینه‌ی

مسئولیت اجتماعی خود چگونه فعالیت کنند پاسخ نمی‌دهد. به هر حال، در بسیاری از موارد هر دو نگرش به نتیجه‌گیری‌های مشابهی درباره‌ی اینکه آیا یک شرکت باید در یک فعالیت خاص اجتماعی درگیر شود یا خیر، می‌رسند. در مجموع میزان پیگیری پیشرفت اهداف اجتماعی در مقابل اهداف اقتصادی به عوامل بسیاری بستگی دارد، از جمله اندازه‌ی شرکت، توانایی آن در سرمایه‌گذاری در برنامه‌های مسئولیت اجتماعی، قابلیت رقابت در صنعت مورد نظر و پیامدهای درگیر شدن در فعالیت‌های اجتماعی.

چهار عامل عمده که می‌توانند از استفاده‌ی غیرصحیح قدرت توسط شرکت جلوگیری کنند عبارتند از: عوامل قانونی، سیاسی، رقابتی و اخلاقی. مسئولیت اجتماعی مانند تمام عناصر توسعه‌ی استراتژی، با تحلیل محیطی آغاز می‌شود. مدیران، تهدیدات و فرصت‌های محیط را در قالب تأثیر آنها بر جامعه تحلیل می‌کنند. آن‌گاه تصمیم می‌گیرند که چه مواردی به بررسی بیشتر نیاز دارد. پس از شناسایی زمینه‌های مهم مسئولیت اجتماعی، تدوین استراتژی برای مسئولیت اجتماعی آغاز می‌شود. هدف، توسعه‌ی اقدامات مناسب برای رویارویی با مسائل است. اجرای استراتژی شامل به اجرا در آوردن استراتژی تدوین شده است که در برگیرنده‌ی واگذاری مسئولیت به افراد یا گروه‌ها، تأمین اطلاعات کافی و برقراری کنترل برای حصول اطمینان از این‌که استراتژی به نحوی کارآمد به اجرا در می‌آید، می‌باشد. فعالیت‌های کنترل استراتژیک که در راستای انجام مسئولیت اجتماعی صورت می‌گیرد، شامل سنجش نتایج استراتژی اجرا شده و تغییر آن در صورت لزوم است. زمینه‌های ویژه‌ای که در آن شرکت‌ها چنین اقداماتی را صورت می‌دهند عبارتند از: زمینه‌های عملکرد اقتصادی، زمینه‌ی کیفیت زندگی، زمینه‌ی سرمایه‌گذاری اجتماعی، زمینه‌ی حل مشکل. اقدامات اساسی در یک حسابرسی می‌تواند یا به وسیله‌ی کارکنان سازمان یا از طریق مشاوران خارج از سازمان صورت گیرد.

بخش چهارم: مبانی مدیریت استراتژیک

در فصل نهم با عنوان «مبانی عملیاتی مدیریت استراتژیک» چهار قسمت مورد بحث قرار می‌گیرد: مقدمه، اصول عملیات سازمانی، انواع عملیات و مدیریت استراتژیک، خلاصه.

عملکرد عملیاتی توسط افرادی در سازمان صورت می‌گیرد که مسئول تولید محصولات یا عرضه‌ی خدماتی که سازمان به عموم ارائه می‌دهد هستند. عملکرد عملیاتی که «عملکرد تولید» نیز نامیده می‌شود یکی از سه عملکرد عمده‌ی سازمان است. دو عملکرد عمده‌ی دیگر، عملکرد مالی و بازاریابی هستند. عملکرد مالی شامل فعالیت‌هایی است که در جهت دستیابی به منابع مالی برای سازمان و هدایت کاربرد منطقی این منابع هدف‌گیری شده‌اند. عملکرد بازاریابی شامل فعالیت گروهی از کارکنان می‌شود که مسئول کشف یا توسعه‌ی نیاز یا تقاضا برای کالاها و خدمات شرکت هستند. سه عملکرد عمده‌ی یک سازمان با یکدیگر وابستگی متقابل دارند. عملکرد عملیاتی گاهی اوقات عملکرد تولید یا عملکرد تولید و عملیات نامیده می‌شود. امروزه واژه‌ی «تولید» با مفهوم وسیعتری که شامل تولید کالاها یا خدمات می‌شود به‌کار می‌رود. در این فصل واژه‌های «تولید»، «عملیات» و «تولید و عملیات» در برگیرنده‌ی عملکرد زمینه‌های تولیدی و غیر تولیدی می‌باشند. نوع تأسیسات تولیدی و شیوه‌ی تولیدی را که یک شرکت به‌کار می‌گیرد اغلب سیستم تولیدی آن شرکت می‌نامند. مناسب‌ترین سیستم تولیدی یک شرکت اغلب با شیوه‌ی کار آن مرتبط است. به عبارت دیگر، این سیستم با مرحله‌ای مرتبط است که در آن شرکت طرح‌ریزی می‌کند که کالایی را در انبار نگه دارد به نحوی که بتواند به مشتریان سرویس سریعتری بدهد، تا این‌که آنها را به خاطر نیاز به وقت قبلی برای خرید تمام مواد مورد نیاز برای تبدیل به محصول نهایی معطل نگاه دارد. دو طبقه‌بندی عمده‌ی تأسیسات و روش‌های تولید از این قرارند: تولید پیوسته، تولید غیر پیوسته یا کارگاهی.

یکی از جنبه‌های مهم جهت‌گیری کلی یک شرکت، «استراتژی رقابتی» آن در بازاریابی است. به طور عمده، استراتژی شرکت‌هایی که تولیدات سنتی دارند با شرکت‌هایی که تولید استاندارد دارند متفاوت است. به طور کلی، شرکت‌ها می‌توانند در سه ویژگی عمده‌ی کالا یا خدمات با یکدیگر رقابت کنند: کیفیت، قیمت، قابلیت دسترسی.

عملکرد عملیاتی، به عنوان یک اسلحه‌ی رقابتی در استراتژی یک شرکت ارزش فراوانی دارد؛ چون بخشی از شرکت است که باید کالایی تولید کند یا خدماتی ارائه کند که مشتری بتواند بخرد. پس روشن است که عملکرد عملیاتی تأثیر زیادی بر هزینه، کیفیت، قابلیت دسترسی کالاها و خدمات شرکت دارد. تصمیمات استراتژی در سطح مدیران رده‌ی بالا و در عملکرد عملیاتی بر این مسئله تأثیر می‌گذارد که تا چه میزان این عملکرد به کارآیی رقابتی شرکت کمک خواهد کرد. یک تصمیم استراتژیک وسیع که در هدایت و هماهنگی اقدامات عملیاتی اهمیت دارد به اتخاذ موضع مربوط است. اتخاذ موضع میزان تأکید سیستم بر ویژگی‌هایی خاص را به منظور دستیابی به بالاترین برتری رقابتی مشخص می‌کند. محصول یا خروجی مورد انتظار از سیستم عملیات یک شرکت غیرتولیدی بی‌شک بر نوع ورودی‌های مورد نیاز و توانایی‌هایی که باید برای تبدیل ورودی به کالا یا خدمات مورد نظر در دسترس باشند تأثیر خواهد گذاشت. فناوری پردازش و انواع مهارت‌هایی که باید در عملکرد عملیاتی موجود باشند ممکن است به شدت تحت تأثیر، حتی آن‌چه که تفاوت‌های کوچک در ویژگی‌های محصول به نظر می‌رسند یا شیوه‌ی ارایی محصول، باشد. یک شرکت تولیدی باید بین نیاز به قابل عرضه ساختن محصولش به بازار و نیاز به تولید آن محصول به گونه‌ای اقتصادی تعادل به وجود آورد. طراحی محصول می‌تواند در ظاهر محصول اثر گذارد. بنابراین، طراح باید در راستای ایجاد ظاهری جذاب برای محصولش کار کند. چون بعضی از جنبه‌های طراحی محصول ممکن

است به روند و تجهیزات خاص تولید نیاز داشته باشد بهترین زمان ممکن برای شروع برنامه‌ی کاهش هزینه، هنگامی است که محصولی طراحی شده باشد. به محض آنکه محصول طراحی شد، باید ارزیابی هزینه - سود انجام شود و نوع و مقدار مواد، نیروی کار و تجهیزات پردازش که هر طرح جایگزینی به آنها نیاز دارد باید مدنظر قرار گیرد. شرکت باید تشخیص دهد که مشتری بالقوه نیز یک نوع ارزیابی هزینه - سود را قبل از تصمیم‌گیری در مورد این‌که محصولی را بخرد انجام می‌دهد. بعضی از روندها و مواد هزینه‌ی بیشتری دارند و باید فقط در صورتی مورد استفاده قرار گیرند که عملکردهای تولید آن را ضروری سازد یا جاذبه‌های زیباشناختی نتایج کار، هزینه را توجیه کند.

ممکن است برای یک محصول هزاران طرح جایگزین وجود داشته باشد و امکان استفاده از شیوه‌های تولید جایگزین حتی پس از آن‌که محصول طراحی شد وجود دارد. مهندسين تولید اغلب به عنوان مشاور طراحان عمل می‌کنند و به آنها کمک می‌کنند تا طرح‌های تولید را که از نظر اقتصادی برای تولید منطقی هستند، توسعه دهند. همان‌طور که پیش از این اشاره شد، بهترین زمان برای در نظر گرفتن قابلیت‌های ساخت یک محصول هنگامی است که یک محصول طراحی می‌شود. اگر یک شرکت خواهان توسعه‌ی طرح‌های صرفه‌جویانه و مؤثر است، باید همکاری نزدیک بین بخش‌های طراحی و ساخت به وجود آورد. یک ویژگی مشترک که در مقایسه‌ی بهترین کارخانه‌های آمریکایی از نظر نحوه‌ی مدیریت دیده شده، رابطه‌ی نزدیک بین بخش‌های طراحی و ساخت بود، به نحوی که طرح‌هایی که به سهولت قابل تولید بودند به سرعت می‌توانستند توسعه یابند. دیگر شباهت‌های میان این شرکت‌ها، برتری‌های آنها در توانایی ساخت با کیفیت بالا، انتخاب عاقلانه در مورد خودکار کردن، نزدیک شدن به مشتری و اداره‌ی نیروهایشان بود. به طور خلاصه، طراحی محصول عامل کلیدی استراتژی است. طراحی محصول بر انتخاب فناوری‌های فرایند، هزینه‌ی تجهیزات و

تأسیسات، سهولتی که به موجب آن محصول تولید می‌شود، کیفیت محصول و نگرش نسبت به شرکت تأثیر می‌گذارد.

فصل دهم با عنوان «مبانی مالی مدیریت استراتژیک»، شامل پنج بخش است: مقدمه، تحلیل نسبت مالی، تحلیل نقطه‌ی سربه‌سر، ارزش فعلی خاص، خلاصه. بسیاری از انواع تجزیه و تحلیل‌های مالی برای تصمیم‌گیری در مدیریت استراتژیک مفید هستند. در این فصل، ابزارهای مالی گوناگونی را که به‌طور معمول در تحلیل مشکلات و موارد مدیریت استراتژیک به‌کار می‌روند مورد بررسی قرار می‌گیرد. نخستین گام مفید در تحلیل سازمان از نظر مالی، انجام تحلیل نسبت مالی است. تحلیل نسبت مالی بر اطلاعاتی مبتنی است که در ترازنامه و صورت حساب درآمد سازمان ارایه می‌شود. این دو سند مالی اغلب در موارد مدیریت استراتژیک مشهود هستند و انجام تحلیل نسبت مالی شیوه‌ی مناسبی برای بررسی وضعیت شرکت است. انجام تحلیل نسبت مالی می‌تواند به چهار گام تقسیم شود:

- انتخاب نسبت‌های مناسب
- محاسبه‌ی نسبت‌ها
- مقایسه‌ی نسبت‌ها
- ارزیابی تهدیدات و فرصت‌ها

انواع نسبت‌های مالی شامل نسبت‌های نقدینگی، اهرمی، فعالیت، سودآوری، رشد و ارزیابی هستند. همه‌ی اینها کاربردهای مهمی در ارزیابی سلامت مالی یک سازمان دارند. اگر چه مدیران استراتژیک ممکن است از تمامی این نسبت‌ها استفاده کنند، اما بعضی از نسبت‌ها بسیار تخصصی هستند و کاربرد آنها به شیوه‌ای معنادار نیاز به پیش‌زمینه‌ی مدیریت مالی گسترده‌ای دارد. یکی از نخستین ملاحظات مالی که باید هنگام تحلیل یک مشکل موردی استراتژیک مدنظر قرار دهیم، نقدینگی سازمان‌هاست. نقدینگی به توانایی سازمان در

پرداخت تعهدات کوتاه مدت اشاره دارد. چنانچه سازمان نتواند از عهده‌ی تعهدات کوتاه مدت خود برآید، نمی‌تواند قبل از حل شدن این مشکل کار عمده‌ی دیگری انجام دهد. متداول‌ترین نسبت‌های مورد استفاده در بررسی نقدینگی، نسبت جاری و نسبت آنی هستند. نسبت فعالیت که به آن نسبت «مدیریت دارایی» نیز می‌گویند، این مطلب را بررسی می‌کند که سازمان به چه نحوی دارایی‌هایش را اداره می‌کند. برای اهداف مدیریت استراتژیک دو مورد از مفیدترین نسبت‌های فعالیت، گردش موجودی کالا و کل دارایی را می‌سنجد. گردش موجودی کالا از طریق تقسیم فروش بر موجودی کالا تعیین می‌شود. اگر یک شرکت نتواند گردش موجودی کالای خود را به سرعتی که در گذشته داشته یا به سرعت گردش سایر شرکت‌ها در این صنعت برساند، ممکن است مشکل داشته باشد. شاید نقدینگی زیادی درگیر کالاهای موجودی غیر مولد یا از رده خارج باشد، یا ممکن است سازمان نتواند در عرضه‌ی تولیدات خود به بازار به خوبی گذشته عمل کند. یک نسبت فعالیت مفید دیگر نسبت کل دارایی است که با تقسیم فروش بر کل دارایی‌ها محاسبه می‌شود.

سودآوری یک سازمان معیار مهمی برای کارآیی آن سازمان است. اگر چه تحلیل‌گران مالی می‌گویند یکی از اهداف سازمان به حداکثر رساندن ثروت سهامداران است، اما سودآوری معیار متداولی برای ارزیابی موفقیت یک شرکت است. دو نسبت اصلی قابلیت سودآوری، حاشیه‌ی سودفروش و بازگشت سرمایه است. گام بعدی در تحلیل نسبت، محاسبه‌ی نسبت‌هاست. در مورد این حقیقت که هیچ یک از این نسبتها به تنهایی دارای معنی و مفهوم نیست، بیش از حد نمی‌توان تأکید کرد. به عبارت دیگر، مقایسه‌ی نسبت‌هاست که در استفاده از این ابزار به نحو مؤثر حائز اهمیت است. نسبت‌ها را می‌توان طی زمان در یک شرکت مقایسه کرد و با نسبت‌های شرکت‌های مشابه در همان صنعت مورد قیاس قرارداد یا می‌توان با میانگین صنعت قیاس کرد. برای مقایسه‌ی نسبت‌های

یک سازمان با نسبت‌های شرکت‌های مشابه در همان صنعت یا مقایسه‌ی آنها با میانگین نسبت‌های صنعت، تحلیل‌گر باید اطلاعات مربوط به صنعت مورد نظر را بررسی نماید. تجزیه و تحلیل نقطه‌ی سربه‌سر، شیوه‌های ساده‌ای در بررسی ارزش بالقوه‌ی یک سرمایه‌گذاری پیشنهادی است. این کار در تحلیل سه نوع تصمیم‌گیری مهم مدیریت استراتژیک حائز اهمیت است:

۱ - هنگامی که در خصوص محصول جدید تصمیم‌گیری می‌شود، تجزیه و تحلیل نقطه‌ی سربه‌سر در تعیین این که فروش محصول جدید تا چه میزان باید باشد تا شرکت به سودآوری برسد مؤثر است.

۲ - تحلیل نقطه‌ی سربه‌سر می‌تواند به عنوان چارچوبی عمده در مطالعه‌ی تأثیرات گسترش عمومی در سطح عملیات شرکت به کار رود.

۳ - هنگامی که شرکت، پروژه‌های نوسازی و خود کار کردن را مورد ملاحظه قرار می‌دهد، جایی که سرمایه‌گذاری در تجهیزات به‌منظور کاهش هزینه‌های متغیر به‌ویژه هزینه‌ی نیروی انسانی افزایش می‌یابد، تجزیه و تحلیل نقطه‌ی سربه‌سر می‌تواند به مدیریت در تحلیل پیامدهای این عمل کمک کند.

فصل یازدهم با عنوان «مبانی بازاریابی مدیریت استراتژیک» از شش قسمت تشکیل شده است: مقدمه، تجزیه و تحلیل روابط مصرف‌کننده و محصول، انتخاب استراتژی تقسیم‌بندی بازار، طراحی استراتژی ترکیبی بازاریابی، اجرا و کنترل استراتژی بازاریابی، خلاصه.

اولین گام در تدوین یک استراتژی بازاریابی، تحلیل روابط مصرف‌کننده و محصول است. این تحلیل شامل بررسی این امر است که چرا مصرف‌کننده محصول خاصی را می‌خرد. بازاریاسنجی و تحقیق مقدماتی در بازار در پاسخگویی به این سئوالات کمک می‌کند. برای انجام این تحلیل ابتدا باید محصولات به دو گروه مصرفی یا صنعتی طبقه‌بندی شوند. تولیدات مصرفی آنهایی هستند که توسط

مصرف‌کننده‌ی نهایی خریداری می‌شوند در حالی که تولیدات صنعتی برای کمک به تولید سایر محصولات یا خدمات خریداری می‌شوند. کالاهای مصرفی معمولاً به کالاهای رفاهی، فروشگاه‌ی یا اختصاصی بر حسب میزان مشارکت مصرف‌کننده در خرید محصول و مقدار وقت و تلاشی که برای خرید آن محصول صرف می‌کند تقسیم می‌شوند. در حالی که طبقه‌بندی محصولات، نقطه‌ی آغازین سودمندی در تحلیل روابط مصرف‌کننده و محصول است تحقیق و مطالعه درباره‌ی مصرف‌کننده‌ی یک محصول بسیار حائز اهمیت است. ممکن است نحوه‌ی عملکرد، مقرون به صرفه بودن، وضعیت و سبک محصول برای خریدارانی که قصد خرید اتومبیل دارند از نظر اهمیت تفاوت کند. بنابراین انجام تحلیل روابط مصرف‌کننده و محصول، نگرش اولیه‌ای در مورد قسمت‌های مناسب بازار را که یک تولیدکننده باید به آنها محصول‌رسانی کند، به دست می‌دهد.

منطق تقسیم بازار ساده و مبتنی بر نگرشی است که در آن گفته می‌شود، «یک محصول خاص معمولاً برای همه‌ی مصرف‌کنندگان جاذبه ندارد.» اهداف خرید، میزان اطلاع از محصول، میزان و رفتار خرید در مصرف‌کنندگان مختلف متفاوت است. به این سبب، استراتژی‌های بازاریابی تلاش‌های بازاریابی خود را بر گروه‌های خاصی از مصرف‌کنندگان متمرکز می‌کنند. «تقسیم بازار» روند تقسیم بازار به گروه‌های متشکل از مصرف‌کنندگان مشابه و انتخاب مناسب‌ترین گروه یا گروه‌ها برای سازمان به قصد عرضه‌ی کالا یا خدمات است. بازارها براساس اندازه، سود بالقوه و میزان توانایی سازمان در تعریف و سرویس‌دهی به آنها انتخاب می‌شوند. تقسیم‌بندی بازارها به چهار روش انجام می‌شود: تقسیم‌بندی جغرافیایی، جمعیت‌شناسی، روان‌شناختی، سود محور. استراتژی ترکیبی بازاریابی شامل محصول، قیمت، ترویج و شبکه‌های توزیع است. این چهار عامل متغیرهای قابل‌کنترلی هستند که سازمان با استفاده از آنها خود را با بازارهای هدف تطبیق می‌دهد یا در آنها نفوذ می‌نماید. سازمان‌ها باید استراتژی‌هایی را

توسعه دهند که این چهار عامل در آنها برای نیل به اهداف هماهنگ شوند. عمر یک محصول موفق را می‌توان به هفت مرحله تقسیم کرد: ارائه‌ی نظرات و انتخاب بهترین آنها، طراحی و توسعه‌ی محصول، بازاریابی آزمایشی، تبلیغات، عرضه، رشد بازار، بلوغ بازار، زوال بازار.

چرا بعضی از محصولات حیات طولانی و سودآوری دارند در حالی که محصولات دیگر با شکست سنگینی روبرو می‌شوند؟ پاسخ ساده‌ای برای این سؤال وجود ندارد اما عوامل چندی دلیل پذیرش محصول توسط مصرف‌کنندگان به حساب می‌آیند. دو دلیل بسیار مهم، برتری رقابتی متمایز و نماد محصول است. در چشم‌انداز استراتژی بازاریابی، برتری رقابتی متمایز از مشخصات محصول ناشی می‌شود؛ مشخصاتی که آن را به کالایی برتر از نظر رقابتی تبدیل می‌کند. ما معتقدیم برتری رقابتی متمایز مهمترین دلیل موفقیت یک محصول است و این برتری باید همواره و هر زمانی که استراتژی تولید محصول تحلیل می‌شود مورد ملاحظه قرار گیرد. نماد محصول یعنی معنای محصول برای مصرف‌کننده و آنچه که مصرف‌کننده از خرید و استفاده‌ی آن محصول تجربه می‌کند. در سطح مارک تجاری، نماد به تصویری که یک کالای خاص در اذهان مصرف‌کنندگان پدید می‌آورد اطلاق می‌شود. محققین بازاریابی دریافته‌اند که محصولات دارای ویژگی‌های نمادین هستند و اینکه مصرف‌کنندگان کالا ممکن است بیشتر متکی بر مفهوم اجتماعی آن باشد تا مطلوبیت کاربردی آن. سه عامل مهم بر استراتژی قیمت‌گذاری مؤثر است: ویژگی‌های مصرف‌کننده، ویژگی‌های سازمان و ویژگی‌های رقابت.

طراحی استراتژی ترویج شامل انتخاب ترکیبی مناسب از ابزارهای ترویج برای انجام اهداف خاص است. چهار نوع ابزار ترویج می‌توانند برای آگاه ساختن، ترغیب و یادآوری مصرف‌کنندگان یا خریداران صنعتی به کار روند:

۱ - تبلیغات: هرگونه شکلی است از ارائه و ترویج غیرشخصی نظرات، کالا

یا خدمات که به وسیله‌ی یک حمایت کننده‌ی شناخته شده و با پرداخت دستمزد به دیگری انجام می‌شود.

۲ - ترویج فروش: انگیزه‌ی کوتاه مدتی است برای ترغیب خرید یک محصول یا خدمات.

۳ - معرفی به عموم: هرگونه شکلی است از ارائه‌ی غیرمشخصی از کالا یا خدمات بدون پرداخت دستمزد.

۴ - فروش شخصی: ارتباط مستقیم بین فروشنده و خریداران بالقوه به منظور انجام دادوستد.

شبکه‌ی توزیع مجموعه‌ی عواملی است که یک فروشنده از طریق آنها محصولات را به دست خریداران صنعتی یا مصرف‌کنندگان نهایی می‌رساند. در شبکه‌های مستقیم، تولید کننده مستقیماً به مصرف‌کننده‌ی نهایی می‌فروشد. در شبکه‌های غیرمستقیم، تولید کننده از یک یا چند واسطه برای فروش استفاده می‌کند. از نظر مصرف‌کننده، شبکه‌های توزیع، مطلوبیت شکل، زمان، مکان و تملک را تأمین می‌نمایند. مطلوبیت ظاهری یعنی تبدیل مواد اولیه به کالای نهایی و خدماتی که مصرف‌کنندگان قصد خرید آن را دارند. دلیل اینکه چرا استراتژی‌های شبکه‌ی توزیع باید به این دقت انتخاب شوند، این است که این استراتژی‌ها شامل تعهدات بلندمدت در قبال یک دستورالعمل خاص می‌باشند. شبکه‌های توزیع معمولاً به تعداد دفعاتی که سایر عوامل ترکیبی بازاریابی تغییر می‌کنند دچار دگرگونی نمی‌شوند. اجرای یک استراتژی بازاریابی شامل به اجرا درآوردن آن براساس یک برنامه‌ی مدون است. حتی دقیق‌ترین استراتژی‌ها اغلب نمی‌توانند با رعایت زمان‌بندی کامل به اجرا درآیند. بنابراین سازمان باید از نزدیک بر هماهنگی و اجرا نظارت داشته باشد. در برخی شرایط به سبب ایجاد تغییرات در محیط، تغییراتی نیز در استراتژی اولیه باید صورت گیرد. کنترل استراتژی بازار سه گام را در برمی‌گیرد: ابتدا، نتایج استراتژی اجرا شده سنجیده

می‌شود. سپس، نتایج با اهداف استراتژی مقایسه می‌شود. و در آخر، مدیران مشخص می‌کنند که آیا استراتژی در حال نزدیک شدن به اهداف تعیین شده هست یا خیر.

بخش پنجم: چارچوبی برای تجزیه و تحلیل استراتژیک

این بخش شامل فصل دوازدهم با عنوان «نگرشی فراگیر بر تجزیه و تحلیل مشکلات و موارد استراتژیک» است، و از پنج قسمت زیر تشکیل شده است: مقدمه، چارچوبی برای تجزیه و تحلیل مورد، پرهیز از اشتباهات معمول در تحلیل مورد، نحوه‌ی ارایی‌ی تحلیل مورد، خلاصه.

«موارد» شرح یا گزارشات مفصل مشکلات مدیریت استراتژیک هستند. آنها اغلب به‌وسیله‌ی ناظرین آموزش دیده‌ای که عملاً سازمان و مشکلات یا مسائل مشروح در «مورد» بوده‌اند، نوشته شده‌اند. «موارد» در برگیرنده‌ی اطلاعات کیفی و کمی هستند، اطلاعاتی که دانشجویان باید به منظور تعیین راه‌کارها و راه‌حل‌های مناسب تجزیه و تحلیل نمایند. از آنجا که انواع گوناگونی از مشکلات مدیریت استراتژیک وجود دارد، بنابراین می‌توان گفت انواع گوناگونی نیز از موارد وجود دارد. بعضی از موارد مربوط به شرکت‌های بزرگی است که تولیدات گوناگونی دارند. بعضی دیگر به شرکت‌های کوچک تک محصولی مربوط می‌شود. بعضی از موارد نیز به شرکت‌های بسیار موفق که در پی حفظ رهبری در صنعت هستند مربوط می‌شود. برخی دیگر بر شرکت‌هایی متمرکزاند که با شکست مواجهند و در شرف ورشکستگی می‌باشند. برخی دیگر بر شرکت‌هایی که مشکل یا مشکلات پیچیده مدیریت استراتژیک دارند متمرکز است.

تجزیه و تحلیل موردی شامل چهار مرحله است. تحلیل‌گران باید نخست مشکل یا مواردی را که باید حل شود به روشنی تعریف کنند. سپس آنها باید راه‌حل‌های منطقی را که بتوانند به‌طور بالقوه مشکل را حل کنند، تدوین نمایند.

در مرحله‌ی بعدی تحلیل‌گران باید هر یک از راه‌حل‌های جایگزین را ارزیابی کنند و آنها را به‌منظور یافتن یک راه‌حل مؤثر مقایسه نمایند. در نهایت راه‌حلی که به عنوان بهترین و مؤثرترین راه‌حل ارزیابی شد، باید انتخاب شود و به اجرا درآید تا مشکل حل گردد. هنگامی که این روند در شرایط واقعی انجام شود یک گام اضافی نیز به آن افزوده می‌شود. تحلیل‌گران باید آثار اجرای راه‌حل انتخابی را ارزیابی کنند تا مشخص نمایند که آیا مشکل حل شده است یا خیر. اگر مشکل حل شد، آنها به نظارت بر وضعیت به‌منظور اطمینان‌یابی از حفظ تأثیر راه‌حل انتخابی ادامه خواهند داد. اگر مشکل حل نشد، آنها باید مجدداً به مرحله‌ی اول روند یاد شده رجوع نمایند و کل روند را برای یافتن راه‌حل مؤثر از نو آغاز کنند. تجزیه و تحلیل محیطی برای توسعه‌ی درک کلی از وضعیت جاری مفید است. به هر حال هدف اولیه، کمک به تحلیل‌گر در جهت تشخیص مشکلات و مسائل عمده می‌باشد. به عبارت دیگر، مقایسه‌ی وضعیت «مورد» با وضعیت مطلوب باید عدم تناسب بین آن دو را روشن سازد.

تحلیل‌گران در روند مطالعه‌ی موردی مرتکب اشتباهات گوناگونی می‌شوند. در اینجا به برخی از اشتباهاتی که اغلب مرتکب می‌شوند می‌پردازیم: تعریف ناقص مشکل، پاسخ‌گویی، نادیده انگاشتن مورد، نداشتن اطلاعات کافی، اتکا به کلی‌گویی، مقایسه شرایط متفاوت، تمرکز بیش از حد محدود، عدم واقع‌گرایی. آخرین کار تحلیل‌گر مورد‌ارایه‌ی نتایج تحلیل است. فراگیرترین خردمندانه‌ترین تحلیل‌ها اگر به‌طور مؤثر‌ارایه نشوند از ارزش ناچیزی برخوردارند. رایه نه تنها شامل سازماندهی اطلاعات به شیوه‌ای منطقی است بلکه تحریر را نیز در برمی‌گیرد. به‌علاوه، ظاهر کلی یک گزارش کتبی و نیز ظاهر رایه‌کنندگان و وسایل کمک بصری در یک گزارش شفاهی اغلب توسط ارزیابی‌کنندگان به عنوان نشانه‌ای از تلاشی که در یک پروژه مبذول گشته است و نیز علامت کیفیت کلی پروژه قلمداد می‌شود.

The Impact of Nation-State Building on Saudi Arabia's Foreign Policy and Political Stability

Karim Amini

ABSTRACT

The sovereignty of Sunni Arabs and the lack of participation on the part of the Shiites and the Kurds in Iraq's political power has been the most important obstacle in the way of nation-state building in recent decades. The efforts to establish a new political structure in Iraq in order to establish a model state in Iraq have caused the Sunni Arabs' power to decrease in the Iraqi government's new structure. The trend of nation-state building in Iraq and the related challenges and obstacles are not limited to this country's domestic problems and conflicts, and the neighbors and countries of the region and the international actors are involved in this process. The Arab countries do regard the formation of a democratic regime in which the a Shiite majority have sovereignty as weakening the Sunni Arabs, worrying that the Shiites are taking over power and the balance of regional power is shifting. Also, Saudi Arabia is among the region's countries that has a closed monarchical political system, being based on the Wahabbi legitimacy and the oil economy. In this country, the parties are not allowed to be active, and a few of the groups like the Shiites and a few of the citizens are deprived of their social rights. So, nation-state building in Iraq and the presentation of democratic model as an external system environment in Saudi Arabia impacts the political stability of this country.

Key Words: *nation-state building in Iraq; sovereignty based upon democracy; the Sunni Arabs; the Shiites taking over power; Saudi Arabia's closed government; Salafi tendencies*

Saudi Arabia's Regional Policy and the I.R.I National Security

AliAkbar Asadi

ABSTRACT

Protecting the country's national security against the external threats and the internal vulnerabilities constitutes the main priority of all countries including the Islamic Republic of Iran. The major regional actors specially the Saudi Arabia enjoy high level capacities for affecting the country's national security, and their policies in the Middle East can engender different security threats in different forms. These effects may include different components of the Islamic Republic regime like territorial integrity, foreign policy, economic conditions, and regional and global diplomacy.

The adoption of any line of policy on the part of the Islamic republic of Iran to decrease the security threats coming from Saudi Arabia requires a two-facet approach: decreasing the tensions and conflicts of the two countries, and maintaining the regional power of Iran.

Key Words: *national security; territorial integrity; discourse on "Islamism"; the Persian Gulf cooperation council*

The Legacy of Neoconservatism and It's Future in Obama Administration

MohammadAli Heydari

Hamid Rahnavard

ABSTRACT

Neoconservatism is a concept which has been abundantly referred to in the literature on international relations throughout the eight- year Bush administration. What is then neoconservatism? Is it an intellectual movement or a historical event and trend with an antiquity of seventy years and a combination of miscellaneous intellectual teachings which has been transformed into a complicated and ambiguous, but powerful mainstream? During the process in which new conservatism was evolved and powered on the state domain, it has resulted in the occurrence of two wars in Iraq and Afghanistan and the making of fundamental decisions on the domestic domain. So, what occurs to the mind is a question of what intellectual potentiality there exists in neoconservatism, where it has managed to engender such actions on the two above-said levels. It follows that new conservatism has deep historical roots originated since from 1930s to 1940, which has come to have conceptual complexities due to a blender of mixed teachings like liberalism, conservatism, and socialism throughout its lifetime. Such ideologies include free market, democracy, individualism, equal rights, and finally advocating the Marxist theories like class struggle and increased interference by the state in the society. Also, due to American value teachings being inspired into the sphere of foreign policy which includes religion, human rights, and democracy, it has become clearly distinct from the mainstream of conservatism. Considering the remarkable social bases new conservatives enjoy in America, the active research and theoretical institutions of the new conservatives and the fundamental structures that continue to exist in America's foreign policy, the cases mentioned above may reveal why a few of the teachings of new conservatives in American foreign policy continue theoretically. Finally, we believe that new conservatism has transformed into a hard crust in America's foreign policy from which democrats will not be able to cross completely.

Key Words: *neoconservatism; conservatism; foreign policy; Bush the father's administration; Obama administration.*

America and the International Criminal Court

Najleh Khandagh

ABSTRACT

In 1940s, the United States contributed to international efforts aimed at replacing a new law-centered system in the chaotic world after the war. For this purpose, new international regulation was established which would limit the use of armed forces, and improve the protection of man's human rights during armed conflicts. Today, this set of regulations has been called "International Humanitarian Law".

However, today, in the beginning of the twentieth one century, powerful countries have been committed by this very set of regulation, the carrying out of which have been a hindrance to them. The United States treats the laws that bind its national authority and critical interests hostilely. In the meantime, the 11 September events have been used as a convenient pretext for the justification of Bush Administration's efforts to reconstruct the international law system, including its failure to adopt Rome Statute in the case of international criminal court, by arguing that international laws fail to meet the world's new challenges.

Focusing on international criminal court as one of the most important mechanisms of humanitarian law, this article tries to address this issue from a political and legal point of view. Although the deliberate ignoring of such set of laws on the part of America in the name of security and national interests is referred to, it follows that there is little relation between written international law and how this system actually works. However, we want to point to the fact that international law, however defective and limiting it may be, is necessary. It, at worst, reflects the standards of states' legitimate behavior, and it becomes necessary to abide by them, if states' performance is to be justifiable.

Key Words: *International Court; law-centered international law; America and international law*

The Effects of the Soviet Collapse on U.S. Regional Policy

MehrShad Sh'ababee

ABSTRACT

After the collapse of the Eastern Block, the United States found the grounds upon which to emerge as the sole contender in the regions dominated by the Soviet union, as well as other points in the world, where it seized the achieved opportunity that had come its way, and achieved its macro and long-term interests which lay in preventing Russia and Iran as two Eastern powers from influencing the region by developing its influence over the republics which had become independent of the Soviet union, organizing and managing the velvet revolutions and supporting them, and finally also extending NATO to the East of Europe and the Middle East.

What happened in the world trade center made a great contribution to the United States, so that it marked a turning point that accelerated its efforts to achieve its objectives. While exerting its leverage over Russia and Iran as two powers in the region in the case of transferring oil to America and its allies, the United States managed to continue to do so under the pretext of fighting terrorism and preventing the proliferation of weapons of mass destruction.

But, American presence had no effect but to breed internal chaos and insecurity, destroyed regional stability and peace, increased organized terrorism and life problems.

Key Words: *two-pole regime; the Cold War; national security; Soros Foundation; Rose Revolution*

The Effect of the American Occupation of Iraq on I.R.I National Security

Enayat Ollah Yazdane

Zahra sadeghi

ABSTRACT

The Middle East is a strategically sensitive region in the world, in a way that the security of the each country in this region affects that of another country in the same region, and any war or insecurity in the region endangers the security of other countries in it. National security is used as a new variable, but this new variable itself depends on variables which, if ignored, will endanger the national security of other countries. One of the factors and variables that can affect each country's national security is shaped by the way international relationships of that country are organized with other countries. Considering this, the national security of Iran as a great country in the Middle East is directly related with various factors including the way I.R.I foreign relations are organized with other countries and neighbors. So, American invasion of Iraq has raised concerns in the region, especially in the countries neighboring with Iraq (Iran, Syria, and Turkey). As a close neighbor of Iraq, Iran was faced with challenges after America's invasion of Iraq. However, apart from these challenges, Iran has a positive look on the events in Iraq, in that the best conditions now exist for seizing opportunities and meeting challenges through organizing foreign relations and diplomacy. So, this article addresses the effects of the American occupation of Iraq on the I.R.I national security in terms of challenges and opportunities. These challenges and opportunities have been addressed in military-security, political, economical, cultural-social, and health terms.

The research method in this article is descriptive-analytical, and the data have been gathered in library and documentary way.

Key Words: *Middle East; regional security; Persian Gulf; geopolitics of Shiism; foreign relations; national security.*

Notes:

The Journal of Defense policy is published quarterly by the Center of Defense Studies and National Security founded at Imam Hossein (P.B.U.H) University in 1991. It publishes Accademic articles in wide range of topics, from defense – strategic studies, theoretical and historical literatures to case studies of contemporary developments including: Sociology of Warfare, War Studies, National Security, Strategic Intelligence, Defense Economics, Political Geography, Military Geography, Military Pyschology, Iran’s Studies, Legal Studies of Warfare and Peace and International Relations.

Framework for Composition of Articles:

- 1 – The articles should contain an appropriate title, the author’s name, position, address, Tel. number, Email (if possible), an abstract in English about 150 words (and preferably in Farsi, too), an introduction, some remarks on methodology, data analysis, conclusion and references;
- 2 – Suggestions and comments on all published materials are welcomed by the editorial board;
- 3 – The articles are the views to their authours and the Defense Policy is not responsible for the views expressed in the articles;
- 4 – The Defense Policy is allowed to edit the articles;
- 5 – The articles already published in Iranian or non-Iraninan Journals will not be accepted;
- 6 – The articles on Iran’s affairs are preferable;
- 7 – The articles must be typewritten legibly on one side of paper;
- 8 – The articles should not exceed 25 typewritten pages;
- 9 – Articles are not given back (please take a copy);
- 10 – The sources will be shortly mentioned in parentheses, e.g. (Smith, 2001, 22);
- 11 – The references (at the end of article) must be included and the information required therein is:
 - 11-1 – (For books): Author’s name (year), *Title of Work*. Place of Publication, Publisher;
 - 11-2 – (For articles): Author’s name (year). “Title of work”. *Journal Title*. Issue Volume Number.

***Copyright © All right reserved, quotations are
allowed with reference to the source.***

Table of Contents

The Journal of Defense Policy, Vol.17, Serial No. 68, Fall 2009

Title	Page
Articles	
The Effect of the American Occupation of Iraq on I.R.I National Security9 <i>Enayat Ollah Yazdane</i> <i>Zahra sadeghi</i>	
The Effects of the Soviet Collapse on U.S. Regional Policy49 <i>MehrShad Sh'ababee</i>	
America and The International Criminal Court65 <i>Najleh Khandagh</i>	
The Legacy of Neo-Conservatism and It's Future in Obama Administration91 <i>MohammadAli Heydari</i> <i>Hamid Rahnavard</i>	
Saudi Arabia's Regional Policy and the I.R.I National Security121 <i>AliAkbar Asadi</i>	
The Impact of Nation-State Building on Saudi Arabia's Foreign Policy and Political Stability155 <i>Karim Amini</i>	
America's New Policy in the Middle East.....177 <i>Ayyoub PurGhayyoumee</i>	
Book Review	
The Security Agenda in 21st Century209 <i>Davoud Olamaei</i>	
Sterategic Management221 <i>Davoud Olamaei</i>	
English Abstracts	
<i>Seyyed S'aadat Hosseini Damabi</i>	

***Editorial, Advisory and Examiner Board of
The Journal of Defense Policy***

Editorial Board

Dr. Ali Akbar Ahmadiyan	Dr. Mohammad Ibrahim Sanjaghi
Dr. Mohammad Hossein Afshordi	Dr. Seyyed Yahya Safavi
Dr. Homayoon Elahi	Ali Reza Farshchi
Dr. Bahador Aminian	Dr. Jahangir Karami
Dr. Hossein Hosseini	Dr. Manoocher Mohammadi
Dr. Hossein Dehghan	Sayyed Hossein Mohammadi Najm

Examiner Board

Dr. Hossein Ardestani	Dr. Hossein Zarif Manesh
Seyyed Ali HosseiniTash	Dr. Asghar Gha'edan
Dr. Mohsen Rezaee	GholamReza Mehrabi
Akbar RamezanZade	Dr. Parviz Mir Abbasi
Dr. Allah Morad Seif	

Advisory Board

Dr. Hadi Morad Piri	MohammadHossein Ghanbari Jahromi
Seyyed KamaloddinMohammad Rafi'ee	Ahmad MohammadZadeh
Dr. MohammadAli Sobhani	Dr. Abbas Mehri
Ahmad GholamPur	Mahdi NattaghPour

In the Name of Allah, the Compassionate, the Merciful

The Journal of Defense Policy

***The Scientific and Promotional Journal
of Center for Defense Studies and National Security,
Imam Hossein (P.B.U.H) University***

Vol. 17, No. 4, Fall 2009, Serial No. 68 (ISSN-1025-5087)

Proprietor: Imam Hossein
Comprehensive University, the Centre
for Defense Studies and National
Security

Chairman Manager: Ali Reza Farshchi

Editor: Dr. Seyyed Yahya Safavi

Managing Editor: Ali Ghanbarzadeh

Typesetter and Typographer: Peyman
Shokrolahi

Observer of Publication: Andishgah-e
Elmo-San'ate Jahan-e Moaser

Lithograph, Publication and Bookbinding:
Shakib Publications

Address: the Centre for Defense Studies
and National Security; Imam
Hossein^(PBUH) Comprehensive University

Tel: +9821-77105765

Fax: +9821-77105747

P. O. Box: 16765-3459 Tehran, Iran

Book Store: the Centre for Defense
Studies and National Security; Imam
Hossein^(PBUH) Comprehensive
University; Shahid Babaie Exp way,
Tehran, Iran.

Tel: +9821-77105741 & 42

America's New Policy in the Middle East

Ayyoub PurGhayyoumee

ABSTRACT

America's failed efforts in Afghanistan and Iraq on the one hand, and the increased Islamic awareness with Iran as the pivot center on the other, made the Bush administration and its regional allies interested in planning the New Middle East Plan as well as encountering Iran as a powerful regional arm, but after Israel failed in Lebanon's proxy war and the New Middle East Plan failed, America changed its policy in the region, drawing on the policy of low-intensity war and containment, boosting Sunni capabilities against the Shiites, trying to create a new power pole consisting of Israel and the countries in the region that followed America, and embarking on efforts to routinize Arab-Israel relations. In fact, international and regional requirements prompted Bush administration to bring about a change in America's foreign policy, especially in Middle East region. Furthermore, Obama is pursuing those changes with a more moderate pace than previous statesmen.

Key Words: *American hegemonism; Great Middle East Plan; Lebanon's 33-day war; America's foreign policy; Obama's "Change" slogan*